ویلیام شکسپیر

ترجمهٔ احمد خزاعی

ریچارد سوم

ویلیام شکسپیر

تراژدی ریچارد دوم

ترجمهٔ احمد خزاعی

ریچرد سوم

اثر: ویلیام شکسپیر

ترجمه: احمد حراقی

تیراژ: ۳۰۰۰ جلد

چاپ اول (۱۳۶۷)

طرح جلد: فرهاد شیو

چاپ و صحافی: کلیشی

ناشر: فرهنگ خانه امیرکبیر

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است.

به همسرم سوسن

مقدمهٔ مترجم[1]

«تراژدی‌شاه ریچارد دوم»را تغزلی‌ترین‌نمایشنامه شکسپیر، و دست‌کم تغزلی‌ترین نمایشنامه تاریخی‌او دانسته‌اند. لحن حاکم برنمایشنامه اساساً مرثیه‌سرایانه‌است، گرچه‌گاه رنگی حماسی نیزمی‌گیرد. درونمایه مرثیه‌گونه نمایشنامه وزبان‌گیرا وپرشکوه‌آن، گریز نمایشنامه ازعمل ومستغرق‌شدن آن دراندیشه، عواطف واحساسات انسان‌است. «ریچارد دوم» به‌ظاهراستعاره‌ای سیاسیست، اما در حقیقت «تاریخ ذهن انسان»[2] است. شکسپیر از دوعنصر نمادگرائی و الگوهای تصویری پیچیده، درهم‌تنیده و تکرارشونده‌ای، که «تصاویر سمفونیك»[3] نامیده شده‌اند مددمی‌گیرد تا تمام‌وضعیتهای ذهنی‌انسان را در استحاله پی‌درپی‌شان به‌نمایش بگذارد.

مجموعه‌کنشهای نمایشنامه،کنشهایی‌کنایی‌اند: درسراسر نمایشنامه‌سخن ازنبرد درمیانست لیکن این نبرد نه‌درخارج‌که در عرصه روح انسان، وبه‌ویژه درحیطه‌ذهن وروان‌ریچارد ــ که‌خودنماد «سقوط دوباره انسان»[4]است ــ رخ می‌دهد.

---

۱. نام برخی از منابع مقدمه درپایان مقاله آمده است.
۲. ساموئل تیلر کالریج.
۳. ریچارد آلتیك: «تصاویر سمفونیك در ریچارد دوم».
۴. گفتگوی ملکه با باغبان (پرده سوم، صحنه چهار).

بدینترتیب در «جهانی که گویی یکسره دراشك مستحیل شده است» (پرده‌سوم، صحنه دو) در جهانی‌که خشم بالینبروك ــ که در این نمایشنامه نمادخرد حسابگرانه وبهره‌جوی انسان است ــ آنرا

«در پولاد سخت درخشان

ودر قلبهای سخت‌تراز پولاد غرقه‌کرده است» (پرده‌سوم، صحنه دو)، شکسپیر می‌کوشد تا مسیر دردناك وپررنجی راکه انسان «سقوط کرده» و «هویت ازکف‌داده»[1] باید بپیماید تا به‌آگاهی برسد، ترسیم‌کند ودر عین حال، با به‌تصویرکشیدن نظام اجتماعی موجود تصویری، اگرچه گنگ‌ومبهم، ازنظم اجتماعی مطلوب خود را به‌دست می‌دهد. نظم مطلوب شکسپیر نظمی است ساعت‌وار اما مبتنی بر برابری[2] انسانها، وهماهنگی وهمدلی میان‌آنها. وخردمطلوب‌او خردیست‌سوگوار، اندوهناك وصوفیانه‌که خودآنرا دربرابر خرد بهره‌جویانه وحسابگرانه می‌گذارد. گفتگوی ریچارد با خود در زندان مبین ناخرسندی شکسپیر ازدنیایی‌است‌که درآن‌انسان باید چندین نقش‌بازی کند، وبدینترتیب حتی ازصادق‌بودن باخودهم محروم‌باشد. ریچارد ازجهان واقعی به‌جهان اندیشه می‌گریزد تانتیجه بگیرد‌که:

«بدینسان من به‌تنهایی نقش چندین‌کس‌را بازی می‌کنم،
وهیچکدام خرسندنیستند؛ گاه شاهم،
آنگاه خیانتها ناگزیرم می‌کند آرزوکنم‌که گدا باشم،
واز همینرو گدا می‌شوم: آنگاه تهیدستی خردکننده
قانعم می‌کندکه آنگاه‌که شاه‌بودم وضعم بهتربود.
سپس دوباره شاه می‌شوم، وبیدرنگ،
می‌اندیشم‌که بالینبروك خلعم‌کرده است،
وهم اینك هیچم. اما هرآنچه که باشم.
تنهمن، ونه هیچ‌انسانی ازنوع‌بشر.

---

۱. درصحنه برکناریش ریچارد می‌گوید: «مرا نامی‌نیست، که نامی‌که به‌هنگام غسل تعمید به‌من داده‌شده‌بود ازمن ربوده شده است».

۲. به‌صحنه باغ وسایر صحنه‌ها مراجعه کنید.

ازهیچ‌چیز دلخوش نتواند بود، مگر اینکه
خود باهیچ‌بودن، آسوده‌شود.»

(پرده پنجم، صحنه پنج)

شکسپیر درباره ریشه‌های ناخرسندی خود از این جهان در نمایشنامه حاضر بارها و بارها سخن می‌گوید: «جهانی در چمبرهٔ سندهای پوسیده چرمین،...»

وجالب‌اینست‌که «ریچارد» به‌عنوان «انسانی ازنوع بشر» بدل به‌مظهر تمامی بیدادها، جنایتها ودر عین‌حال بدل به‌کنایه‌ای از وجدان بیدار شده انسان می‌شود تا برییهودگی غرور، مقام وخودپسندیهای انسان نیشخندی‌تلخ بزند وپی‌جوی راهی عارفانه برای‌گریز ازاین محنتهاشود: همچون«فائتون»[1] تابان به‌حیاط پائینی فرود»[2] می‌آید تا «تاج‌را از سرش، عصای سلطنتی را ازدستش، وغرور شاهانه‌را ازقلبش برگیرد.»[3] ذکر این‌نکته ضروری است که «ریچارد دوم» درزمان خود نمایشنامه‌ای «انقلابی» تلقی‌می‌شدکه نه‌تنها مواجه باسانسور حکومت‌شد، بلکه ازسوی مخالفان رژیم سلطنتی حاکم نیز به‌عنوان حربه‌ای تبلیغاتی برعلیه این‌رژیم مورد استفاده قرار می‌گرفت:زیرا، دراین نمایشنامه شکسپیر اسطورهٔ حق‌الهی پادشان به‌سلطنت‌را درهم‌می‌شکند ولزوم برکنار کردن شهریاری ستمکاره و بی‌کفایت را مطرح می‌کند ومی‌پروراند. گفتنی‌است‌که شورشیان اسکس درشبی‌که فردای‌آن قراربود قیام کنند بازیگرانی‌را برای‌اجرای این‌نمایشنامه اجیر کردند تازمینه فکری خلع الیزابت‌را فراهم کنند.

اما راز محبوبیت این نمایشنامه‌را ــ که درهمان پنج‌سال اول نوشته‌شدنش، یعنی ازسال ۱۵۹۵ تا ۱۵۶۱ بنابه‌گفته الیزابت ملکه‌وقت انگلیس چهل‌بار به‌صحنه‌آمد ــ نباید فقط درپیام سیاسی آن دانست بلکه پیام انسانی

---

1. Phaeton از اساطیر یونان باستان

۲. پرده سوم، صحنه سه.

۳. صحنه خلع ریچارد.

۴. پرده‌سوم، صحنه سه.

آنرا نیزباید در نظر گرفت. دوران شکسپیر ـ پایان قرون وسطی و آغاز رنسانس ـ شاهد ازهم پاشیدگی ساخت اجتماعی و بی‌اعتبارشدن ملاکهای کهن وظهور خرد بود. ویژگی اساسی ایندوران آزادی فرد و کوشش فعالانه او برای کشف واقعیت وجود خویش و تعیین مستقلانه راه خویش در زندگی بود. شکسپیر نه تنها بشکل پیگیرانه‌ای بدرهم شکستن هاله‌های تقدسی که هنوز برگرد سر پادشاهان وجود داشت برخاسته بود بلکه به جای انسان « مقید » قبلی فرد آزادشده دوران رنسانس و تجلی خرد را درچنین فردی موردتوجه قرار داده بود ـ در دورانی که ملاك مستقرشده‌ای در کار نبود، وانسان می بایست با تفکری موشکافانه بساختن دنیایی نوین برخیزد و بدون تبعیت ازهیچ فشارخارجی‌ای خود سرنوشت خویش را تعیین کند وهمچون ریچارد، جهانی را از رنجها و اندیشه‌هایش بناکند. ریچارد دوم نخستین نمایشنامه‌ای بود که شکسپیر توفیق یافته بود تا در آن به‌کار خود بعدی جهانشمول به‌بخشد و تیزبینانه به‌تحلیل دقایق زندگی اجتماعی و ذهن انسان بپردازد.

نمایشنامه «ریچارد دوم» ازنظر کلام بشدت پیچیده است. اما این پیچیدگی از علاقه نویسنده به‌بازی بیهوده باکلمات مایه نمی‌گیرد بلکه در خدمت بیان واقعیتهایی است که فی‌نفسه پیچیده‌اند. حرفهای زیادی درباره الگوهای برخاسته از روابط درونی کلمات در این نمایشنامه و درباره اندیشه‌هایی که این الگوهای تصویری بیانگر آنند گفته شده‌است. اما حتی کاملترین ونکته‌سنجانه‌ترین تحلیل هم قادر به‌دست‌یافتن به‌تمام پیچیدگیها و ظرافتهای کلامی و بارعاطفی ومفهومی آنها نیست. مهمترین نکته‌ای که می‌توان دراین باره به‌میان آورد، وحدت وانسجام درونی خارق‌العاده‌ایست که از رهگذر همین الگوهای تصویری حاصل آمده‌است.

نمایشنامه علیرغم تنوع لحن، که گاه حتی حماسی هم می‌شود، وبه‌رغم گوناگونی عواطف واندیشه‌های مطرح‌شده ازوحدت ویکپارچگی برخوردار است که به‌راستی خاص یك غزل است.

کلمات و تصاویری، خاص مدام تکرار می‌شوند. این کلمات و این

تصاویر عمیقا در تاروپود فکری نمایشنامه تنیده شده‌اند. هر «کلمه‌موضوعی»[1] وهر «تصویر موضوعی»[2] بیانگر یکی‌از اندیشه‌های بنیادی نمایشنامه است. وهربارکهٔ بدمیان می‌آید اندیشه مزبوررا عمق وغنای بیشتری می‌بخشد. ودر عین‌حال فضای‌عاطفی نمایشنامه را ژرف‌تر و گیراتر می‌کند.نکته جالب در مورد این کلمات و تصاویرکه همانند موتیفهای یك قطعه موسیقی‌اند، نحوه درآمیختن وپیوندخوردن آنها درسراسر نمایشنامه‌است. هرتصویری‌که ارائه می‌شود بازگوکنندهٔ یکی‌از اندیشه‌ها ومفاهیم اصلی‌حاکم برنمایشنامه است. وراثت، میهن‌پرستی، چاپلوسی‌وغیره. ترکیب تصاویرمزبور رابطه‌پیچیده‌ای را که میان این اندیشه‌ها ومفاهیم وجود دارد مورد تأکید قرار می‌دهد. تا خواننده همواره‌آگاه‌بماندکه دقایق نمایش محصول‌کنش متقابل‌عواملی‌متعدد است.

شکسپیر درآنتونی وکلئوپاترا باتکرار مداوم‌کلمه جهان، جهانشمول بودن موضوع نمایشنامه را مدام مورد تأکید قرار می‌دهد. در ریچارد دوم کلماتی مانند زمین، سرزمین، خاك برسمبولیسم نمایشنامه حاکمند. معانی این کلمات درطی نمایشنامه تغییر وگسترش می‌یابد ومضمون آنها مدام عمیقتر می‌شود: «زمین» سمبول ملت‌می‌شود (پرده دوم، صحنه‌یك)، سمبل غرورملی، سمبل‌ثروت شاهان، ودر عین‌حال سمبل‌برشکستگی ملت ومایه ننگ‌پادشاهان (دوم، یك).اما زمین درعین حال‌که زیربای غرور و قدرت پادشاهان است سمبلی‌آشنا برای نشان‌دادن... د غرور انسان... وجالب‌ترین نمود این بیهودگی در «سقوط شاهان» متجلی می‌شود.

«انسانها گلی‌رنگین یا خاکی زرین بیش‌نیستند»

(یکم، یك)

تم‌دیگر درالگوی سمفونیك نمایشنامه در رابطه باسمبول‌خاك، تم‌باغی است‌که بدان رسیدگی نشده‌است. کارهای‌زشت ریچارد و پیروانش توهینی عظیم بهخاك گرانقدر انگلیس است—بدکشوری‌که در روزهای خوشبختیش «باغی دریا دیوار» بوده است. ودر این باره نمایشنامه پراست از اشاره

1. Word – Themes 2. Image – Themes

به‌گیاهان و گلها، به‌فصلها، به‌نشا وکاشت ودروکردن، وبه‌کارتونکها ودرختان و گلهای پژمرده.

خون ــ یکی دیگر از مفاهیم وتصاویریست که به‌صورت تمی در تمام نمایشنامه تکرار می‌شود. و مخصوصاً ترکیب آن با «زمین» و «خاك» بسیار پرمعناست:

«خاك تابستانی‌را با باران‌خون خواهم شست»

(سوم، سه)

«خون انگلیسیان زمین‌را آبیاری خواهد کرد».

(چهارم، یك)

وباز ترکیب‌آن باگیاه وروئیدن در:

«روحم آکنده از اندوه است،

که برای بالیدنم باید خون برمن افشانده شود».

(پنجم، شش)

و ترکیب خون باشجرةالنسب قرون وسطایی استعاره‌ای پیچیده را به‌دست می‌دهد، که در عین‌حال مفهوم ارث‌بردن ومفهوم روابط خویشاوندی حاکم برجامعه را باهم ترکیب می‌کند:

«هفت‌پسر ادوارد...

چون هفت‌مینای خون مقدس‌او بودند.

یا هفت‌شاخه رعناکه ازیك‌ریشه برجهند».

(یکم، دو)

کلمه «خون» مجدداً در ارتباط با «رنگ‌پریدگی» تکرار می‌شود تا مفهوم دیگری‌را به‌تصویرکشد:

«ماه رنگ‌پریده از زمین خونین می‌نماید»

(دو، چهار)

کلمه موضوعی دیگر خورشید است که با شاه ترکیب شده و مفهوم خورشید ــ شاه‌را می‌سازد. یا ریچارد بارها خود را به‌خورشید تشبیه می‌کند (مثلاً سوم، دو) ویا دیگران او را به‌خورشید تشبیه می‌کنند (سوم، سه).

و بار دیگر «خورشید» با «گریستن» و «اشك» ترکیب می‌شود. مثلاً در «خورشیدت گریان در غرب پست فرو می‌نشیند»(دوم، چهار) این تصویر که مدام تکرار می‌شود سرشت ریچارد را به‌عنوان آدمی ضعیف، انسانی که ذاتاً متمایل به‌اندوه‌است به‌ما باز می‌نماید. این‌موضوع درصحنه‌برکناری ریچارد به‌اوج‌خود می‌رسد. شاه‌مخلوع پس‌از تحویل تاج‌خود می‌گوید:

«من آکنده از اشکم.

که اندوه حویش را می‌نوشم، همچنانکه تو به‌فراز برمی‌شوی»

(چهار، یك)

و بار دیگر:

«با اشکهای خود، تدهین خویش را می‌شویم».

(چهارم، یك)

یکی دیگر ازکلماتی که بار معنایی گسترده‌ای‌را درسراسر نمایشنامه برگرده دارد، کلمه زبان است، که همراه با کلمات مرتبطی مانند «تنفس»، «دهان»، «سخن» و غیره مدام تکرار می‌شود. این‌گروه ازکلمات مرتبط دو اندیشه اصلی نمایشنامه‌را موردتأکید قرارمی‌دهند: (۱) تمایل‌شدید ریچارد به‌عبارت‌پردازی وچاپلوسی‌که یکی‌ازصفت‌های اصلی‌اوست و (۲) تضادمیان واقعیت و لفظ:

«مسلح‌شو، مسلح‌شو، ای‌نام‌من!»

و ترکیب زبان‌ـزخم:

«آنکس‌که مرا بامداهنه‌های زبانبش‌زخم می‌زند»

(سوم، دو)

تصویرلکه با گروهی ازتصاویرکه سمبول‌گناه یا شرند رابطه‌ای‌مستقیم دارد: لکه‌ای‌که باید شسته شود (سوم، یك، ۷ـ۵: پنجم، چهار)

اما در این نمایشنامه آمرزش گناه نه‌فقط شستشوی سمبولیك دستهایی خونین‌را می‌طلبد بلکه‌شستن روغن‌مقدس تدهین پادشاه راهم الزام‌آورمی‌کند:

«با اشکهای‌خود تدهین خویش‌را می‌شویم»

(چهارم، یك)

ودرمراحل بعدی «شستن خون» و «به‌صلیب کشیده شدن عیسی» با رنج‌های ریچارد عجین می‌شود (چهار، یك).

تصویر «زادن» از تصاویریست که هربار با بارمعنایی جدیدی تکرار می‌شود: برای ملکه اندوه وفاجعه را می‌زاید (دوم، دو)، برای گانت شاهان برافتخار را (دوم، یك)، و برای ریچارد «دنیایی فی‌نفسه»را (پنجم، پنج).

کلمه «تاج» به عنوان نماد پادشاهی رابطه نزدیکی با موضوع اصلی نمایشنامه دارد، که بارها وبارها به صور مختلف تکرار می‌شود.

به طور خلاصه استعاره‌های اصلی و درونمایه‌های لفظی نمایشنامه از اینقرارند:

زمین ــ خاك ــ سرزمین، خون، رنگ‌پریدگی، باغ، خورشید، اشکها، زبان ــ سخن ــ کلمه، مار ــ زهر، آسیب و بیماری جسمی، لکه، شستشو، شیرین ــ تلخ، نسل، وجواهر ــ تاج.

هیچ بخش وسیعی ازنمایشنامه نیست که بابقیه نمایشنامه توسط تکرار یك یاچند سمبول مرتبط نشده‌باشد. زبان استعاره‌ای‌همانند آنچه‌که در«تاجر ونیزی» دیده می‌شود معمولاً در نقاط اوج عاطفی نمایشنامه ریچارد دوم متمرکز است. در برخی نقاط تعیین‌کننده در کنش، تعداد کثیری از تصاویر وحدت‌دهنده تقریباًهمزمان ظهور می‌کنند، به‌طوریکه ما عملاً درسیل‌انبوهی از اندیشه‌های متفاوت که درعین حال ارتباطی تنگاتنگ با همدیگر دارند غرق می‌شویم. نخستین بخش پرده دوم، صحنه یك (پیش‌گویی گانت) مورد خوبی ازاین تراکم‌سریع سمبولها واوج‌گرفتن تأثیرعاطفی حاصل‌ازآنست.

تأثیر تراژیك نمایشنامه

وجود برخی تناقضهای درونی نمایشنامه‌را ازدست‌یافتن به‌اوجی‌کاملا تراژیك محروم می‌کند.

با بالینبروك که از انگیزه‌هایش چیزی نمی‌دانیم، و «ضمیرش» را نمی‌شناسیم، نمی‌توانیم کاملاً احساس همدردی‌کنیم: ازیکسو ادعای‌وفاداری به‌ریچارد را دارد واز سوی دیگر دربی خلع اوست؛ نزد هواداران خود

سوگند می‌خورد کـه تنها برای احقاق حقوق غصب شده‌اش از تبعید باز ـ گشته است، واز سوی دیگر بیدرنگ سوگند خویش را زیر پا می‌گذارد؛ قتل ریچارد را به‌طور ضمنی فرمان‌می‌دهد، واز سوی‌دیگر دوستی‌را که‌مجری این فرمان شده است، سرشکسته می‌کند. اما، بالینبروك درعین حال که، از این همدردی‌محروم است، صحنه‌را درتصاحب دارد. ریچارد،نیز، فاقدخمیره‌ای است که قهرمانان بزرگ تراژیك یا جنایتکاران تراژیك بزرگ ازآن‌ساخته شده‌اند.

وبا اینهمه، به‌رغم این‌نواقص، نمایشنامه عمیقاً تکان‌دهنده است. عمیقاً دلسوزیمان‌را برمی‌انگیزد. گویی شاهد نابودی چیزی‌زیبا توسط چیززمختی هستیم‌که با نیازهای زندگی انطباق بیشتری دارد؛ لحن تغزلی نمایشنامه در جلب این‌دلسوزی تأثیری تعیین‌کننده دارد. حتی هنگامیکه بالینبروك خشمگین می‌شود، لحن یکی‌از پیامبران عبرانی را دارد:

«خونی،که همچون خون هابیل قربان‌کننده
از همان مغاره‌های بی‌زبان زمین
ازمن عدالت وپادافرهی سخت‌را به‌زاری می‌طلبد».

فقط دربستر مرگ نیست که گانت چنان با فصاحت سخن می‌گوید. بیتهایی مانند:

می‌توانی با زمان همدست‌شوی وچهره‌ام‌را پرآژنگ کنی
اما یکی شیار را هم از گذرگاهش نتوانی زدود.

یا:

تمامی مکانهایی‌که چشم آسمان برآنها می‌افتد
برای خردمند لنگرگاهها وچنانپناههایی شادی‌بخش‌اند.

گیرایی کمتری از خطابه معروفش در باره «انگلستان» ندارد. درس ماوبری به‌ریچارد درمورد آبرو وسخنانش درباره دوری از وطن به‌راستی شیواست. به‌علاوه، شکسپیر، همچنانکه درصحنه‌های نبرد نشان می‌دهد، می‌تواند به‌شعر خود قدرت و کوبندگی آوای یك ترومپت را بدهد. در این نمایشنامه فرازهای زیبایی وجود دارد که خود باعث اشتهارآن شده‌اند.

«ریچارد دوم»، دست‌کم درشکل کنونیش، درسال ۱۵۹۵ نوشته و اجرا شد. این نمایشنامه همانطورکه گفتیم از همان آغاز از اقبال عام برخوردار شد، وبنابه گفته الیزابت اول تا سال ۱۶۰۱، «چهل» بار به‌نمایش درآمد. شکسپیر قبل از آن، در نمایشنامه‌های «هنری ششم» و «ریچارد سوم»[۱]، نتایج دور غصب سلطنت توسط بالینبروک‌را مطرح‌کرده بود، ومدل‌واضحش درنمایش‌کنونی «ادوارد دوم»، نمایشنامه‌ای ازکریستوفرمارلو درباره خلع وقتل جد ریچارد بوردویی بوده‌است. درهمان هنگام دست‌کم دونمایشنامه درباره سلطنت ریچارد دوم وجود داشته‌است. ریچارد دوم ازنظر سبك به‌«رؤیای نیمه‌شب تابستان» و «رومئووژولیت» چه‌ازنظر وفور قافیه، وچه از نظر ویژگی مشترك دیگرشان نزدیك‌است—دراین سه‌نمایشنامه است که‌شکسپیر برای نخستین‌بار از الگوهای تصویری برای مقاصد نمایشی استفاده می‌کند.

«تراژدی شاه ریچارد دوم» بخشی از یك مجموعه سه‌گانه است که «هنری چهارم» (بخش اول ودوم) و «هنری پنجم» قسمتهای دیگر آنرا تشکیل می‌دهند. این‌نمایشنامه درعین‌حال از دونمایشنامه‌ی دیگری‌که نام‌برده شدند، مستقل‌است. مجموعه مورد بحث به‌مسئله ماهیت سلطنت می‌پردازد، و به‌این مسئله‌که آیا ارث‌بردن تاج وتخت در صورت بی‌کفایت بودن وارث اعمال قدرت پادشاهی ازسوی اورا توجیه می‌کند یاخیر، پاسخ می‌گوید. به‌این‌مسئله پاسخ می‌گویدکه درچنین وضعی آیا اعمال قدرت‌را تاحد غصب حکومت ازسوی‌کسی‌که از توانایی وفرصت‌لازم برای حکومت برخوردار است، توجیه‌می‌کند یاخیر. «ریچارد دوم» پیش‌درآمدی‌تغزلی براین‌مجموعه است، که‌موضوع درماندگی‌وتسلیم شاعرانه وخودخواسته‌ای‌را مطرح‌می‌کند؛ «هنری چهارم» تصویری ازقابلیت سختگیرانه، مبارزه وشکست نسبی غاصبی کارآمدرا درجلب قلوب اتباعش به‌نمایش‌می‌گذارد؛ درحالی‌که «هنری‌پنجم» فردی‌را نشان می‌دهدکه ازهرنظر شایستگی سلطنت‌را داراست. او از تخیل ورفیق دوستی شدیدی‌که پدرش فاقد آن‌بود برخوردار است، ودر عین‌حال

۱. نمایشنامهٔ «هنری ششم» دارای سه بخش است‌که همراه با «ریچارد سوم» یك مجموعه را تشکیل می‌دهند.

از اعتقاد به‌عدالت ونیروی درونیی که ریچارد از آن محروم بود، سرشار است. همین صفات به‌او قدرت می‌بخشد تا امور ملت را با برایی و کارآیی در داخل وخارج رتق‌وفتق کند. عنصر کمدی درنمایشنامه‌های «هنری» جایگاه برجسته‌ای دارد. غنای شخصیت‌پردازی، وجود گسترده عنصر کمدی، وحضور مردم کوچه وبازار درنمایشنامه‌های «هنری» آنهارا از «ریچارد دوم» سخت متمایز می‌کند؛ ازهمینرو دشوار بتوان گفت که شکسپیر این مجموعه‌را از آغاز به‌مثابه یك کل طرح‌ریزی کرده باشد. از سوی دیگر، شاعر بارها و بارها نگاهی پیشگویانه به‌حوادث آینده‌درنمایشنامه‌های بعدی می‌اندازد. به‌گونه‌ای که‌ناگزیر بایدپذیرفت که او پیشاپیش دراندیشه «هنری‌چهارم ــ بخش‌اول» بوده‌است. هم ریچارد وهم کارلایل به‌طورمؤکد به‌دوران پرآشوب‌حکومت بالینبروك اشاره می‌کنند (پرده‌سوم، صحنه‌سه، ۹۵ به‌بعد؛ پرده چهارم، صحنه یك، ۱۳۴ به‌بعد). پرسی وفرزند بالینبروك که از قهرمانان اصلی نمایشنامه «هنری چهارم ــ بخش اول» هستند، در «ریچارد دوم» معرفی می‌شوند. و پرنس هال، فرزند بالینبروك، پیشاپیش مایه‌نگرانی پدر خویش‌است، وهمین نگرانیها در «هنری چهارم ــ بخش‌اول» ادامه می‌یابد. نمایشنامه «ریچارد دوم» باآرزوی رفتن‌غاصب به‌سرزمین‌قدس پایان می‌یابد، و «هنری‌چهارم ــ بخش‌اول» بااندیشه همین کار آغاز می‌شود.

بدینترتیب با این‌که نمایشنامه از پیوندی تنگاتنگ با نمایشنامه‌های یادشده برخوردار است، ازهر لحاظ با آنها متفاوت است. «هنری‌چهارم ــ بخش‌اول ودوم» به‌عنصر کمدی ونثر جایگاه ویژه‌ای بخشیده است. درحالی که در «ریچارد دوم» عنصر کمدی تقریباً جائی ندارد. ونمایشنامه هم ازنظر عنوان وهم ازبابت محتوا شدیداً به‌تراژدی گرایش دارد.

منابع شکسپیر

بحثهای فراوانی درباره منابعی که شکسپیر درنوشتن ریچارد دوم مورد استفاده‌قرار داده صورت گرفته است. مهمترین‌واصلی‌ترین منبع او درحماسه‌های

انگلستان. اسکاتلند و ایرلند»(ویرایش دوم، ۱۵۷۸) نوشته هولینشد[1] بوده‌است که‌اونیز به‌نوبه خود از کتاب «اتحاد دوخاندان شریف و برجسته لنکستر و یورك» نوشته ادوارد هال[2] (۱۵۰۸) وام گرفته است. براین تذکره‌ها تاریخ سلطنت ریچارد از دیدگاه خانواده لنکستر نوشته شده است و بالنتیجه ریچارد دوم فردی تبه‌کار نشان داده شده است. به‌هر حال، منابع تاریخی نشان می‌دهند که ریچارد دوم غیراز این بوده است.

علاوه براین، چنین به‌نظر می‌رسد که شکسپیر از کتاب شعری به‌نام «چهارکتاب نخست جنگهای داخلی میان دوخاندان لانکاستر ویورك» نوشته ساموئل دانیل[3] (۱۵۹۵) استفاده‌کرده باشد.

همچنین شواهدی درمورد آشنایی شکسپیر با نمایشنامه‌ای قدیمی‌به‌نام «توماس ووداستاك»[4] که به‌مرگ گلاسترمی‌پردازد، در دست ر ست. به‌علاوه ممکنست «رخدادها» نوشتهٔ «فرواسار»[5] را که به‌انگلیسی ترجمه شده بود خوانده‌باشد. دوتاریخچه فرانسوی‌که معاصر ریچاردبوده ونسبت به‌اونظری مساعد داشته‌اند به‌صورت دستنویس موجود بوده‌است. با اینهمه مشخص‌نشده است‌که شکسپیر ازاین‌تذکره‌های تاریخی استفاده‌کرده است یاخیر. «آینه‌ای برای امنای صلح» (۱۵۵۹) نیز، که مجموعه داستانهایی است به‌شعر، ممکن است ازسوی‌شکسپیر برای پرداخت شخصیت ریچارد واشاراتش به‌گلاستر مورد استفاده قرار گرفته باشد.

به‌علاوه‌پرفسور دوور ویلسون ادعاکرده‌است‌که شکسپیرازنمایشنامه‌ای قدیمی‌که اکنون ازمیان رفته‌است، به‌عنوان منبع‌خویش استفاده کرده است.

ازآنجاکه شکسپیر درجای دیگر نیز از نمایشنامه‌های قدیمی استفاده کرده‌است، این‌تز تااندازه‌ای اغواکننده است. اما هیچ‌شاهدی دراین مورد در دست نیست.

از طرف دیگر، شك نیست که شکسپیر نمایشنامه «ادوارد دوم» نوشته کریستوفرمارلو[6] آشنابوده ومخصوصاً درپرداخت صحنه‌برکناری ازاو تأثیر

1. Holinshed. 2. Hall. 3. Daniel
4 Thomas Woodstock. 5. Froissar. 6. Marlowe.

پذیرفته‌است.

با اینهمه، روشن است که منبع اصلی شکسپیر همان «رخدادها»ی هولینشد که قبلاً یادشد بوده است، و از منابع دیگر تنها در حد اشاراتی به‌این یا آن موضوع استفاده کرده است. شکسپیر در عین وفاداری شدید به‌تاریخ، به‌ویژه درمورد ریچارد دوم، تغییرات‌عمده‌ای‌مخصوصاً درجزئیات به‌جریان حوادث وخلق وخوی شخصیتها می‌دهد. ملکه‌را که از لحاظ تاریخی دختری دوازده‌ساله بوده است، به‌زنی جاافتاده تبدیل می‌کند، زیرا زن‌بودن او به‌نمایشنامه عمق‌تراژیك بیشتری می‌بخشد. دوشس‌یورك‌را به‌مادرآومرل تبدیل می‌کند، که در اصل پسرخوانده او بوده است، اما این‌تغییر به‌شکسپیر امکان می‌دهد که شخصیت اورا در مقابل یورك قرار دهد. همچنین است درمورد گانت، که‌ازسیاستمداری‌بی‌قیدوبند، وخودپرست وازفردی‌که تاریخ منفورش می‌شناسد. به‌مظهر میهن‌پرستی تبدیل می‌شود.

«ریچارد دوم» نخستین‌بار است که به‌فارسی‌برگرده‌اند می‌شود، ازهمین‌رو وبه‌رغم تلاشهای مترجم، با پاره‌ای‌کاستیها همراه است. درپایان، لازم‌است از دوستم محمدعلی سپانلو که دستنویس‌ترجمه را خوانده‌اند واصلاحاتی را پیشنهاد کرده‌اند، سپاسگزاری کنم.

احمد خزاعی

برخی ازمآخذ مقدمه:

1. R. D. Altick. Symphonic imagery in Richard II. (1947)
2. E. M. W. Tillyard. Richard Ii in the Secand Tetralogy (1948)

این دومقاله درکتابی به نام «ریچارد دوم»، درمجموعه Casebook Series به‌ویراستاری N. Brook، انتشارات مکمیلان، لندن، ۱۹۸۳ منتشرشده‌است.
علاوه براین ازمقدمه‌هایی‌که بر ویرایشهای مختلف «ریچارد دوم» نوشته شده است (به صفحه بعد مراجعه‌کنید) سود جسته‌ام.

۱- ترجمه و تفسیر شاعر ریچارد دوم از نسخه‌های زیر استفاده شده است:

۱ ــ شاه ریچارد دوم ــ ویرایش پیتراور از انتشارات آردن که با علامت اختصاری (آ) در پانویسها در این ترجمه به‌آن اشاره شده‌است:

The Arden Edition of The Works of
Willia mShakespeare, Edited by
Peter ure . 1964

۲ــ شاه ریچارد دوم ــ مجموعه پنگوئن؛ که در پانویسها باعلامت(پ) مشخص شده:

New Penguin Shakespeare,
edited by Stanley Wells, 1973

۳ــ شاه ریچارد دوم ــ مجموعه سیگنت، که درپانویسها باعلامت«س» مشخص شده است:

The Signet Classic Shakespeare,
edited by Kenneth Muir, 1963

۴ــ شاه ریچارد دوم ــ مجموعه کلارندون که با نشانه (ک) مشخص شده است:

The New Clarendon Shakespeare,
edited by John M. Lothian, 1959

۵ــ شاه ریچارد دوم ــ مجموعه‌هایی‌مان که باعلامت (ه) درزیرنویس مشخص شده است:

Heinemann Educational Books,
edited by J. H. Walter, 1977

۶ـ شاه ریچارد دوم ـ مجموعه فولجر که با علامت (ف) مشخص شده است:

The Folger's Library General Reader'S
edited by Louis B. Wright and
Virginia A. Lamar, 1962

همچنین، ترجمه فارسی خودرا با دوترجمه فرانسه مقایسه کرده‌ام که عبارتند از.

۱ـ شاه ریچارد دوم ـ ترجمه فرانسواویکتور هوگو ـ Francois Victor Hugo ازانتشارات گالیمار، ۱۹۵۹، که درزیرنویسها بانام«هوگو» ازآن یاد شده است.

۲ـ شاه ریچارد دوم ـ ترجمه‌گریوله Grivellet ازانتشارات‌آوبیه که در زیرنویسها با نام «گریوله» ازآن یادشده است.

شاه ریچارد دوم

اشخاص نمایش

(به‌ترتیبی که سخن می‌گویند)

King Richard The Second — شاه ریچارد دوم.

Jhon of Gaunt, Duke of lancaster — جان گانت، دوک آولنکستر، عموی‌شاه.

Henry Bolingbroke, Duke of Hereford, — هنری بالینبروک، دوک هرفورد، پسر جان گانت، بعداً شاه هنری چهارم.

Thomas Mowbray, Duke of Norfolk. — تامس‌ماوبری، دوک نورفوک

Duchess of Gloucester, Widow to Thomas of Woodstock, Duke of Gloucester. — دوشش گلاستر، بیوه تامس‌ووداستاك، دوک‌گلاستر.

The Lord Marshal — لرد مارشال.

The Duke of Aumerle, — دوک آومرل،پسر دوک یورک.

Sir Henry Greene — سرهنری‌گرین.

Sir John Bushy. — سرجان بوشی

Sir John Bagot — سرجان باگت

Edmond of Langley, Duke of York, — ادموند لنگلی، دوک‌یورک، عموی شاه .

Earl of Northumberland — نورثامبرلند

Henry Percy, — هنری‌پرسی، پسر نورثامبرلند

Lord Ross.	لرد راس
Lord Willoughby.	لرد ویلوبی
Isable.	ایزابل، ملکه شاه ریچارد
	پیشخدمت دوك یورك.
Harry Percy.	هری‌پرسی، ملقب به‌هاتسپر، پسرارل نورثامبرلند.
Lord Berkeley.	لرد بارکلی
Earl of Salisbury	ارل سالیس‌بری
	افسر ویلزی
Bishop of Carilsle.	اسقف کارلایل
Sir Stephen Scroope	سراستیون اسکرووپ.
	دو ندیمه
	یك باغبان و
	کارگرانش
Lord Fitzwater	لرد فیتس وانر
A lord	یك لرد
The Duke of Surrey	دوك ساری
The Abbot of Westminster	رئیس دیر وستمینستر
Sir Pierce Exton	سر پیرس‌اگزتون
	خدمتگزارش
	مهتر اصطبل شاه ریچارد.
	زندانبان زندان پمفرت.
	محافظین، سربازان ومستخدمها

صحنه: انگلستان و ویلز

پرده اول

صحنه اول (لندن. یکی‌از تالارهای قصر)

شاه ریچارد، جان‌گانت، همراه با سایر اشراف و ملازمان وارد می‌شوند

ریچارد: جان‌گانت کهنسال[1]، که سالیان بزرگیت بخشیده است،
آیا بنا به‌سوگندی که خورده‌ای
فرزند دلاورت، هنری هرفورد، را بدینجا آورده‌ای
تا اتهام[2] سختی را که چندی پیش به توماس ماوبری،
دوك نورفوك، زده‌بود

---

۱. گانت: در۱۳۹۸، تاریخ آغاز نمایشنامه، ۵۸ ساله بود. نامش از محل تولدش «گنت» Ghent ، واقع درفلاندر، گرفته شده‌است. شکسپیر در این‌بیت ودرجاهای دیگر سن‌اورا مورد تأکید قرار می‌دهد تاپیری‌عمو را درمقابل جوانی برادرزاده‌اش، ریچارد (پرده‌دوم، صحنه اول، ۶۹) قرار دهد (آوپ). اونماینده عصرقبلی فتوحات‌نظامی ورسوم سلحشوری است. تضادمیان این‌عصر وسلطنت ریچارد موضوعی است‌که به‌نمایشنامه عمق می‌بخشد ونیز ملاکی‌برای‌قضاوت درمیان‌می‌گذارد.«سالیان‌بزرگیت بخشیده است» بااین‌گفته ریچاردکه «زمان‌را برباد دادم واینك زمان بر بادم می‌دهد» (پنجم، پنج، ۴۹) تناقض دارد (ه).

۲. اتهام: اتهام خیانت، م.

ـ وتنگی اوقات مجال شنیدن آنرا به‌ما نگذاشت ـ
به‌اثبات رساند؟

گانت: آری، شهریار من.

ریچارد: گذشته از این، آیا پرسیده‌ای ازاو که اتهامش بردوك
برپایه خصومتی دیرین[1] است
یا، آنچنان‌که رعیتی نیك را سزد،
مبتنی برشواهدی قطعی دربارهٔ خیانت اوست؟

گانت: تاآنجاکه توانسته‌ام ازاو پرس‌وجو کنم
این اتهام برپایه نیت‌سویی است خطرناك‌که او آشکارا
در دوك نسبت به‌شخص اعلیحضرت دیده است،
واز خصومتی دیرین مایه نمی‌گیرد.

ریچارد: پس به‌پیشگاهمان فراخوانیدشان

[یکی از ملازمان خارج می‌شود]

تا متهم ومتهم، رو در رو،
و ابروان گره‌کرده در برابر ابروان گره کرده،آزادانه
درحضورمان سخن گویند.
هردو مغرورند و آتشین‌خو
به‌هنگام خشم، چون‌دریا کرند[2] وچون‌آتش پرخاشجو.

---

۱. خصومتی دیرین: باز هم نگاهی به‌گذشته (ه).

۲. چون‌دریاکرند: یعنی،مانندریا، نسبت به‌خواهش یادستور بی‌توجهند(ه).

بالینبروك و ماوبری وارد می‌شوند

بالینبروك: بس سالهای سعادتبار
نصیب شهریار بزرگوار، سرور بسیار محبوبم باد!

ماوبری: شادکامیتان روزافزون‌باد
چندانکه آسمان، به‌رشك اندر از نیکبختی زمین،
عنوان جاودانگی[1] را بر شهریاریتان بیفزاید.

ریچارد: شما هردو را سپاسگزاریم، با اینهمه یکی از شما ما را
جز مداهنه نمی‌گوید،
وسبب آمدنتان بدینجا، نیز، چیزی جزاین نیست،
که همدیگررا به‌خیانت به‌شهریار متهم‌کنید؛
پسرعمو هرفورد، کدامین اتهام را
علیه دوك نورفوك، توماس ماوبری، عنوان می‌کنی؟[2]

بالینبروك: قبل‌از هرچیز ـ خداوند را شاهد گفته‌هایم می‌گیرم!
خلوص عشق یك رعیت
و پاسداری از ایمنی وجود گرانقدر شهریار است
که مرا، فارغ از هرگونه‌کین رذیلانه،

---

۱. جاودانگی‌را ... بیافزاید: «تاج‌وتختتان‌را در بهشت جاودانه‌کند» (هـ.)، «عنوان جاودانگی‌را برشهریاریتان بیافزاید (آ.)، «عنوان جاودانگی را برتاج وتختتان بیافزاید (هوگو).

۲. اصل بیت چنین است: ... What dost thou object/ against، که آردن آنرا «چه‌اتهام خاصی»، وهاینه‌مان «چه‌شواهدی» تفسیر کرده‌اند، ویکتورهوگو آنرا «چه‌شکایتی» ترجمه‌کرده است، م.

برای ایراد اتهام به‌حضور شاه نه کشانده است.
اینك توماس ماوبری، روی سخنم باتوست ـ
وخوب گوش فرا ده، زیرا هرآنچه‌که می‌گویم
یا در روی این زمین، باجسم خویش به‌اثبات خواهم رساند،
ویا روح نامیرایم درآسمان پاسخگو خواهد بود:[1]
تو خائنی وتبه‌کار،
والامقام‌تر ازآنی‌که این چنین باشی، وبس پست‌ترکه زنده بمانی
زیراکه‌آسمان‌هرچه‌زیباتر وپرفروغ‌تر باشد
ابری‌که در آن جولان می‌دهد زشت‌تر می‌نماید؛[2]
وبار دیگر، برای شدت بخشیدن به‌این داغ ننگ
گلویت را با نام زشت یك خائن می‌آکنم،
و آرزومندم ـ چنانچه سرورم اجازه فرمایند ـ
آنچه راکه‌زبانم بیان‌کرده است، شمشیرآختهٔ عدالت جویم[3] هم اینك به‌اثبات برساند.

ماوبری: اینك مبادکه سردی‌کلامم حمیتم‌را درپرده کشد:
این آزمون جنگی زنانه،

---

۱. یاروح ... خواهدبود: اگر درآزمون ازراه نبردکشته شوم روح‌نامیرایم در پیشگاه عدل‌الهی پاسخگو خواهدبود (م).
۲. مقایسه‌کنید باپرده سوم، صحنهٔ ۳، ۷ـ۶۵ و ۷ـ۸۶ (م).
۳. دراصل «شمشیر برکشیده بحق» یا «برکشیده‌شده‌برای‌آزمایش‌برحق» م.

غوغای خشماگین دوزبان تند وتیز، نیست
که نزاع میان ما دوتن‌را فیصله تواند داد؛
خون به‌جوش آمده باید که یخ زند.[۱]
بااینهمه نمی‌توانم از صبری آنسان دست‌آموز برخود
ببالم[۲]
که زبان درکام‌کشم وهیچ نگویم.
نخست، پاس حرمت بایستهٔ اعلیحضرت بازم می‌دارد
که لگام سخن بی‌پروا را رهاکنم وبرآن مهمیز زنم
تا بتازد واین الفاظ خیانت‌آلود[۳]را دوچندان
درگلویش، که از آن بیرون آمده است، فروکند.
اینك تبار شاهانه‌اش را به‌کناری می‌نهم[۴]
و از خویشاوندیش با شهریار چشم می‌پوشم،
اورا به‌نبرد می‌خوانم، به‌او تف می‌اندازم،
واورا ترسویی حقیر، و رذل می‌نامم.
و در اثبات‌آن آمادام به‌او امتیاز دهم
و برای نبرد با او، اگر ناچار باشم

۱. یخ‌زند، یعنی، باید خون یکی‌ازما درمیدان‌نبرد برزمین ریزد وسردشود. م.
۲. صبر برای کسانی مانند بالینبروك، دوشس گلاستر، یا ماوبری که باید از شرف خود دفاع کنند یا انتقام بگیرند، فضیلت‌محسوب نمی‌شود. به‌تکرار «صبر» و «صبور» درنمایشنامه توجه کنید (ه).
۳. یعنی عبارات، «خائن» و «تبه‌کار» راکه بالینبروك به‌او نسبت‌داد، م.
۴. بالینبروك نوه ادواردسوم و پسرعموی ریچارد دوم است (ه).

تا همان ستیغهای یخزده آلپ، یا هر ارض نامسکون دیگری[۱]
که هرگز هیچ انگلیسی جرأت گام‌نهادن بدانجانداشته
پای پیاده، دوان دوان، بروم.
و اینك بگذار این [دستکشش را برزمین می‌کوبد] مدافع وفاداریم باشد:
به‌تمامی امیدهایم[۲] سوگند، او بس‌نابکارانه دروغ می‌گوید!

بالینبروك: (دستکشش را برزمین می‌کوبد) ترسوی رنگ‌باختهٔ لرزان،
اینك من وثیقه‌ام[۳] را برزمین می‌کوبم،
خویشاوندیم با شاه را منکر می‌شوم،
و از امتیازِ تبار والایم،
که‌ترس، نه‌احترام، ترا ناگزیراز کنارگذاشتنش‌می‌کند،
در می‌گذرم
اگر هراسِ گنهکارانه‌آنمایه از نیرو درنو به‌جای‌گذاشته
که بتوانی وثیقه شرفم[۴]را از زمین برداری، پس قامت خم‌کن؛

---

۱. نامسکون: جائی‌که نبرد بدون‌مداخله وتاسرحد مرگ بتواند انجام‌گیرد (پ).
۲. امیدهایم: منظور امیدرفتن به‌بهشت است (ه).
۳. دراصل gadge آمده است که بمعنی «وثیقه» است (ف). ودستکش. یا باسلق بوده‌است (آ. پ. ه). هوگو درهمه‌جا دستکش آورده است. م.
۴. وثیقه شرفم: نشان دعوت به‌مبارزه (ف).

با این نشان، و با تمامی دیگر آیین‌های شهسواری،
سلاح در برابر سلاح،
آنچه‌را که گفته‌ام یا بدتر از آنچه که بتوانی تصور کرد،
برتو به‌اثبات خواهم رساند.

ماوبری: (دستکش را برمی‌دارد)
آنرا برمی‌گیرم؛ وسوگند به‌شمشیری
که نجیبانه برشانه‌ام نشسته است و شهسواریم بخشیده است[1]
آماده‌ام تا به‌آن‌حد که درخور است
یا به‌آئین شهسوارانه آزمون رادمردان، پاسخت را در کفت بگذارم
و آنگاه که براسب می‌نشینم، ایکاش زنده فرود نیایم
اگر خائن باشم یا به‌ناحق بجنگم!

شاه ریچارد: پسرعموی ما چه‌اتهام خاصی بر ماوبری می‌زند؟
می‌باید گناهی بس بزرگ باشد که بتواند
حتی گمان سیه‌کاریش را در دلها اندازد.

بالینبروک: بشنوید! جانم در گرو اثبات درستی هرآنچیزیست که می‌گویم:
ماوبری هشتهزار نوبل[2]

---

۱. شمشیری ... شانه‌ام: اشاره به‌مراسم تحلیف سلحشوران که با نهادن تک شمشیر برشانه توسط پادشاه انجام می‌گرفت.
۲. نوبل: سکه‌های طلا، هرکدام معادل ۶شلینگ و۸پنس (ف).

به‌نام‌پرداخت به‌سربازان اعلیحضرت دریافت کرده‌است
اما، چون خائنان دروغپرداز وتبه‌کاران بی‌آبروی،
برای استفاده‌های ناشایست نزد خود نگاه داشته است.
و این نکته‌را براینهمه اضافه میکنم، ودر نبرد
درهمینجا، یا درهرجای دیگری در دورترکرانه‌ای
که یك انگلیسی‌تاکنون به‌چشم دیده‌است، ثابت‌خواهم
کرد،
که تمامی خیانتهایی که دراین هیجده‌سال[۱]
در این سرزمین توطئه‌چینی وطرح‌ریزی شده
از ماوبری نابکار سرچشمه‌گرفته است.
بازهم اعلام می‌کنم، وبازهم برعهده می‌گیرم
تا باگرفتن جان تبه‌کارش ثابت‌کنم،
که نقشه مرگ دوك گلاستررا او چید[۲]
و مخالفان زودباورش‌را او تحریك کرد،
و سرانجام، چون خائنی ترسو،
روح معصومش‌را در جویبارخون روانه آنجهان‌کرد.
خونی، که همچون خون هابیل قربان‌کننده[۳]،

---

۱. این‌عبارت ازهولینشد است، واشاره بمدت زمانی استکه ازقیام عوام، تحت رهبری وات‌تیلور در سال ۱۳۸۱، می‌گذرد (پ.وآ.).
۲. دوك گلاستر، عموی ریچارد وبالینبروك. بهنگامی که تحت مسئوولیت ماوبری زندانی‌بود به‌قتل‌رسید (ه).
۳. قربان کننده: هابیل‌را چنین می‌نامند زیرا جانوران زمین‌را قربانی کرد.

از دماد ، باقِ مغاره‌های بی‌زبانِ زمین، از من
عدالت و پادافرهی سخت‌را به‌زاری می‌طلبد.
و سوگند به‌قدر بلند تبارم،
که یا این بازو اجرایش خواهد کرد، ویا این زندگی
به‌فرجام خواهد آمد.

ریچارد: عزمش تاچه اوجی بال می‌گشاید!
توماس نورفوك، پاسخت به‌این گفته‌ها چیست؟

ماوبری: ، بگذار شهریارم روی برگرداند،
و گوشهایش‌را دمی فرمان ناشنوایی‌دهد،
تا این مایه‌ننگ خاندان سلطنت‌را بگویم
که خداوند و انسانهای نیك دروغزنی اینسان پلید را
چه‌سان منفور می‌دارند.

ریچارد: ماوبری، چشم وگوش‌ما بیطرفند،
اگر برادرم می‌بود، خیر، حتی اگـر وارث سلطنتم[۱]
می‌بود.
ـ درحالیکه جز پسر برادر پدرم نیست ـ
سوگند به‌هیبت عصای سلطنتیم

ـ (آ)، ویکتورهوگو این عبارت‌را «هابیل قربانی شونده» ترجمه کرده‌است.م.
نخستین بره‌های گوسفندانی کـه هابیل برای قربانی به‌خداوند پیشکش
می‌کرد پذیرفته‌شد. اما ازقابیل پذیرفته نشدوقابیل از سر حسد اورا کشت(ه)

۱. وارث سلطنتم: از آنجاکه با پذیرفتن بعدا سلطنت‌را از ریچارد می‌گیرد
طنزآمیز است (ه).

که چنین قرابت نزدیکی بەخون مقدسمان[1]
نه امتیازی بەاو دهد ونه انعطاف ناپذیری استوار روح سرفرازمان را
نرم نماید و وادار بەطرفداری از او کند.
او رعیت ماست، وتو نیز، ماوبری، چنین هستی:
از همین‌رو به تو اجازه می‌دهیم که آزادانه و بی‌هراس سخن گویی.

ماوبری: پس، ای بالینبروك، تو همانسان که در ژرفای دلت،
ازگذرگاه گلوی نابکارت، دروغ می‌گویی![2]
سەقسمت از وجهی که برای کاله[3] دریافت کردم
آنسان که‌می‌بایست، درمیان سربازان اعلیحضرت توزیع کردم
بخش دیگررا با موافقت سرورم شهریار
از بابت تتمه حسابی سنگین ـ
که، از هنگام آخرین سفرم به فرانسه بـرای آوردن شهبانو[4]
معوق مانده بود ـ

---

۱. مقدسمان: اشاره‌ای بەماهیت الهی خویشاوندی، که در جاهای دیگرنیز مورد تأکید قرارگرفته (پ).
۲. بیان‌شاعرانه‌ای از «دروغ شاخدار» است(پ). باسطر۴۴ مقایسه‌کنید(ه).
۳. کاله: Galais ـ ماوبری فرمانده کاله بوده‌است (ك).
۴. شهبانو: همسر دوم ریچارد، ایزابل، دخترشارل‌ششم، شاه فرانسه(ف).

نزد خود نگه داشتم:
پس آندرو غرا هم اینك فرو بلع! و اما درمورد مرگ گلاستر،
من او را به‌قتل نرساندم، لیکن آنچه که دراین‌باره مایه سرافکندگی من است
غفلت از انجام وظیفه‌ایست که‌به‌خاطرش سوگندخورده بودم[۱].

(به‌جان گانت)

و در مورد شما، عالیجناب لنکستر، پدر محترم‌دشمنم!
یکبار برای‌گرفتن جانتان‌کمین کردم،
و این خطایی است‌که روح غمزده‌ام را رنجه می‌دارد
اما پیش‌از آخرین سوگندم
بدین خطا اعتراف‌کردم، مصرانه عفو عالیجناب‌را
تقاضاکردم؛ وامیدوارم که ازآن برخوردار شده باشم
جرم من همه اینست. و اما، اتهامات دیگرش
از عداوت یك تبه‌کار،
خائنی سخت فاسد و ترسو[۲]، مایه می‌گیرد:

---

۱. وظیفه‌ای‌که به‌خاطرش سوگند خورده بودم: مبهم‌است. ممکنست منظورش این باشدکه بایدگلاستر را می‌کشت، یا برعکس ممکنست محافظت از گلاستر وظیفه اوبوده‌است (آ)، هولینشد نوشته است‌که ماوبری ازفرمان ریچارد درمورد قتل گلاستر سرباز زد (ف).

۲. ترسو: کسی که شکست، وبنابر این مجرم بودن، را در آزمون بانبرد می‌پذیرد (ك).

و من شخصاً دفاع شجاعانه از درستی گفتارم‌را برعهده
می‌گیرم،
و متقابلاً وثیقه‌ام را
برپای این خائن خودبین می‌افکنم.
تا با همان اصیل‌ترین خونی[1] که درسینه دارد
ثابت کنم که نجیب‌زاده‌ای وفادارم:

(دستکشش را برزمین می‌کوبد)

و از برای انجام هرچه سریعتر آن،
از صمیم دل از اعلیحضرت استدعا می‌کنم
روز دادرسیمان‌را معین فرمایند.

ریچارد: آقایان شعله‌ور از خشم، تحت حکم من‌باشید:
بیائید این خشم را بدون خونریزی فرو بنشانیم[2]
گرچه پزشك نیستیم، اما تجویزمان اینست.[3]
کینه ژرف، شقاق ژرف به‌بار می‌آورد:
فراموش کنید، ببخشید؛ ختمش کنید و صلح و صفا
به‌میان آرید،
طبیبانمان می‌گویند این‌ماه، ماه حجامت نیست.

(به‌جان گانت)

---

۱. اشاره‌ایست به‌خون شاهانه‌که دررگهای بالینبروك جاریست، م.
۲. تصور می‌رفت‌که خشم اززیای بلغم ناشی می‌شود. خون گرفتن یکی از راههایی بودکه برای معالجه عمومی به‌کار می‌رفت (ك).
۳. تصورشاه به‌عنوان یك پزشك متداول بوده است (ب).

عموی بزرگوار، بیائید این نزاع‌را در همانجاکه آغاز
شده است پایان دهیم:
ما دوك نورفوك را آرام می‌کنیم، شما پسرتان‌را.

کانت: آشتی دادن زیبنده سن‌وسال من است:
برزمین افکن، پسرم، وثیقه دوك نورفوك‌را

ریچارد: وتو، نورفوك، برزمین افکن وثیقه اورا.

کانت: کی، هری، پس کی؟
اطاعت حکم می‌کند که من نمی‌بایست دیگر باره امر
کنم.

ریچارد: نورفوك، بر زمین افکن، ما امر می‌کنیم: ترا گزیری
نیست.

ماوبری: (زانو می‌زند) خود را درپای تو می‌افکنم، شهریار پر -
هیبت!
برجانم حکم توانی راند، اما نه بر آبرویم:
جانم درگرو وظیفه‌ام است، اما نام نیکم‌را -
که به‌رغم مرگ برگورم زنده خواهد ماند -
بر سیه‌کاری آبرو ریزانه نتوانی زد:
اینك ننگ‌زده، تهمت‌خورده، بی‌آبرو[1] شده‌ام،

---

۱. بی‌آبرو: دراصل baffled که‌نوعی تنبیه آبروریزانه بوده‌است، که‌برای مجازات شوالیه‌های‌خائن به‌کارمی‌رفته، وقسمتی ازآن عبارت بوده‌است ازآویزان‌کردن آنها به‌طور وارونه درملاء عام (ك). ممکن بودکه فقط سپرشوالیه به‌طور وارونه آویزان شود (د).

نیزهٔ زهرآگین افترا تا عمق روحم را شکافته است،
که هیچ نوشدارویی شفایش نتواند داد، جزخوندلش
که این سموم ازآن بردمیده است.

ریچارد: خشم را تاب باید آورد.
وثیقه‌اش‌را به‌من ده. شیرها، ببرهارا رام می‌کنند[۲].

ماوبری: آری، اما لکه‌هایشان‌را نتوانند زدود.[۳] همان خفتم‌را از میان بردار
ومن از وثیقه‌اش دست می‌کشم. سرور بس عزیزم.
ناب‌ترین گنجینه‌ای‌که عمرهای‌گذرا فراهم می‌آورند،
نام بی‌ننگ است؛ که آنگاه‌که از میان رفت،
انسانها جز خاکی زرین یا گلی رنگین نیستند.
روحی سرفراز در سینه‌ای وفادار
همانند گوهری در صندوقی ده‌قفله است.
هستی من شرف‌من است؛ هردوازیك ریشه‌بردمیده‌اند؛
شرفم‌را ازمن بازگیر، زندگیم به‌سر آمده است:
پس، شهریار عزیزم، بگذار شرفم‌را به‌آزمون بگذارم[۴]

---

۱. یعنی: «که‌چنین تهمتهای زهرآگینی‌را ادا کرده است» (ب).
۲. تشبیه‌شاه به‌شیر (شاه‌حیوانات) متداول بوده‌است. شیرقسمتی از نشان ریچارد وبیر نشان ماوبری بوده است (پ).
۳. ضرب‌المثل: «ببر لکه‌هایش‌رانتواندتغییر داد» به‌انجیل برمی‌گردد. لکه‌ها به‌معنی «داغهای ننگ»نیز هستند. این‌بیت‌با بیت ۱۱۶ ارتباط دارد(پ).
۱. درترجمه ویکتورهوگو «ازشرفم‌دفاع‌کنم» آمده‌است‌که چون‌شرافتمندی درنبرد آزموده می‌شد، «بیازمایم» را بر«دفاع‌کنم» ترجیح‌دادیم، م.

که با آن زنده‌ام و به‌خاطر آن آماده‌ام تا رخت مرگ بپوشم.

ریچارد: (به بالینبروک) پسرعمو، وثیقه‌ات‌را دور بیانداز؛ درنگ مکن.

بالینبروک: آوخ! خداوند روحم را از چنین گناه بزرگی برکنار دارد!

آیا باید درپیش پدرم سرافکنده شوم؟
یا باجبنی رنگ‌پریده ودرخوردگدایان[1] تبارگرانقدرم‌را
در برابر این نامرد جبون پست‌کنم. پیش‌ازآنکه زبانم
با چنین خطای زبونانه‌ای آبرویم را زخم زند،
یا خواستار متارکه‌ای اینسان حقارت‌آمیز شود، دندانم
عضوی‌که اینسان برده‌وار دست‌افزار
ترسی متارکه‌جو شده‌است، برخواهدکند
و این وهن عظیم را، که بی‌آبرویی در آن لانه کرده است،
خون‌چکان، درصورت‌خودماوبری پرتاب‌خواهدکرد.[2]

(گانت خارج می‌شود)

---

۱. درخور گدایان: زبونانه (ه).

۲. دندانم عضوی‌را ... پرتاب خواهد کرد: داستان زنون فیلسوف که به‌گفته پلوتارك، زبانش‌را کند و در چهره یك‌مستبد پرتاب کرد، مایه اصلی این ابیات‌است. بالینبروك خود رابه‌زندانیی تشبیه می‌کندکه برای فرار از اقرار بادندان، زبان خودرا می‌کند (پ وآ).

ریچارد: ما نه‌برای درخواست‌کردن، بل برای فرمان دادن زاده شده‌ایم:
از آنجا که فرمانمان در آشتی‌دادنتان کارگر نمی‌افتد،
پس درکاونتری، در روز لامبرت قدیس[۱]،
حاضر شوید، ورنه جانتان پاسخگو خواهد بود.
شمشیرها ونیزه‌هایتان در کاونتری،
این نزاع خشماهنگ برخاسته از کین پا برجایتان را
فیصله خواهد داد.
از آنجاکه نمی‌توانیم سازشتان داد، عدالت
بر شرافتمندی فرد پیروزمند حکم خواهد کرد[۲]
لرد مارشال، سرهنگان را فرمان دهید
تا از برای سامان دادن به‌این نبرد داخلی مهیا شوند.

(خارج می‌شوند)

---

۱. روز لامبرت قدیس: ۱۷ سپتامبر (آ).
۲. نظریه «آزمایش بانبرد» این‌بودکه فرد برحق پیروزمی‌شود (ك) ویکتور هوگو این‌ابیات‌را چنین ترجمه‌کرده است «چنین قرار می‌دهیم که‌عدالت شرافت‌را توسط پیروزی‌تعیین کند». عدالت: عدل‌الهی (ه)

* موضوعاتی که مکرراً مطرح می‌شوند ـ سرشت عرفانی و مقدس سلطنت، شرف، تبار و خاندان (خون). اطاعت یک رعیت از پادشاهش، اهمیت سوگند خوردن، همراه با اشاراتی به تاریخ گذشته است. وظیفه صحنه اول معرفی اشخاص نمایش، روشن کردن وضعیت، و آغاز کردن کنش (آکسیون) نمایشنامه است. همچنین ناتوانی شاه در تحت حکم آوردن سردارانش وضعف او در حکم راندن بر کشور، به طور ضمنی، مطرح می‌شود (هولک).

صحنهٔ دوم

[منزل جان گانت]

گانت و دوشس گلاستر وارد می‌شوند

گانت: آوخ! که پیوند خونیم با ووداستاک[1]
بیش از مویه‌های تو مرا به‌قیام
برضد قصابان جانش فرا می‌خواند؛
اما از آنرو که کیفر آنان در دست آنکسی است
که جنایت بزرگش‌را، ما کیفر نتوانیم داد،[2]
مدعایمان را به‌مشیت پروردگار باز می‌نهیم،
که آنگاه که زمان آن در روی زمین دررسد
پادافرهی شرربار برسر خطاکاران می‌باراند.

دوشس: آیا برادری مهمیزی تیزتر ازاین درتو نمی‌یابد؟[3]

---

۱. این واقعیت که من برادر گلاستر. ووداستاک، بوده‌ام (ه).

۲. تنبیه جنایتکاران در دست کسی (ریچارد) است که جنایتی را مرتکب شده است که کیفر دادن به‌آن ازما ساخته‌نیست (پ).
شاه باید جنایتکاران را کیفر دهد، اما خودش جنایتکار است (ایهام عمدی) (آ).

۳. ویکتور هوگو به‌جای «مهمیز تیزتر»، «انگیزه‌ای نیرومندتر» آورده است. م.

آیا درخون‌تو آتش عشق یکسره فرو مرده است؟
هفت پسر ادوارد که تو خود یکی از آنانی
چون هفت‌مینای‌آکنده ازخون مقدسش بودند،
یا چون هفت شاخه[۱] رعناکه از یك ریشه برجهند.[۲]
برخی از این شاخه‌هارا سیرطبیعت خشکانده است
برخی ازاین شاخه‌را دست تقدیر[۳] بریده است؛
اما سرور عزیزم توماس‌را، هستیم‌را، گلاسترم‌را
که مینایی‌آکنده از خون مقدس ادوارد بود،
دست کین شکسته است و
تمامی آن مایع گرانقدر را برخاك ریخته است
و تبرزین خونین قاتل، شکوفان‌ترین شاخه‌ایراکه ازآن
ریشه شاهانه روئیده بود
بریده است و برگهای تابستانیش را یکسره پژمرانده
است.
خون‌او خون‌تو بود. آه، ای‌گانت، آن‌بستر، آن‌زهدان

---

۱. در تصویرکردن هفت شاخه‌ایکه نمایانگر هفت پسرند، شکسپیر ممکنست از مفهوم «شجرةالانساب» الهام‌گرفته باشد (آ).
۲. سمبولیسم ایندو تصویر مرتبط (شاخه ومینا)، مفهوم این فرازرا عمق‌می‌بخشد. هفت: درمعنایی انجیلی، عدد کامل (م).
۳. تقدیر یاسرنوشت بصورت سه‌زن به‌نام‌کولوتو،لاچسیس، وآتروپوز* مجسم‌می‌شدند. این‌سه به‌ترتیب تاروپود زندگی انسان‌را می‌رشتند،اندازه می‌گرفتند و قطع می‌کردند. این‌سه از الهه‌های اساطیر باستان می‌باشند (ك وف) منظور اینست‌که جز گلاستر سایرین به‌مرگ طبیعی مرده‌اند ـم.
* Colotho, Lachesis, Atropos

آن گوهر، همان قالبی که تورا شکل بخشیده است،
از او هم انسانی ساخت، و هرچند تو زنده‌ای و نفس
می‌کشی
با اینهمه بااو کشته شده‌ای؛ واین جز از ته دل رضادادن
به‌مرگ پدرت نیست، چراکه مرگ برادر مسکینت
که خود تصویر زنده پدرت بود، را می‌بینی
و دست به‌کاری نمی‌زنی.
شکیبائیش مخوان، گانت، که این یأس است:
اینگونه که تو قتل برادرت را رخصت می‌دهی
جان خودرا بی‌دفاع برسر راه می‌نهی
و قاتلان درنده‌خو را می‌آموزی که چگونه قصابیت
کنند.
آنچه راکه در مردم عادی شکیبائیش می‌نامیم
در سینه نجبا، چیزی جزترس سرد و رنگ‌پریده نیست.
چه بایدم گفت؟ بهترین راه پاسداری از زندگی‌شخص
خودت
جز انتقام‌کشیدن از مرگ گلاسترمن نیست.

گانت: این مرافعه‌ای از آن خداوند است، زیرا که جانشین
خداوند،[1]

---

۱. جانشین خداوند، نماینده‌اش: شاهان را نماینده خداوند در روی زمین می‌دانستند، واین اندیشه‌که شاه، هرچقدر هم بی‌ارزش، نماینده خداوند است درتمام نمایش مورد تأکید قرارگرفته‌است (پ وس) این برداشت←

نماینده‌اش که در برابر چشمان خود او تدهین شده،
مرگش را باعث آمده است؛ که‌اگر به‌ناحق باشد،
بگذار آسمان انتقام‌کشد، زیرا من
برضد مأمورش، دستی به‌خشم بلند نخواهم‌کرد.[1]

دوشس: آه، ای دریغ! پس‌من شکایت خودرا کجا توانم‌برد؟

گانت: نزد خدا، پشت وپناه بیوه‌زنان.

دوشس: بسیار خوب، پس چنین خواهم کرد. بدرود گانت کهنسال،
تو به‌کاونتری می‌روی، تا در آنجا
رزم برادرزاده‌مان[2] هرفورد را با ماوبری ستمگر نظاره کنی.
آه، باشدکه ستمهای رفته برشویم برنیزه هرفوردبنشیند
و سینه ماوبری خونخوار را بشکافد!

← که ریچارد نماینده خداوند است درسوم، سه، ۵۷؛ چهارم، یك، ۱۲۶ تکرار شده‌است. درزمان الیزابت این‌فکر رایج‌بودکه شاه‌نماینده‌خداوند است، وشورش برعلیه‌اوگناه است، وانتقام‌را بایدبه‌خداوند واگذارکرد. تمام این اندیشه‌ها از انجیل سرچشمه می‌گیرند (ه).

۱. احترام گانت‌نسبت به‌الوهیت شاهان،همراه با یورك(دوم، سه)، وکارلایل (چهار، یك) رفتار ریچارد را درسراسر نمایشنامه امری نسبتاً «معقول» وکمتر محصول غرور نشان‌می‌دهد (ك).

۲. برادرزاده‌مان: دراصل پسرعمو آمده‌است ودر تفاسیر «خویشاوند» معنی شده است، ویکتورهوگو برادرزاده آورده است‌که ما هم از او پیروی کرده‌ایم، م.

یا اگر شوربختی در نخستین دور نبرد ماوبری را از پا نیفکند،[۱]

بار گناهانش درسینه آنچنان سنگین‌باد
که پشت اسب کف‌آلودش را بشکند
و سوار را درآوردگاه سرنگون سازد:
ترسویی مغلوب!
خائنی پست اسیر برادرزاده‌ام هرفورد!
بدرود گانت‌کهنسال! باید که همسر پیشین برادرت
جلیس‌اندوه شود وزندگی‌را به‌پایان برد.[۲]

گانت: بدرود خواهرم! باید به‌کاونتری بروم.
بخت بلند همانسان یار تو بادکه یار من!

دوشس: اما هنوز کلامی دیگر ـ اندوه، برمی‌جهد همانجا که فرو می‌افتد،
نه از پوکی و میان‌تهی بودن، بل از وزین بودن،[۳]
بدرود می‌گویم، هم پیش‌از آنکه آغاز کرده باشم،
زیرا اندوه‌آنجاکه خاتمه‌یافته می‌نماید پایان‌نمی‌پذیرد.
سلامم را به‌برادرت ادموند یورك برسان.
اینك، تمام شد ـ اما، نه، هنوز وداع مکن اینسان،

---

۱. اگر ماوبری درنخستین دور اسبدوانی سرنگون نشود (پ).
۲. باید تا پایان‌عمر همدم اندوه باشد، (ه).
۳. اندوه‌را به‌توپی تشبیه‌کرده است که برمی‌جهد وباز می‌گردد نه به‌خاطر سبك وتوخالی‌بودنش بل به‌خاطر سنگینیش (و اورا مجدداً وادار به‌سخن گفتن می‌کند)، (ك).

گرچه تمام شده باشد، چنین با شتاب مرو؛
بازهم به‌یاد خواهم‌آورد. از او بخواه ـ آه، چه![1]
که هرچه زودتر در پلشی[2] به‌دیدار من آید.
افسوس، یورك پیر در آنجا چه خواهد دید
جز خانه‌های خالی و دیوارهای بی‌آذین
کوشکهای بی‌خدمه، و سنگهایی که هیچکس بر رویشان
قدم نگذاشته است؟
وچه خوش‌آمدی در آنجا خواهدشنید جز مویه‌های‌من؟
از همین‌رو، سلاممرا برسان؛ ومگذار بدانجا آید
تا پی‌جوی غمی شودکه در همه‌جا منزل دارد.
اندوهگین، اندوهگین، می‌روم از اینجا ومی‌میرم:
چشمان اشکبارم آخرین بدرود را با تو می‌گوید.

[خارج می‌شوند]

---

۱. دوشس به‌قدری ناراحت‌است که‌تا اندازه‌ای دچار اختلال‌حواس‌شده (پ).
۲. پلشی: منزل گلاستر در اسکس (پ).

* این‌صحنه، ریچارد را به‌عنوان قاتل گلاستر معرفی می‌کند، تأثیر حوادث گذشته و روابط نسبی را آشکار می‌کند. گانت را به‌عنوان مشاوری خردمند، و ریش‌سفید معرفی می‌کند، وترحم را برای دوسش جلب می‌کند. لحن مذهبی واشاره‌های‌زیاد به‌انجیل، ونخستین تصویر ازسلسله تصویرهای متعدد اندوه از ویژگی‌های این صحنه است (ه).

صحنه سوم

[میدان نبرد در کاونتری]

لرد مارشال و لرد آومرل وارد می‌شوند

مارشال: سرورم آومرل، آیا هری‌هرفورد مسلح است؟

آومرل: آری، سر تا پا مسلح است، و مشتاق ورود به‌میدان.

مارشال: دوك نورفوك، استوار ودلیرانه،
تنها ندای شیپور پژوهشخواه‌را انتظار می‌کشد.

آومرل: بسیار خوب، پس رزم‌آوران آماده‌اند، و جز ورود اعلیحضرت
در انتظار چیزی نیستند.

شیپورها به‌صدا درمی‌آیند وشاه ولردها وارد می‌شوند.
هنگامیکه درجایگاهشان قرارگرفتند، ماوبری، دوك نورفوك،
که برای‌دفاع ازخویش آمده‌است، مسلحانه وارد می‌شود.

ریچارد: سپهدار، ازآن مبارز بپرس
که چرا مسلح به‌اینجا آمده است
نامش‌را بپرس، وبه‌قاعده مرسوم
او را در عادلانه بودن مدعایش سوگند ده.[1]

---

۱. اورا درعادلانه‌بودن مدعایش سوگند ده: ازشهسواری‌که وارد میدان‌نبرد ←

مارشال: (به ماوبری) به‌نام خدا و به‌نام شاه، بازگوی چه کسی هستی[۱]
و از چه‌رو اینسان شهسوارانه رزم‌جامه پوشیده‌ای
و از برای نبرد با کدامین کس می‌آیی و مایهٔ تظلمت چیست؟
ترا به‌شهسواریت وسوگندت ازسر راستی سخن گوی
تا درپناه آسمان و دلاوری خود باشی.

ماوبری: نامم توماس ماوبری، دوك نورفوك، است.
که به‌پایبندی سوگندم بدینجا آمده‌ام ـ
که خدا نکناد شهسواری آنرا زیرپا بگذارد!ـ
تا پاسداری‌کنم از وفاداریم و از درستکاریم
در برابر پروردگار، شاهم، و اخلافم[۲]
برضد دوك هرفوردکه متهم می‌کند مرا؛
تا به‌فضل پروردگار، و زورمندی بازویم
در دفاع از خویشتن، ثابت کنم
که او خائن است به‌خداوند، وشاه، ومن ـ

← می‌شد درخواست می‌شدکه سوگند یادکند که مدعایش برحق‌است. یکی ازآنها بدینسان احتمالاً سوگند دروغ می‌خورد و بدین‌ترتیب سزاوار شکست بود. (پ).

۱. به‌علت پوشیده بودن چهره دومبارز، احراز هویت‌آنها باید اکیداً انجام می‌شد (ه).

۲. اگرگناه ماوبری باشکستش‌ثابت‌شود، اخلافش درخطر محرومیت‌ازحقوق مدنی بودند (ه وك).

و آسمان مرا، که رزمنده راه حقیقتم، یار ویاور باد!

شیپورها به‌صدا درمی‌آیند. بالینبروك، پژوهشخواه، زره پوشیده وارد می‌شود.

ریچارد: سپهدار، از آن شهسوار مسلح سئوال کن
که کیست، و از چه‌رو
اینسان زره رزم دربر، بدینجا می‌آید.
و به‌رسم معمول، وبنا بر آئین‌ها
او را درباب عادلانه بودن امرش سوگند ده.

مارشال: نامت چیست؟ واز چه‌رو بدینجا،
به‌حضور شاه ریچارد در آوردگاه شاهانه‌اش،
آمده‌ای؟
برضد کدامین کس می‌آیی؟ ومایه تظلمت چیست؟
چون شهسواری راستین‌سخن‌گوی، تا پرودگاریاورت باشد!

بالینبروك: منم هری هرفورد، لنکستر وداربی،
که در اینجا سلاح برکف آماده‌ام
تا به‌فضل خداوند، و توانمندی تنم
در آوردگاه به‌توماس ماوبری، دوك نورفوك ثابت کنم
که خائنیست فرومایه و سخت زیانکار
در حق پروردگار آسمان، وریچارد شاه ومن ـ
واز آنرو که برحقست رزم‌من، خداوند پشت‌وپناهم‌باد!

مارشال: هیچکس، با پادافره مرگ، آنسان جسور مباد

که گستاخانه به‌آوردگاه قدم بگذارد،
مگر مارشال وافسرانی چون او
که به‌سامان‌دهی این آزمون‌پرشکوه برگماشته شده‌اند.

بالینبروک: حضرت سپهدار، بگذار دست شهریارم را بوسه زنم،
و زانوانم را به‌تعظیم در برابر اعلیحضرت خم کنم؛
زیرا که ماوبری و خود من همچون دومردیم
که راهی زیارتی دراز وخستگی‌آورند.
پس بگذار وداعی پرشکوه
و بدرودی عاشقانه با دوستان چندمان بگوئیم.

مارشال: پژوهشخواه، ازسروفاداری، به‌اعلیحضرت‌درودمی‌فرستد
و مشتاق است که بردستشان بوسه زند و وداع گوید.

ریچارد: ما به‌زیر خواهیم آمد و اورا درآغوش خواهیم گرفت.
(از تخت به‌زیر می‌آید)
پسرعمو هرفورد، تا آنجا که مدعایت برحقست
بختت در این رزم شاهانه پیروز باد!
بدرود، خون من[1]! که اگر امروز برزمین ریزی
به‌سوگت خواهیم نشست، امابه‌انتقام مرگت‌برنخواهیم
خاست،[2]

بالینبروک: آوخ، که اگر نیزه ماوبری سینه‌امرا بشکافد

---

۱. خون‌من: منظور ریچارد اشاره به‌همخون‌بودن بالینبروک باخوداوست،م.
۲. شکست‌بالینبروک نشان‌دهنده مجرم‌بودنش می‌باشد، بنابراین ریچاردمجاز به‌انتقام‌گرفتن از ماوبری نخواهد بود. (پ)

مگذار چشم نجیبی برای من اشکی تبه‌کند!
بسان عقابی که مطمئن ازخود برپرنده‌ای خردهجوم‌برد
من به‌جنگ ماوبری می‌روم.

(به‌لرد مارشال)

سرور محبوبم، با شما وداع می‌گویم ـ

(به‌آومرل)

و با شما، پسرعموی شریفم، حضرت آومرل ـ
بیمار نیستم، وگرچه بایدم با مرگ درآویخت
اما جوانم، وپرتوش وتوان، و شادمانه نفس می‌کشم.
بسان ضیافتهای انگلیسی[1]، محبوب‌ترین‌کس را
در پایان درود می‌فرستم، تاسرانجام را شیرین کنم

(به‌گانت)

آه، ای آفریننده زمینی خونم
که دلاوری‌روزگارجوانیت درمن‌دوباره‌زنده‌شده‌است:
با نیرویی دوچندان رفتم می‌بخشی
تا به‌پیروزی که بر فراز سرم جای دارد، دست یابم،
و روحم‌را با نیایشت آبدیده می‌کنی
و با دعای خیرت سنان نیزه‌ام را صیقل می‌دهی
تا قبای آهنین ماوبری را، چون موم، بشکافد[2]

---

۱. به‌سان ضیافتهای انگلیسی: اشاره‌ایست به‌عادت‌انگلیسیها که میهمانیهای خودرا با صرف‌شیرینی‌های رنگین پایان می‌دهند ـ پ.

۲. دراصل: قبای مومین ماوبری‌را بشکافد، م.

و نام جان‌گانت‌را، با کردار دلیرانه و پهلوانانه‌فرزندش
جلوه‌ای نوین بخشد.

گانت: آسمان در آرمان نیکت کامروایت کند!
در رزم چون آذرخش چابك باش
و ضربه‌هایت را، پی‌درپی،
گیج‌کننده چون تندر، بر کلاهخود
دشمن جرارت فرود آر!
خون جوانت را به‌جوش آر، دلیر باش تازنده بمانی.

بالینبروك: برای پیروزی، معصومیتم و جورج قدیس یار و یاورم باشند!

ماوبری: هر سرنوشتی هم‌که خداوند یا بخت برایم تدارك دیده باشد،
اینك شریف مردی درستکار، امین، وپاکدامن
که زنده می‌ماند یا می‌میرد وفادار به‌تاج و تخت شاه ریچارد.
هرگز هیچ اسیری دلشادتر از من
زنجیرهای اسارت‌را این چنین به دور نیفکنده است و
بر آزادی زرین بی‌قید وشرطش آغوش نگشوده‌است:
اینسان‌که جان من رقصان وپای‌کوبان
جنگ با دشمن را جشن گرفته است!
سرور بس پراقتدارم، و شما یاران و همنشینانم
از لبانم آرزوی سالها شادکامی را بشنوید.

آرام و شادمانه ـ پنداری به‌گشت و گذار،
من به‌نبرد می‌روم. آنرا که حساب پاك است از محاسبه
چه باك[۱]!

ریچارد: بدرود، عالیجناب. بی‌شك فضیلت‌را در آمیخته‌باشجاعت
در نگاهت تابان می‌بینم.
آزمون را ترتیب دهید، وآغاز کنید.

مارشال: هری امیرهرفورد، لنکستر، وداربی
نیزه‌ات‌را برگیر؛ و خداوند مدافع حق باشد!

بالینبروك: چون برجی استوار از امید، فریاد می‌زنم من «آمین!»

مارشال: (به یکی از افسران) برو و این نیزه را به توماس، دوك
نورفوك برسان.

نخستین منادی: هری امیر هرفورد، لنکستر، وداربی
در اینجا از جانب خداوند، شهریارش، وخودش‌ایستاده
است،
و با این خطر که خود دروغزن وخائن درآید،
آماده است ثابت‌کندکه توماس ماوبری، دوك نورفوك
خائن است به‌خداوندش، به‌پادشاهش، و به‌خودش
و می‌خواندش که برای نبرد قدم پیش گذارد.

دومین منادی: در اینجا توماس ماوبری، دوك نورفوك، ایستاده است.
و با این‌خطر که خود دروغزن و خائن درآید
آماده است هم ازخود دفاع کند وهم ثابت کند

---

۱. آنرا... پاك: دراصل «حقیقت سیندای آرام دارد»، م.

که هنری امیر هرفورد، لنکستر، وداربی
خائن است به‌خداوند، به‌شهریارش، و به‌خود او.
شجاعانه و سرشار از اشتیاق
تنها علامت شروع را انتظار می‌کشد تا نبرد را بیاغازد.

مارشال: شیپورها را بدمید. رزمندگان، به‌پیش!

(شیپوری به‌صدادرمی‌آید. شاه‌ریچاردعصای‌سلطنتی
را به‌داخل میدان می‌اندازد).

دست‌بدارید! شاه عصای‌خویش‌را پائین‌افکنده است.[1]

ریچارد: فرمان دهید تا کلاهخودها ونیزه‌هاشان را به‌یك‌سو نهند
وهردو به‌جایگاهشان بازگردند.[2]

(به مشاورانش)

بامابه‌خلوت آیید، وتا هنگامی که آنچه‌رامقرر می‌داریم
به‌این دوکها اعلام کنیم، بگذارید شیپورها بنوازند.

[آوای طولانی شیپور]

[به هاوبری و بالینبروك]

نزدیك شوید وگوش فرا دهیدکه با رایزنان خویش‌چه
تصمیم گرفته‌ایم:

بدان خاطرکه خاك کشورمان به‌خون گرانقدری
که پرورده است آلوده نشود؛
ازآنروکه‌دیدگانمان‌ازمنظرهٔ هولناك‌زخمهای‌شهروندان

---

۱. علامت رسمی توقف نبرد ــ م.
۲. لزومی ندارد که صحنه‌را ترك کنند ــ هـ و آ

که با شمشیر همسایگان دریده شوند، نفرت دارد
و از آنجاکه فکر می‌کنیم غرور شاهین بال
که در آرزوی آسمان وبندی‌اندیشه‌های جاه‌طلبانه است،[۱]
با نفرتی‌که زاده رشکی رقابت‌آمیز است، شمارابرآن
می‌دارد
که آرامش ما را برهم زنید، حال آن که ـ میهنمان ـ
در گهواره‌اش
به‌خوابی خوش و به‌شیرینی یك کودك نفسهایی آرام
می‌کشد،[۲]
و این چنین با آوای گوشخراش طبلهای ناموزون
از خواب پریده است.
زفیر ترسناك شیپورهای دل‌آزار
و چکاچاك دندانسای جنگ‌ابزارهای پولادین خشم ـ
آهنگ،
چه بسا که صلح زیبا را از قلمرو آرام ما وحشت‌زده
گریزان کند،
وما لاجرم‌حتی‌درخون‌خویشاوندان‌خویش[۳] غوطه‌زنیم ـ

---

۱. اشاره به‌مقاصد بالینبروك (ه).
۲. این‌بیتها دراصل متناقص بوده‌است. امکان‌داردکه متن دچارنقص باشد، اما به‌همان‌انداز،هم احتمال‌داردکه شکسپیر کنترل استعاره‌های خویش‌را از دست داده باشد (پ).
۳. گریوله به جای خویشاوندان، «تبار» آورده است، م.

از همین‌رو شما هردوتن‌را از کشورمان تبعید می‌کنیم،
شما، پسرعمو هرفورد، با پادافره مرگ،
تا پنج بهار دوبار کشتزاران ما را خرّمی نبخشیده‌باشد
به‌دیار زیبای ما دوباره سلام نخواهید گفت،
و راههای ناآشنای تبعیدرا خواهید پیمود.

بالینبروک: خواستتان اجرا خواهد شد؛ و مایه تسلی من جز این نیست که:
همان آفتابی که شما را در اینجا گرم می‌کند،
بر من خواهد تابید،[1]
و همان پرتوهای زرینی که نثارتان می‌کند،
بر من خواهد افتاد و تبعیدمرا زرنگار خواهد کرد.

ریچارد: نورفوك، محکومیتی سخت‌تر نصیب تو می‌شود،
که مرا رغبتی به‌گفتن آن نیست.
ساعات کندگذر چون دزدان پاورچین
تبعید همیشگی دریغ‌انگیزت را پایان نخواهند داد.[2]
کلام بی‌امید «هرگز باز مگرد»
مگر به‌بهای جانت، را برضد تو برزبان می‌آورم.

ماوبری: محکومیتی است سخت، سرور محبوبم،[3]

---

۱. عبارتی انجیلی که ضرب‌المثل شده‌است (پ).
۲. پایان نخواهد داد: دراصل «حدی بر آن نخواهد گذاشت». م.
۳. ماوبری شدیدتراز بالینبروك دچار احساسات‌است. احساسات میهن‌پرستی او چندان مناسب یك‌نجیب‌زاده قرن چهاردهم نیست (ت).

و جاری شدنش از زبان اعلیحضرت یکسره خارج از انتظار است.

درخور پاداشی بهتر از جانب اعلیحضرت بوده‌ام،
و نه سزاوار زخمی اینسان ژرف
که به‌فضایی بیگانه پرتاب شوم.[۲]
زبانی را که دراین چهل‌ساله آموخته‌ام،
انگلیسی مادریم را، اینك باید ازیاد ببرم؛
آری، زبانم،[۲] اینك بیش‌از
چنگی یا تاری بی‌زه، به‌کارم نمی‌آید،
یا چون سازی بدیع[۳] در جعبه‌اش
یا گیرم که از جعبه بیرون آورده‌شد، در دستهای کسی گذاشته شده
که نواختن نمی‌داند.
زبانم را در دهانم زندانی کرده‌اید،
و با لبها و دندانهایم برآن‌چفت و بستی دوگانه‌زده‌اید

---

۱. در اصل As to be cast into the common air که می‌توان «پرتاب‌شدن بدرون هوای معمولی» ترجمه‌کرد، گریوله‌آنرا «طرد شدن به‌داخل هوایی‌که همگان استنشاق می‌کنند» وویکتورهوگو آنرا «پرتاب شدن در جوی مسکنت‌بار» ترجمه‌کرده است، م.

۲. زبانم:دراین‌بیت وبیتهای‌بعدی‌هم اندام‌جسمی‌وهم «زبان‌مادریم» می‌باشد که این اندام آنرا بیان می‌کند (آ).

۳. در اصل cunning می‌باشد که ساخته‌شده از روی مهارت ویا مستلزم مهارت درنواختن (س.) معنی شده است (ب وه).

و جهل سترون بی‌احساس و کوردل را
زندانبانم کرده‌اید تا مراقب من باشد.
سالخورده‌تر از آنم که مهر دایه‌ای‌را برانگیزم
وشمار سالیان عمرم بیشتر از آنست که بیاموزم:
سالیانی بس درازتر از آن برمن گذشته است که اکنون
شاگرد شوم.
پس حکم‌تو جز سکوت مرگ نیست.
چراکه‌زبانم‌را از دم‌زدن درهوای‌وطن محروم‌می‌کند[1]

ریچارد: این سخنان رقت‌آور[2] برایت سودی ندارد
پس‌از اعلام حکم ما شکوه تو نابهنگام است.

ماوبری: پس بدینسان روی برمی‌تابم از آفتاب کشورم
تا در سایه‌های ظلام شب بی‌پایان منزل کنم.

---

۱. ماوبری می گوید که‌پیرتر از آنست که‌چون کودکی که‌از دایه‌اش‌می‌آموزد، حرف‌زدن‌را یاد بگیرد (آ). دراین‌بیت‌تاسخن گفتن‌جوهر زندگی‌انگاشته شده: سکوت: پس‌از مرگ سخن گفتن غیرممکن است. از همین‌رو تبعید برای ماوبری مانند مرگ‌است. (ب) + «مرگ‌بدون مجال سخن گفتن‌بیشتر» (ك).
دم‌زدن درهوای وطن: (۱) نفس‌کشیدن درهوای‌وطن، (۲) صحبت‌کردن به‌زبان مادری (ه).

۲. اصل comspassionate ــ که مفسران مختلف تفسیرهای متفاوتی را به‌دست داده‌اند: «اندوهگین‌بودن برای‌خود» + «به‌رقت آوردن» (پ) «دل‌سوختن برخویشتن» ویا «خودرا مایه ترحم کردن» (آ). «احساساتی بودن یا احساسات نشان‌دادن» (ك) «بیان احساسات پرشور وتند» (س). «زاری کردن» (هوگو).

ریچارد: (به‌ماوبری و بالینبروك) بازگرد، وسوگندی‌باخویشتن ببر[1]
دستان تبعید شده‌تان را بر شمشیر[2] شاهانه‌مان بگذارید
و به‌فرائضی که درمقابل خداوند برعهدهٔشماست‌سوگند
یادکنید،
ـ شمارا از وظایفی که‌نسبت‌به‌ما دارید همراه‌با تبعیدتان
معاف می‌کنیم ـ[3]
که به‌سوگندی که می‌دهیمتان پایبند بمانید:
به‌نام خدا وشرف سوگند یادکنید که‌هرگز مهرهمدیگر
را درتبعید به‌دل نخواهیدگرفت
و هرگز به‌روی هم نگاه نخواهید کرد،
هرگز مکاتبه‌نخواهیدکرد،درود وسلام نخواهید فرستاد،
یا هرگز
طوفان تیره‌گون کینه‌تان راکه در میهن پاگرفته است
را فرو نخواهید نشاند،
و هرگز از روی قرار قبلی به‌قصد نقشه‌کشیدن،
توطئه‌چیدن و دسیسه اندیشیدن
برضد ما، دولتمان، رعایایمان، یا سرزمینمان، همدیگر

---

۲. شمشیر: سوگند روی صلیب انجام می‌گیردکه توسط تیغه، دسته و قبضه شمشیر درست می‌شود (ه).
۱. یعنی سوگند باخود به‌تبعیدبر، م. سوگند خوردن و سوگند شکستن نقش بزرگی درنمایشنامه دارد (ه).
۳. باتبعیدتان شما را از وظیفه‌تان نسبت به‌خودمان مبری می‌کنیم (آ).

را دیدار نخواهید کرد.

بالینبروك: سوگند می‌خورم.

ماوبری: ومن نیز، سوگند می‌خورم‌تا تمامی اینها را به‌جای آرم.

بالینبروك: نورفوك، اینك کلامی از یك دشمن بشنو:[1]
اگر شاه اجازه‌مان فرموده بود، هم اینك
روح یکی از ما، از کالبد[2] شکننده‌اش تبعید شده بود،
و همانسان‌که اکنون کالبدمان از این سرزمین تبعیدشده است
در هوا پرسه می‌زد.
پیش‌از آنکه از این قلمرو بگریزی، به‌خیانتهایت اقرار کن؛
بار کمرشکن روحی بزهکار را باخویشتن مبر،
که راهی دراز بایدت پیمود.

ماوبری: نه، بالینبروك. نامم از صحیفه زندگی محوباد،
و از بهشت تبعید شوم همچنانکه از اینجا،
اگر هرگز خیانتی کرده باشم!
اما من وتو وپروردگار می‌دانیم‌که تو کیستی[3]

---

۱. اینك ... بشنو: این نخستین بار در این صحنه است که هر یك از دو رزمنده باهم سخن می‌گویند. این کلمات همچون مقدمه برگفته‌هایی است که بالینبروك درپی گفتنشان است (پ).

۲. کالبد شکننده: دراصل «مزار شکنندهٔ تنمان» است.

۳. ماوبری ازمقاصد بالینبروك آگاه بود، شاه‌هم این‌مقاصدرا دریافته بود، نایکم، چهار، ۲ـ۲۰ مقایسه کنید.

و گمان می‌برم که شاه، نیز، بزودی درخواهدیافت.
بدرود، سرورم ... اینك هیچ راهی برای من بی‌راهه نیست؛
جز راه بازگشت به‌انگلستان،به‌هرجای‌دیگری درجهان توانم رفت.[۱]

ریچارد: (به‌جان گانت) عمو، درهمان آینه چشمانت
قلب ماتم‌زده‌ات را می‌بینم. سیمای اندوهگینت
از شمار سالیان تبعیدش
چهارسال کم‌می‌کند. (به‌بالینبروك) شش‌زمستان یخبندان که بگذرد،
از تبعید به‌میهن بازگرد وما خوش‌آمدت خواهیم‌گفت.

بالینبروك: چه زمان درازی در واژه‌ای کوتاه نهفته است!
چهار زمستان کندگذر و چهاربهار خرم
در یك کلام پایان می‌یابد: چنین است‌گفتار شاهان[۲].

گانت: سرورم‌را سپاسگزارم‌که به‌مراعات من
چهارسال از سالیان تبعید پسرم کاسته است.
اما من حاصلی اندك ازآن خواهم چید؛
زیرا در شش‌سالی که او باید دور از من بگذراند

---

۱. دراصل؛ «تمامی‌جهان راه من‌است» که‌هوگو آنرا «تمامی راهها از آن من‌است» ترجمه کرده‌است، م.

۲. کلمات نفرت‌آمیز بالینبروك گویای اینست‌که قدرت شاهانه بسیار بزرگتر از آنست‌که چنین هوسبازانه به‌کار رود (ك).

سالها پیش از آنکه بتوانند ماههایشان را تغییر دهند، و
فصلهای خویش را به بار آورند،
چراغ بی‌روغن و نور بی فروغم‌را
دست پیری خاموش خواهد کرد و شب بی‌پایان؛[1]
آنچه ازشمع‌زندگیم باقی‌است فروخواهد سوخت
ومرگ‌کور[2]، دیدارفرزندم‌را بمن‌رخصت‌نخواهدداد.

ریچارد: وه! عموی من، تو سالهای بسیاری برای زندگی در پیش داری.

گانت: اما، شاها، لحظه‌ای‌را تو نتوانی‌داد:[3]
روزهایم‌را با اندوهی دل‌آزار کوته توانی‌کرد
و شبهایم‌را توانی ربود، اما همان یك فردا راهم بمن
ارزانی نتوانی‌کرد؛
می‌توانی به‌زمان مددرسانی‌که چهره‌ام‌را باپیری پرچین
کنده
اما هیچ آژنگی از گذرش را نتوانی زدود؛
کلامت‌را اجل من چون سکه‌ای رایج می‌پذیرد

---

۱. این بیت را هوگو چنین ترجمه کرده است «پیری در شب بی‌پایان خواهد میراند» که شاید بهتر باشد بگوئیم «پیری خاموش خواهدکرد و شب بی‌پایان [فرا خواهد رسید].م.

۲. مرگ کور: علامت مرگ. اسکلتی است‌که چشم ندارد (پ)

۳. پیری گانت و شکوه اندوهش برای سرزنش خوش‌بینی سطحی ریچارد قد میکشد و، گویی‌که پرده بردرام‌زندگی انسان بالا میرود، وبدینترتیب نمایش و بازی‌کنندگان را سخت ناچیز جلوه می‌دهد (ك).

اما آنگاه که مردم، شهریاریت هم نفسم را باز نتواند خرید.

ریچارد: فرزندت ازسر رأیی خردمندانه تبعید شده است،
که تو خودنیز درآن شرکت داشته‌ای،
پس ازچه‌رو دربرابر داد ما چهره دژم می‌کنی؟

گانت: شهد به‌هنگام هضم تلخ است.[1]
همچون داور ازمن رأی خواستی، اما خوشترداشتم
که همچون پدر رأیم را خواستار می‌شدی،
آوخ، که اگر بیگانه‌ای درمیان می‌بود، نه‌فرزندم،
در چشم‌پوشی از خطایش نرم‌تر می‌بودم.
درپی آن بودم که ازتهمت طرفداری دوری جویم،
و با این‌حکم زندگی خودرا نابودکردم.
آه! امید داشتم که برخی ازشما بگویید
بی‌اندازه سختگیرم، تا من پی مرادخود روم.
اما زبانم را گشودید
تا ناخواسته این ناروا در حق خویش انجام دهم.

ریچارد: پسرعمو، بدرود، و، عمو، تو، نیز، بااو وداع کن،
شش‌سال اورا تبعید می‌کنیم، واو خواهد رفت.

(صدای شیپور، ریچارد وملازمانش خارج می‌شوند)

آومرل: پسرعمو، بدرود؛ آنچه‌راکه در حضور نمی‌توان گفت

---

۱. ضرب‌المثل (ه).

بگذار نامه، از آنجا که منزل دارید، باز گوید.[1]

مارشال: سرورم، باشما بدرود نمی‌گویم، زیرا
تا آنجا که خشکی است در کنارتان اسب خواهم راند.

گانت: آوخ، ازچه‌رو درسخن گفتن اینسان امساك می‌کنی
که بدرود دوستانت‌را هم پاسخ نمی‌گویی؟

بالینبروك: آنگاه که بیان غم بیکران
استفاده‌ای اسرافکارانه از زبان می‌طلبد،
کلمات اندکی برای وداع با شما دارم.

گانت: مایه اندوهت جز غیبتی کوتاه نیست.

بالینبروك: درتمام این‌مدت شادی‌درغیبت‌است واندوه درحضور.

گانت: شش زمستان چیست؟ زود می‌گذرند ــ

بالینبروك: بر انسانهای شادمان؛ اما اندوه، یك‌ساعت را ده‌ساعت
می‌کند.

گانت: سفری به‌نامش که برای تفرج درپیش می‌گیری.

بالینبروك: قلبم خواهد نالید اگرچنین نام نادرستی برآن بگذارم،
چراکه آنرا هجرتی اجباری[2] می‌یابد.

گانت: گذرگاه تیرهٔ گامهای خسته‌ات‌را
همچون پایه‌ای بدان که می‌بایست
گوهر گرانبهای بازگشتت به‌وطن‌را درآن بنشانی.

بالینبروك: نه؛ بل هرگام کسالت‌باری که برمی‌دارم

---

۱. در حضور: چون شخصاً دیگر مراوده‌ای نخواهیم داشت (پ).
۲. هجرتی اجباری: تناقضی تلخ زیرا هجرت اساساً اختیاری است (ه).

تنها اینرا فرا یادم خواهد آورد که چقدر
از دردانه‌هایی که دوستشان می‌دارم، دور می‌شوم.
آیا نباید زمانی دراز
درگذرگاههای بیگانه شاگردی کنم، وسرانجام،
پس‌از دست یافتن به‌آزادی، جز براین نبالم
که مزدور اندوه‌بوده‌ام.[۱]

کانت: تمامی جاهایی‌که چشم آسمان[۲] برآنها می‌افتد
درنظر خردمند، بندرها و جان‌پناههایی شادی‌بخشند.
در این استدلال ضرورت را آموزگار خودکن
که ضرورت خود سراسر حسن است.
بیندیش که تو شهریار را تبعیدکرده‌ای
نه شهریار تورا. محنت بیشتر سنگینی می‌کند
آنگاه‌که دربابد یکسره بزدلانه بدان تن درداده‌ای.
برو، وچنین بیانگار که من‌روانه‌ات‌کردم تاآبروبخری،
و میندیش‌که شاه تبعیدت‌کرده است. یاچنین پندارکن
که طاعون آدمی‌خوار در وطن‌ما بیداد می‌کند
و تو به‌اقلیمی جانفزا می‌گریزی.

---

۱. تعدد تفسیرها در مورد این ابیات ناشی از دشواری استعاره شاگردی ـ آزادی ـ مزدور است. بالینبروك انتظاردارد‌که مدتی طولانی درمسافرتها و تجارب (گذرگاههای) بیگانه شاگردی‌کند، و پس از کسب آزادی، مانند یك شاگرد که تبدیل به استادکار می‌شود، تازه دریابدکه مزدور اندوه بوده است (آوپ).

۲. چشم آسمان: آفتاب، همچون در Ovid (آ.)

چنین تصور کن که آنچه چون‌جان عزیز می‌داری
در راهیست که درپیش‌رو داری، نه‌در آنجاکه پشت‌سر
می‌گذاری.
پرندگان نغمه‌خوان را نوازندگان،
و علفی‌راکه بر آن گام می‌نهی فرش بارگاه شاهانه‌بدان
و گلها را بانوانی زیبا بینگار؛
و گامهایت‌را جز رقصی پرشکوه وشادمانه مپندار؛
زیرا اندوه درنده‌خو در گزیدن مردی که به سخره‌اش
می‌گیرد
و وقعی بدان نمی‌گذارد توش وتوانی کمتر دارد.

بالینبروك: آوخ! چگونه می‌توان بااندیشیدن به
قزاقستان یخزده، آتش به‌دست گرفت؟
یا دم بران‌گرسنگی را
با خیال محض یك ضیافت، کندکرد؟
یا با اندیشیدن به‌گرمای تابستانی خیالی
عریان در برفهای زمستان خوابید؟
آه، نه، تصور چیزهای خوب
چیزهای بد را دردآورتر می‌کند.
دندان‌اندوه درنده‌خو چرکین‌ترین‌زخم را ببارمی‌آورد
آنگه‌که می‌گزد، بی‌آنکه نیشتر زند.[1]

---

۱. تفسیرهای متفاوتی در مورد ایندوییت ارائه شده است،که در ترجمه از ترکیبی از آنها و بخصوص از تفسیرهای آو پ، استفاده شد. م.

گانت: بیا، بیا، پسرم. تا سرراه بدرقه‌ات خواهم کرد،
اگر من جوانی و آرمان[1] تورا می‌داشتم دراینجا نمی‌ماندم.

بالینبروك: پس، بدرود، خاك انگلستان؛ بدرود، سرزمین عزیز،
مادرم وپرستارم که همچنانم می‌پروری![2]
بهرکجا که آواره شوم می‌توانم لاف زد
که هرچند تبعیدیم، با اینهمه یك انگلیسی اصیلم.

[خارج می‌شوند]

---

۱. آرمان: هـوگو به جای آرمان، «وضع» گذاشته است: م.

۲. به اختلاف معنی‌دار خـداحافظی بالینبروك را با سلام ریچارد به هنگام ورودش از ایرلند توجه کنید (سوم، دو).
ریچارد کشورش را «فرزند» خود می‌داند، در حالی که بالینبروك آنرا «مادر» و «پرستار» خطاب مـی‌کند. (ك).

* این صحنه یا با عبارت پردازیها، نمایش‌های آیینی، و گفتگوهای پر آب وتاب میان دو حریف به واکنشهای عاطفی شدید آنها در سطح دشمنی شخصی، و تهدید ثبات و امنیت کشور پیش می‌رود. از مشارکت ریچارد در قتل گلاستر ذکری به میان نمی‌آید، اما محدودیت‌های فرمانروائیش واقتدارش نشان داده می‌شود. موضوعاتی که مطرح شده‌اند عبارتند از: خون، عشق به میهن، شرف، قسم خوردن، «زبان» (گفتار، کلمات) و «غصه»، و «اندوه». این کلمات که در این صحنه مورد تأکید قرار گرفته‌اند کلماتی هستند که دراین نمایش بیش از دیگر نمایشنامه‌های شکسپیر ذکر می‌شوند (۸).

صحنهٔ چهارم

[دربار]

[شاه همراه باگوت وگرین‌ازیك‌در، ولرد آومرل از در دیگر وارد می‌شوند]

ریچارد: مشاهده‌کردیم.[1] پسرعمو آومرل
هرفورد گردنکش‌را تاکجا بدرقه کردید؟

آومرل: هرفورد را، که شما «گردنکش» می‌نامیدش،
تنها تا اولین‌شاهراه بدرقه‌کردم، ودرآنجا ترکش‌گفتم.

ریچارد: و بازگوی، که آیاجدایی، سیلاب اشك‌هم‌ازچشمانتان
جاری‌کرد؟

آومرل: سوگند می‌خورم، که ازچشمان من هیچ اشکی نبارید،
جز اینکه بادشمال شرقی
که به‌تندی برچهره‌مان وزید
آب[2] چشممان را به‌راه انداخت، وبدینسان،

---

۱. مشاهده‌کردیم، یعنی کرنش‌های بالینبروك به مردم عادی؛ به دوم، ۲۶–۲۳ مراجعه‌کنید (هـ.)

۲. آب rheum تصوراشك به مثابه آب یا نم، بارها برای تحقیروبصورتی طنزآمیز توسط شکسپیر به‌کاررفته است مثلا درکوریولانوس صحنهٔ پنجم، پرده چهارم، ۴۶ («چند قطره نـم‌زنانه، که همچون دروغ ارزانست.») (آ)، rheum = آب سرد (ك)

از سرتصادف وداع توخالیمان‌را با اشکی آذین‌بست.

ریچارد: عموزاده‌مان هنگام وداع با تو چه‌گفت؟

آومرل: گفت «بدرود» ـ
و از آنجاکه قلب‌من عار داشت
که‌واژه‌را بدینسان‌ملوث کند، این‌ترفندرا به‌من‌آموخت
که وانمودکنم اندوهی بس‌عظیم برمن‌چیره شده‌است
چنانکه گویی کلمات در گور اندوهم مدفون شده‌اند.
به‌مریم عذرا، اگر کلمه «بدرود» ساعات را طولانی‌تر
می‌کرد
و برتبعیدکوتاهش سالها می‌افزود
انبوهی از بدرود نثارش می‌کردم؛
امااز آنجاکه چنین نبود، ازسوی‌من‌هیچ‌بدرودی‌نشنید.

ریچارد: پسرعموآومرل، هرچند او پسرعموی ماست؛ امامعلوم
نیست،
که‌زمان‌چه‌هنگام‌اورا ازتبعید به‌وطن فرا خواهدخواند،
و آیا خویشاوندمان هرگز برای دیدن دوستانش بـاز
خواهد آمد.[1]

خود ما همراه بوشی[2]

۱. این بیتها ، دچار ابهام عمدیند. ممکنست معنایشان این باشد که ، « آیا او اجازه خواهد یافت‌که پس از خاتمه زمان تبعیدش به وطن بازگردد.» یا «او بـه وطن خواهد آمد تا دوستانش را دیدارکند یا برای سرنگون کردن‌من.» ریچاردمتوجه شده‌است‌که‌تبعیدبالینبروك اشتباه بوده است(ك).

۲. بوشی سخنگوی مجلس عوام بوده است.

کرنشش را به‌عوام‌الناس مشاهده کردیم.
چگونه وانمود می‌کرد که‌گویی با کرنشی خاکسارانه‌و خودمانی
در قلبشان شیرجه می‌رود!
کرنش‌را چه‌سان نثاربندگان می‌کرد،
صنعتگران تهیدست‌را با صنعت لبخند دل‌می‌برد،[1]
و با تحمل بردبارانه سرنوشتش،
گویی بر آن بود تا محبتشان را باخود به‌تبعید برد.
کلاهش‌را برای‌یك‌دخترك‌صدف‌فروش ازسربرداشت!
جمعی ارابه‌ران فریاد زدند: «دست خدا به‌همراهت!»
و اوهم‌کرنش زانوان نرمش‌را نثارشان‌کرد،
و افزود «سپاس، هم‌میهنانم، دوستان عزیزم»ـ
گویی که انگلستان میراث قانونی اوست که باید به‌او بازگردانده شود
و او تنها امید آینده رعایای ماست.[2]

گرین: خوب، او اکنون رفته‌است، واین اندیشه‌ها هم بـا او خواهند رفت.

---

۱. صنعتگران... صنعت: بـازی با کلمات. برخورد ریچارد نسبت به مردم عامی تحقیرآمیز است (ك)

۲. راجر، ارل مارچ، ولیعهد انگلستان در ۱۳۹۸ در ایـرلند به قتل رسید. این امر لشکرکشی ریچارد را به ایرلند الزام‌آور کـرد. برخورد نفرت بارشاه با امیدهای بـالینبروك در نظر تماشاچیانی‌که می‌دانند چه اتفاقی خواهد افتاد طنزآمیز است (ك.).

اینك درمورد یاغیانی که در ایرلند قیام کرده‌اند
تدارکاتی عاجل باید دید، سرورم،
هم‌پیش از آنکه‌درنگ بیشتر، وسائل بیشتری‌در اختیارشان
بگذارد،
که خود به‌سود آنها وبه‌زیان اعلیحضرت خواهد بود.

ریچارد: ما شخصاً به‌این جنگ خواهیم رفت؛
و از آنجا که خزانه‌مان، با درباری اینسان بزرگ[1]
و عطایایی کریمانه، کم‌وبیش خالی‌شده‌است
ناگزیر باید املاك سلطنتی[2] را اجاره دهیم،
که درآمدهای آن نیازهای عاجلامانرا پاسخ‌گوید
و اگر اینکار عملی نشد،
جانشینانمان درمیهن باید منشورهای سپید[3] فراهم کنند
تا به‌هنگام نیاز نام ثروتمندان را
ـ باذکر مبلغ هنگفتی طلا ـ درآنها بنویسند
و ازآنها بخواهندکه نیازهایمانرا تأمین کنند؛
زیرا ما بیدرنگ عازم ایرلندیم.

بوشی وارد می‌شود

---

۱. دربار بزرگ و پرریخت وپاش ریچارد معروف بود. (ه)
۲. املاك سلطنتی: ریچارد، بهره‌های مالکانه، مالیاتها وعوارض گمرکی را در ازاء مبلغ ثابتی به افراد مورد علاقه‌اش اجاره داده بود (ه)
۳. منشورهای سپید: مأموران شاه ثروتمندان را وادار بـه امضای اسنادی سفید می‌کردند، و سپس مبلغ را بـه میل خود در آن می‌نوشتند (ك).

ریچارد: بوشی، تازه چه خبر؟

بوشی: گانت پیر، سخت بیمار است، سرورم.
ناگهان از پا افتاده، وبا شتاب بسیار، کس روانه کرده است
تا ازشهریار تمناکند به‌دیدارش بشتابید.

ریچارد: کجا بستری شده است؟

بوشی: در قصر الی.

ریچارد: اینك، ای پروردگار، پزشك را برآن دار
که بیدرنگ اورا روانه‌گورستان‌کند!
آستر[1] صندوقهایش بالاپوشهایی خواهند شد
زینت‌بخش سربازانمان در جنگهای ایرلند.
آقایان، بیائید همه به‌دیدارش برویم.
از خداوند تمناکنیدکه باهمه شتابمان دیر رسیده‌باشیم.

همگی: آمین .

---

۱. آستر: محتویات صندوقها، منظور پولها و جواهرات و غیره است، م.

* این صحنه ازنظرسبك با جملات پرآب وتاب واحساساتی پرده یکم، صحنهٔ سه فرق‌دارد. ماهیت‌تقریباً محاوره‌ای شعرها و کمی تصویرها با حسادت ریچارد نسبت به بالینبروك و فرصت‌طلبی ساده دلانه‌اش همراه است. گرچه شاهدی در مورد گمراه شدنش توسط چاپلوسان بدست داده نشده، اما، درعین‌حال، وابستگی او به این افراد نشانداده شده است. بی‌علاقگی ریچارد به‌بهروزی مردم، بی‌توجهی او به هشدارها و اندرزهای افراد خردمند و محبوبیت بالینبروك در میان مردم از موضوعات مورد اشاره است (ه وك)

پرده دوم

صحنه اول [قصر الی]

جان‌گانت بیمار، همراه با دوك یورك، و ملازمان ودیگران وارد می‌شوند.

گانت: آیا شاه خواهدآمد تا آخرین نفسم‌را
درپندی‌بگذارم که شفابخش‌سبکسریهای جوانیش‌باشد.

یورك: خودرا رنجه مکن، و بانفست[1] مکوش؛
زیراکه پند درگوش او یکسره باد است.

گانت: آه، اما می‌گویند زبان مردان محتضر
همچون آهنگی ژرف، نیوشیدن[2]را ناگزیر می‌کند.
آنگاه که‌کلمات اندکندکمتر اتفاق می‌افتد که بیهوده
مصرف شوند،
زیرا آنکه بادرد سخن می‌گوید، حقیقت‌را بازمی‌گوید
آنکه دیگر نباید سخن‌گوید بیشتر سمع‌قبول می‌افتد -
از آنانکه به‌لطف جوانی وراحتی آموخته‌اندکه چرب

---

۱. نفس: (۱) گفتار، (۲) دم. به‌سطر ۳۰ مراجعه‌کنید (هـ).
۲. در اصل، «توجه، به جای «نیوشیدن،م.

و شیرین سخن گویند.[۱]
پایان زندگی آدمی از تمامی زندگی گذشته‌اش چشمگیرتر است.
خورشید به‌هنگام غروب کردن، و نواخت پایان موسیقی،
همچون آخرین ذرهٔ شیرینی، همواره شیرین‌ترند،
و ازهرچیزدیگری درلوح خاطر عمیق‌ترحك می‌شوند.
هرچند ریچارد پند زندگیم را نمی‌نیوشد،
حدیث غمناك مرگم[۲] شاید گوش او را شنوا کند.

یورك: نه؛ آواهای چاپلوسان، فریاد ترا محو می کنند،
ـ چراکه حتی فرزانگان‌هم شیفتهٔ ستایشند ـ
و سرودهای هوس‌آلودکه، آوای زهرآگینشان[۳]
همواره برگوش جوانان خوش می‌نشیند، پندت‌را برباد می‌دهند؛
همان‌پیام‌آوران‌مدهای‌رایج‌درایتالیای‌مغرور[۴] رامی‌گویم

۱. هوگو به‌جای «راحتی»، «سلامتی» ترجمه کرده‌است،م. «سلامتی الهامبخش گفتارشان است» ـ هوگو
۲. حدیث غمناك مرگم: یعنی کلمات پرهیبت دم مرگم (س.)
۳. در برخی از نسخه‌ها به جای این بیت آمده است «که مداهنه‌گر قدرت او هستند: و در پس آنها/» بدینترتیب به جای این بیتها باید نوشت «نه، فریادت در دیگر آواهای چاپلوسانه، که مداهنه‌گر قدرت اویند، و سپس در اشعار هوسناکه محو می‌شوند»، م
۴. مدهای رایج درایتالیای مغرور: ایتالیا منبع سنتی حماقت وشرارت‌بود. مدها، ممکنست به لباس مربوط باشند یا هرگونه رفتار ورسمی را دربر گیرند. (پ)

که رسومش را همیشه ملت کندآموز[۱] ما
لنگ‌لنگان وحقیرانه تقلید می کند.
آیارسمی‌پوچ‌وسبکسرانه درجهان‌پا به‌عرصه نهاده‌است
که بیدرنگ پچ‌پچه‌ای درگوش‌او نیاغازیده باشد؟
ـ نوبودن بسنده است، مهم نیست چقدر بی‌مایه باشد!
چون هوس دربرابر عقل طغیان کند
هشدار بس دیر شنیده می‌شود.
براوکه راهش‌را خود برمی‌گزیند راهبرمشو؛
ازنفس‌افتاده‌ای، بیهوده سخن مگوی[۲].

کانت: می‌پندارم‌که سروشی نوالهامم،
و همچنانکه به‌خاموشی می گرایم پیش‌بینی می کنم
که زبانهٔ تندوتیز طغیان شاه دیرنتواند پائید،
کـه آتشهای سرکش و پر لهیب، تندتر ازهمه خود را
می‌سوزند،
بارانهای نم‌نم دیرپایند، اما تندبارهای ناگهانی کوته ـ
زندگانی‌اند.

---

۱. tardy ـ apish :« آماده‌تقلیدمدها بعدازآنکه‌کهنه شده‌اند» (پ)،«مقلد، هرچند ازمدل‌اصلی خیلی عقب افتاده‌است» (آ).

2. Tis breath thou lackest,, and that breath wilt thou loose :«آنچه‌که‌کم‌داری نفس‌است، واین نفس‌را (یاحرف را) تو ازدست خواهی‌داد». شکسپیر دراین قسمت، همچنانکه درسایر جاهـا (و به‌خصوص درپ۱، ص۱) نفس‌زدن وسخن‌گفتن، نفس وسخن‌را، بایك کلمه breath بیان‌می‌کندو با بازی‌روی‌این کلمه ایهام‌به‌وجودمی‌آورد،م.

آنکس که بناگاه شتابان می‌تازد، بناگاه[۱] خسته می‌شود.
لقمه را حریصانه بلعیدن، گلوگیر می‌شود.
خودبینی سبکسرانه، آن شکمبارهٔ سیری‌ناپذیر
از آن‌پس که خورش خویش را بلعید، بزودی خود را می‌بلعد.
این اورنگ خسروانی شاهان، این جزیرهٔ صاحب‌عصای همایونی
این خاك شاهوار، این سریر مریخ[۲]
این فردوس دیگر، این بهشت کوچك،
این دژی که طبیعت برای دفاع از خویش
برضد فساد و دست‌درازی جنگ ساخته است،
این تبار نیکبخت آدمیان، این عالم صغیر[۳]
این گوهر نفیس که در دریای سیمین نشانده شده‌است،
تا آنرا[۴] چون بارویی،
یا همچون خاکریز مدافع قلعه‌ای،
در برابر کین‌توزی سرزمینهای سیه روز، به‌کار آید.[۵]

---

۱. به‌ناگاه: (۱) بی‌موقع، (۲) خیلی‌زود، م.
۲. مریخ: خدای‌جنگ، م.
۳. عالم‌صغیر: جهان‌فی‌نفسه (پ‌وه) این اندیشه‌که انگلستان جهانی فی‌نفسه است که‌ازما بقی دنیا جدا افتاده‌است هم‌در آثار کلاسیك وهم‌درنویسندگان همزمان باشکسپیر دیده می‌شود (ه).
۴. آنرا: یعنی، دریارا.
۵. مقایسه‌کنید با ۳ـ۱ ۶ درزیر. هردوفراز حالت‌جزیره‌ای انگلستان واینکه دریاهم آنرا محافظت‌می‌کند وهم‌از بقیه‌جهان جدایش‌می‌کندرا موردتأکید قرار می‌دهند (آ).

این زمین متبرك، این بوم، این خطه، این انگلستان،
این پرستار، این زهدان‌آکنده ازشاهان راستین
که تبارشان هراس‌انگیز است و نژادشان نامدار
و هنرنمایی‌های سترگ‌شان در خدمت به‌مسیحیت[۱] و
شهسورای راستین
در دور دست بلند آوازه است
همچون مزار فرزند مریم عذرا،
این‌فدیهٔ جهان، دریهودیه لجوج؛[۲]
این میهن جانهای ارجمند، این سرزمین بس عزیز
که آوازه‌اش، درسراسرجهان مرتبتش‌رابلندکرده‌است،
اینك اجاره‌رفته است ـ گفتنش نیز برایم جانفرساست ـ
چون اقطاعی[۳]، یا ملکی ناقابل به‌اجاره رفته است:
انگلستان‌که دریای پیروزمند محاصره‌اش‌کرده است[۴]
که سواحل صخره‌ایش‌هجوم رشك‌آمیز نپتون[۵] آبها را
واپس می‌رانند، اینك در محاصره ننگ است،
درچنبرهٔلکه‌های جوهر،وسندهای‌پوسیدهٔ چرمین‌است؛[۶]

---

۱. خدمت به‌مسیحیت: یعنی، جنگهای صلیبی (ه).
۲. معروف‌است‌که یهودیان صرفاً به‌خاطرلجاجت ازپـذیرفتن دین‌مسیح ابا می‌کردند (پ‌و آ).
۳. هوگو «اقطاع»را به‌جای ملك آورده،که ماهم از او پیروی‌کرده‌ایم.م.
۴. به‌یادداشت ۵ (صفحه قبل) مراجعه کنید (آ).
۵. نپتون: رب‌النوع دریا ومجازاً به‌معنای دریا و اقیانوس است.
۶. اشاره‌ای به‌وامهای‌اجباری‌ومنشورهای‌سپید،یکم، چهارم،۴۸را به‌بنبد ،ه.

آن انگلستان، که عادت به‌پیروزشدن بردیگران داشت،
برخود به‌فتحی شرم‌آور دست یافته است.
آه، ای‌کاش این فضاحت همراه با زندگی من از میان
برمی‌خاست،
آنگاه، مرگ درنظرم چه شیرین می‌شد!

شاه، ملکه، آومرل، بوشی، گرین، باگوت،
راس، ویلوبی وارد می‌شوند.

یورک: شاه آمده است، با جوانیش مداراکن؛
که برکره اسبهای آتشین‌خو چون خشم‌گیرند[1]، توسنی
بیشترکنند.

ملکه: حال عموی شریفمان، لنکستر چگونه است؟

ریچارد: درچه‌حالی، مرد؟ حال گانت پیرچگونه است؟

گانت: آه، آن نام چه‌سان زیبنده حال وروز من است!
براستی که‌گانت پیر، وتکیده[2] از پیری.
دراندرون من اندوه به‌روزه‌ای کسالت‌بار نشسته‌است،[3]
و کیست که‌ازخوردن بپرهیزدوتکیده نگردد؟[4]

---

۱. خشم‌گیرند: دربعضی ازنسخه‌ها «خشم گرفتن» ودربعضی دیگر «دهنه‌زدن» آمده‌است، م.

۲. گانت... تکیده: گانتgaunt، در انگلیسی به‌معنی لاغر وتکیده است. بدین‌ترتیب شکسپیر روی‌این کلمه بازی کرده‌است، م.

۳. تصور می‌رفت که اندوه باعث تحلیل‌رفتن می‌شود، وگاهی برای‌بیان‌اندوه روزه‌گرفته می‌شد (ه).

۴. هوگو ترجمه کرده‌است: کیست که روزه‌بگیرد وتکیده‌نشود، م.

برای انگلستانِ خفته دیرزمانی بی‌خواب بوده‌ام،
بیخوابی لاغری می‌آورد؛ لاغری همان تکیدگی‌است.
ازلذتی که برخی پدران توشه می‌گیرند
من جز روزه نگرفته‌ام ـ مرادم دیدارروی فرزنداست.
و تو که این روزه‌گیری بر من نهادی، یکسر تکیده‌ام کرده‌ای.
وبدینسانست که از تکیدگی درخورگورشده‌ام؛همچون گور تکیده شده‌ام،
گوری که زهدان میان تهیش فقط استخوانها را به‌ارث می‌برد.

ریچارد: آیا بیماران بانامشان چنین چربدستانه بازی می‌کنند؟

گانت: نه، بخت بدم تاسرگرم شود خودرا به سخره می‌گیرد.
ازآنروکه می‌کوشی تا نام مرا بامن بکشی[1]
نام‌را به‌سخره می‌گیرم، شاه بزرگ، تاترا مداهنه گفته باشم.

ریچارد: آیا سزاوار اشخاص محتضراست که زندگان را مداهنه گویند؟

گانت: نه، نه؛ زندگانندکه محتضران را مداهنه می‌گویند.[2]

ریچارد: ولی توکه هم‌اینك روبه‌مرگی می‌گویی که مرا مداهنه

---

۱. می‌کوشی تا نام‌مرا بامن بکشی: یعنی، باتبعید فرزندم (پ).
۲. کلمات گانت، دراینجاهمانند سطر ۹۳ مبهمند. شایدسطر ۹۱ بیان‌روشن‌تری از افکاراو باشد (ك).

می‌گویی.

گانت: آه، نه! این تویی که می‌میری، گرچه منم که بیمارترم.

ریچارد: من همه تندرستیم، نفس می‌کشم، ومی‌بینم که توسخت بیماری.

گانت: آه، آنکه مرا آفریده است می‌داند که من ترا بیمار می‌بینم؛

چشمانم کم‌سو است، با اینهمه می‌بینمت که بیماری،
تمامی کشور بسترمرگ تست،
و تو درآن به‌بیماری بدنامی خفته‌ای:
وتو که بیماری یکسر بی‌مبالاتی
تن‌تدهین‌شده‌ات را
به‌مداوای همان «پزشکانی»می‌سپاری که در آغاز زخمت زده‌اند:[1]
هزار مداهنه‌گر در درون تاجت نشسته‌اند،[2]
که فراخنایش فراتر از سرت نیست.

---

۱. ترا بیمارمی‌بینم... زخمت‌زده‌اند: گانت درعبارت‌ساده «... ترا بیمار می‌بینم» دو مفهوم را بسط می‌دهد: (الف) «می‌بینمت که (ازنظرسیاسی) بیماری»، این‌فکر دربیتهای ۹-۹۵،که بیماری سیاسی ریچارد به‌صورت استعاره با بیماری جسمی («بسترمرگ»...«بیماری»... «پزشکان») مقایسه می‌شود، و (ب) سطر۹۴ «در تو بیماری می‌بینم» = «در تو تباهی وشر می‌بینم»، گسترش می‌یابد (آ).

۲. «سرت پرازکلمات چاپلوسان است، و، هرچند سرت خیلی‌کوچك است، اما نتایج این‌چاپلوسی‌ها تمامی‌کشوررا دربرمی‌گیرد» (ك).

وباوجود محصور بودن در دایره‌ای اینسان تنگ،
ویرانیشان به‌وسعت تمامی کشور است.
آوخ! که‌اگر پدر بزرگت،[۱] با چشمی پیامبرگونه،
دیده بود کـه پسر پسرش چه سان پسرانش را[۲] نابـود
خواهدکرد،
مایهٔ ننگ را از دسترست دور می‌کرد
هم پیش از آنکه برتخت بنشینی خلعت می‌کرد،
تا اینچنین برای خلع خود تسخیر شیاطین نشوی.
آری، برادرزاده، اگرسلطان تمامی جهان هم می‌بودی
اجاره دادن این سرزمین مایه ننگت بود.
اکنون‌که قلمروت تنها همین سرزمین است،
آیا به‌ننگ آلودن آن بالاترین ننگ نیست؟
توشاه نیستی، ملاك انگلستانی:
و همچون رعیتی مقید به‌قانونی[۳]
و تو ـ

ریچارد: ابله دیوانهٔ تکیده عقل[۴]

---

۱. پدربزرگت: ادوارد سوم (آ).
۲. پسرپسرش: ریچارد. پسرانش: گانت و گلاستر (ه).
۳. یعنی «به‌عنوان یك‌ملاك، باید همان‌قوانینی‌را مراعات کنی، که به‌منزله‌شاه، بالاتراز آنهایی». (ك).
۴. تکیده‌عقل: کم‌عقل. ریچارد بااسم گانت‌که به‌معنای «لاغر» و «تکیده» است‌بازی می‌کند، م.

که می‌پنداری امتیاز تب به‌تو رخصت داده است،
تا به‌گستاخی با سرزنشهای چندش‌آور
رنگ از رخسار ما ببری، وخون شاهانه را
بواسطهٔ خشم، از زادوبومش[1] برانی.
اینك، به‌جلال بس شاهانه تختم سوگند،
که اگربرادر پسر ادوارد بزرگ نمی‌بودی،
این زبانی‌که اینسان‌گستاخانه در دهانت می‌چرخد
سرت را از شانه‌های بی‌حرمتت جدا می‌کرد.

کانت: آه، ای پسر برادرم‌که خود پسر ادوارد بود،
بدان‌خاطر که ادوارد پدرم بوده است ازمن درمگذر.
آن خون را توپیشاپیش، چون پلیکان،[2]
ریخته‌ای و مستانه سرکشیده‌ای:
برادرم‌گلاستر، آن روح‌بی‌آلایش نیکوخصال،
که درمیان ارواح خوشبخت درآسمان شادمان‌باد،
می‌تواند همچون نمونه‌ای باشد، وگواهی شایسته
براینکه ترا از ریختن خون ادوارد پروایی نیست.
با بیماری‌کنونیم همدست شو،

---

۱. زادوبوم: مراد چهره‌است، ریچارد به‌رنگ‌باختن خود اشاره‌دارد. م.

۲. چون‌پلیکان: برطبق‌تواریخ طبیعی باستانی‌پلیکان موجودی دانسته می‌شد که ازخون‌وگوشت مادرش تغذیه می‌کند (ف) بچه پلیکان نماد ناسپاسی بوده‌است (ه).

دل سنگت همچون داس خمیده زمان[1] باد،
تا به‌یکی ضربت بدرودگلی راکه دیریست‌پژمرده‌است.
زندگیت ننگین‌باد، وننگت پس از مرگت پایدار!
این کلمات ازاین‌پس شکنجه‌گرانت باشند![2]
مرا به‌بسترم ببرید، وسپس به‌گورم ـ
آنان‌دوستار زندگیندکه ازمهربانی وعزت‌برخوردارند.

[خارج می‌شود]

ریچارد: و بگذار آنان‌که پیر و ترش‌رویند بمیرند،
که تو از این هردو برخورداری، و این هردو درخور گورند.

یورك: از اعلیحضرت استدعا دارم، که سخنانش را
به حساب هذیانهای بیماری و پیری او بگذارند.
به‌جانم سوگندکه دوستتان میدارد، ونزدش
همان اندازه عزیزید که هنری هرفورد ـ اگر در اینجا می‌بود.

ریچارد: درست است،راست میگویی؛مهراو همچنانست‌که مهر هرفورد؛[3]

---

۱. داس خمیده زمان: دراصل crookedage آمده است‌که به‌معنی«روزگار خمیده» یا «عمرخمیده»می‌باشد. م.

۲. شکنجه‌گرانت باشند: وجدانت‌را آزار دهند (پ).
اتهامات گانت باگفتارهای قبلیش‌منطبقند. بی‌توجهی ریچارد به‌انگلستان دربرابر علاقه پرشورگانت قرار دارد، (ه).

۳. یعنی مثل‌هنری‌هرفورد علاقه بسیارکمی بمن دارد، م.

و مهر من نیز، همچنان است که مهر آنان؛ وبگذار همه چیز همینطور که هست باشد.

نورثامبرلند وارد می‌شود

نورثامبرلند: سرورم، گانت پیر، اعلیحضرت را درود می‌فرستد.

ریچارد: چه میگوید؟

نورثامبرلند: راستی راکه هیچ؛ همه چیز گفته شده است:
زبانش، اینك، سازی بی‌زه است؛
گفتار وزندگی‌را لنکستر پیر، سراسر به‌پایان برده‌است.

یورك: ای‌کاش‌یورك‌دومین کس باشدکه این سان درمی‌شکند![1]
مرگ گرچه خود خوارمایه است، اما اندوهی جانشکار
راپایان می‌بخشد.

ریچارد: رسیده‌ترین میوه نخست فرومی‌افتد، واو نیزچنین‌شد.
زمان او بپایان آمد، مارا زیارت درپیش است؛
بس کنیم. اینك دربارهٔ جنگهای ایرلندمان:
باید آن چریکهای[2] وحشی پریشان‌مو را ریشه‌کن کرد،
که چون‌مارسمی، درآنجاکه دیگر هیچ مارسمی‌ای،[3]

---

۱. درمی‌شکند: «به‌پایان برده است» (۱۵۰) و«خوارمایه» (۱۵۲) را بسط می‌دهد (ه).

۲. چریکها: در اصل کرنها Kernes سربازان پیاده سبك اسلحه ایرلند، که بیشتر مانند چریکها[حشر] عمل‌می‌کردند تا مانند دسته‌جات منظط‌نظامی (ف).

۳. به‌این‌افسانه اشاره داردکه پاتریك قدیس‌مارها را از ایرلند بیرون کرده است (ف).

جز آنان، ازامتیاز زیستن برخوردار نیست، می‌زیند.
و ازآنجاکه این امور خطیر هزینه‌های سنگین‌می‌طلبند،
واز همینرو، برای کمك به‌تأمین این هزینه‌ها
ظروف‌سیم‌وزر، مسکوك، درآمدها، واموال منقولی را
که عمویمان‌گانت از خود بجاگذاشته است، تصاحب
می کنیم.

یورك: تاچه‌هنگام می‌توانیم شکیبائی کنیم؟ آوخ
تاکی وظیفه‌شناسی می‌باید مرا وادار به‌تحمل‌ستم کند؟
نه‌مرگ گلاستر، نه‌تبعید هرفورد،
نه وهنهایی که به ساحت گانت شد، نـه ستم بر مردم
انگلستان
نه‌جلوگیری از ازدواج بالینبروك بینوا،[1]
نه سرافکنده شدن شخص خودم،
هرگز مرا برآن نداشته است که چهره صبورم را درهم
کشم،
یاخود اخمی در روی سرورم کنم.
من آخرین پسر ادوارد بزرگم،
که پدرت، امیر ویلز، نخستین پسرش بود
درجنگ هیچ شیرژیانی هرگز ازاوخشماگین‌ترنبود،

---

۱. بنابه‌گفته هولینشد، شاه بالینبروك‌را متهم به‌خیانت به‌کشور کرد واز شاه فرانسه مصرانه‌خواست تا از ازدواج بالینبروك بادختر پسرعموی پادشاه جلوگیری کند (ف‌وه).

درصلح برهٔ نرمخو هرگز
از آن نجیب‌زاده، از آن شاهزاده جوان ملایمتر نه.
تودارندهٔ سیمای اوهستی، که آنگاه که شمار سالیانش
به‌پای تومیرسید، یکسرمانندهٔ توبود؛
اما ترش‌روئیش همه بر روی فرانسویان بود،
نه برروی دوستان؛ آنچه راکه خرج می‌کرد
بادست نجیب خودکسب کرده بود، وهرگز به‌آنچه‌که پدر پیروزمندش
کسب‌کرده بود، دست نمی‌یازید
دستش به خون هیچ خویشاوندی آلوده نبود،
بل سرخ از خون دشمنان تبارش بود.
آوخ، ریچارد! یورك سراپا غرق اندوه است.
ونه هرگز این‌چنین مقایسه‌ای نمی‌کرد.

ریچارد: خوب. عموجان، موضوع چیست؟

یورك: آه سرورم، لطف فرموده بـر من ببخشایید؛ و اگر هم نمی‌بخشند
من که دوستترمی‌دارم بخشوده نشوم، بدان خرسندم.
آیا برآنیدکه تیول سلطنتی[1] وحقوق
هنری هرفورد تبعید شده را ضبط وتصرف کنید؟

---

۱. تیول‌سلطنتی: دراصل royalty است که به‌معنی «حقوقی‌است که شاه‌به‌یك رعیت، وبه‌خصوص یکی‌از اعضاء خاندان‌سلطنتی، می‌بخشد». هوگو در برابر این‌کلمه «تیول مادام‌العمر» گذاشته است، م.

آیا گانت نمرده است؟ و آیا هرفورد زنده نیست؟
آیا گانت صدیق نبوده و آیا هری وفادار نیست؟
آیا آن‌یك سزاوار داشتن وارث نیست؟
و آیا وارثش فرزندی شایسته نیست؟
اگر حقوق هرفورد را پایمال کنید،
تمامی منشورها وحقوقی‌راکه زمان‌عطا می‌کند، پایمال کرده‌اید؛[1]
پس مگذار که فردا درپی امروز آید:
دیگر خودت مباش. زیرامگر از راهی
جز راه وراثت وجانشینی برحق شاه شده‌ای؟
اینك خدارا شاهد میگیرم ـ خدا نکناد که حرفم درست درآید! ـ
که اگر بناحق اموال هرفورد را ضبط کنید
اگر اجازه نامه‌هایی را لغو کنید که به اوحق می‌دهد[2]
تا توسط وکلایش میراثش را طلب کند،
واظهار بندگیش را نپذیرید

۱. زمان فرزندرا جانشین پدرمی‌کند؛ اگرحقوق جانشینی هرفورد راپایمال کنی، زمان‌را ازقدرت بخشیدن چنین‌حقوقی، به‌طورکلی، محروم می‌کنی (ك).

۲. اجازه‌نامه‌های مزبور به بالینبروك اجازه می‌دادکه برای به‌دست آوردن املاك‌پدرش که بنا به‌قوانین فئودالی تاهنگامیکه ثابت‌می‌شدکه وارث‌به‌سن بلوغ رسیده است دراختیار سلطان قرار داشت، اقدام‌کند. وارث پس‌از دریافت زمین‌های‌مزبور باید به‌شاه اظهاربندگی‌می‌کرد (ه).

هزار خطر را بجان می‌خرید،
هزار قلب پرمهر را از کف می‌دهید،
و شکیبایی مهرآمیز مرا به‌آن سوی اندیشه‌هایی می‌رانید
که شرف و وفاداری بدانها نتواند اندیشید.[۱]

ریچارد: هرچه می‌خواهی بیندیش،
ما اوانی ، اموال، خواسته و زمینهایش را ضبط
می کنیم.

یورك: من اینجا نخواهم‌ماند، تاشاهد چنین کاری باشم. بدرود،
سرورم،
هیچکس نمی‌داند فرجام اینکار چه خواهدبود؛
اما به یقین توان گفت که کارهای بد
هرگز نتیجه‌ای نیکو ببار نیارد.

[بیرون می‌رود].

ریچارد: بوشی، فوراً به‌نزد ارل ویلتشایر برو،
و از او درخواست کن که درقصر الی به‌ما ملحق شود،
تا دراین‌باره بیندیشیم. فردا صبح
رهسپار ایرلندخواهیم‌شد، وگمان‌می کنم که‌بهنگام باشد.
و در غیاب خویش، عمویمان یورك‌را
نایب‌السلطنه انگلستان می کنیم

---

۱. برخورد آشتی‌جویانه وسازشکارانه یورك جای خودرا به‌اشاره به‌خیانت می‌دهد (ه).

زیرا او وفاداراست، همواره از ته‌دل ما را دوست می‌داشته.

برویم، شهبانوی‌ما، فردا باید ازهم جدا شویم؛
شادمان باشیم، که دوری ما دیرنخواهد پائید.

[شاه، ملکه، آدمرل، بوشی، گرین و باگت خارج می‌شوند]

نورثامبرلند: بسیارخوب، آقایان، دوك لنکستر مرده است.

راس: و زنده نیز هست، چراکه پسرش اکنون دوك است.

ویلوبی: تنها عنوان دوك‌را دارد، اما ازبابت درآمد دوك نیست.

نورثامبرلند: اگر عدالت به‌جای آورده می‌شد، هـر دو را به کمال می‌داشت.

راس: اندوهی گران دردل دارم، اما پیش‌ازآنکه زبان‌بی‌پروا دل را سبکبار کند،
این‌دل باید ازسکوت بترکد.

نورثامبرلند: نه، افکارت‌را برزبان آور، وبگذار آن سخن‌چینی که به‌قصد آزارتو کلامت‌را بازگو کند، برای همیشه خاموش شود.

ویلوبی: گویا می‌خواهی از دوك هرفورد سخن بگویی؟
اگر چنین‌است در سخن دلیرباش، ای دوست،
که‌گوش‌من برای‌شنیدن‌کلام‌خوبی درحقش، تیزاست.

راس: خوبی‌ای نیست‌که درحقش بتوانم‌کرد

مگر اینکه دل‌سوختن براو را
ـ که از ارث محروم وناکام شده است ـ خوبی کردن
نام‌بگذاریم.

نورثامبرلند: به‌پروردگار سوگند ، تحمل چنین ستمهایی در این سرزمین روبه‌اضمحلال،
از سوی اوکه شاهزاده‌ای راستین است، واز سوی بسا کسان دیگر
که خونی شریف در رگهایشان جاریست، ننگ است.
شاه‌خودش‌نیست: چاپلوسان‌فرومایه راهبریش‌می‌کنند،
و آنچه آنان، به‌تمامی از سر نفرت،
برضد هرکدام ازما برزبان می‌آورند،
باعث می‌شودکه شاه به‌پیگردی سخت
برضد خود ما، فرزندان، و وراث‌ما برخیزد.

راس: عوام را با مالیاتهای اجحاف‌آمیز پوست‌کنده
و مهرشان‌رایکسره ازکف‌داده است،اشراف رابه‌خاطر منازعات دیرین
جریمه‌کرده، ومهرشان‌را یکسره از دست داده است.

ویلوبی: و هرروز اجحاف تازه‌ای تدارك می‌بینند:
چون منشورهای سپید، وامهای اجباری، و نمی‌دانم‌چه و چه؛[1]
اما ترا به‌خدا این‌همه کجا می‌رود؟

۱. منشورهای سپید: به‌یکم، چهار، ۴۸ مراجعه کنید، م. وامهای اجباری: ←

نورثامبرلند: جنگ آنهمه‌را تباه‌نکرده است، چراکه اوجنگی‌نکرده است،
بل آنچه‌راکه اجدادش از راه‌نبرد به‌کف‌آورده‌بودند،
او با فرومایگی به‌مصالحه داده است؛
بیش از آنچه آنان‌درجنگ خرج کرده‌اند او درصلح خرج کرده است.

راس: ارل ویلتشایر کشوررا اجاره کرده است.[1]

ویلوبی: پادشاه، همچون آدمی پاك‌باخته، ورشکست شده است.

نورثامبرلند: سرافکندگی، سیه‌روزی وسرنگونی برفراز سرش می‌چرخد.

راس: برای همین جنگهای ایرلند،
باهمهٔ مالیاتهای سنگینش، پولی دربساط ندارد؛
مگر اینکه دوك نفی‌بلد شده‌را تالان‌کند.

نورثامبرلند: یعنی خویشاوند شریف خود را ــ عجب شاه تبهکاری!
اما، آقایان، ما آوای این‌طوفان دهشتناك را می‌شنویم،
با اینهمه برای‌گریز از تندباد، درپی جان‌پناهی نیستیم؛
می‌بینیم که کولاك بادبانهامان‌را درهم می‌کوبد
امادست‌به‌کاری‌نمی‌زنیم، و بافراغ‌خاطرنابودمی‌شویم.

راس: حتی همان‌کشتی شکستگی محتوم‌را نیز به‌عیان‌می‌بینم،

← وام‌هایی‌که ابتدا توسط ادواردهشتم درسال ۱۴۷۳ به‌عنوان نشانه‌ای از حسن‌نیت نسبت به‌مقام سلطنت تحمیل می‌شدند (ك).

۱. اجاره‌کرده‌است: به‌یکم، چهار، ۴۵ مراجعه‌کنید (ه)

و خطر اینك گریزناپذیر است
زیرا این چنین علل کشتی شکستگی خویش را تحمل می‌کنیم!

نورثامبرلند: نه، چنین‌نیست: زندگی‌را می‌بینم که حتی‌از چشمخانه‌های تهی مرگ[1]
می‌نگرد؛ با اینهمه نتوانم گفت
که مژده آسایشمان چه‌مایه نزدیك است.

ویلوبی: بگذار، به‌همان‌گونه‌که دراندیشه‌های ما شریکی، مانیز، در افکارت انباز شویم.

راس: با اطمینان سخن‌گوی، نورثامبرلند
ما همه تنی‌واحدیم، وبدینسان سخن‌گفتن،
جز باخود اندیشیدن نیست، از همین‌رو دلیرباش.

نورثامبرلند: بسیار خوب، بشنوید: من از پرت‌بلان،[2] خلیجی در بریتانی،
اخباری دریافت کرده‌ام که
هری دوك هرفورد، رینولد لردکوبهام،
(فرزند ریچارد ارل‌آرندل)
که اخیراً رشته پیوند خویش را با دوك اگزتر گسیخته است،

---

۱. دراصل، «چشمهای تهی‌مرگ» آمده‌است، علامت‌مرگ اسکلتی بوده‌است بدون‌چشم، م.

۲. این همان پرت‌بلان‌کنونی است‌که نزدیك‌کوت‌دونور واقع است (پ).

برادرش، اسقف اعظم سابق کانتربوری،
لرد توماس ارپینگهام، لرد جانراستون،
لرد جان نوربری ، لرد رابرت واترتون، و فرانسیس کوینت ـ
که همه ازسوی دوك بریتانی سرتاپا مسلح شده‌اند،
با هشت کشتی‌عظیم، سههزار مردجنگی،
با شتابی هرچه تمامتر، رهسپار این‌دیارند،
و بزودی در ساحل شمالی‌ما پیاده خواهند شد،
شاید هم تاکنون پهلوگرفته باشند، اما درانتظارمانده‌اند که شاه به‌ایرلند عزیمت کند.
پس اگر می‌بایست یوغ بردگیمان را برزمین افکنیم،
و بالهای‌شکسته‌کشور برخاك افتادهٔ خودرا توش‌وتوان بخشیم،
وتاج لکه‌دار شدهٔ مان را ازگرو دلالان[1] رهایی بخشیم،
و بزدائیم گرد و غباری‌که عصای زرین سلطنتیمان را پوشانده است،
و جلال سلطنت‌را بدان بازگردانیم،
همراه من هم اینك به‌سوی راونسپورك بتازید؛
اما اگر بزدلید ومی‌ترسید چنین کنید:
بمانید، و رازدار باشید، که من خواهم رفت.

---

۱. گرو دلالان: یادآور موضوع «شاه همچون یك‌ملاك» است، به‌همین‌صحنه، سطرهای ۱۴ـ۱۱۳ مراجعه‌کنید، م.

راس: سوار شویم، سوار شویم! تردیدرا به‌ترسوها بسپارید.

ویلوبی: ای‌کاش اسبم ازنفس نیفتد، تا من پیش از همه، درآنجا باشم.

[خارج می‌شوند]

* درصحنه یکم، چهار؛ و دوم، یك، ریچارد بصورت انسانی بی عاطفه و فاقد دوراندیشی تصویر شده، که اعمال سبکسرانه‌اش (اجاره‌دادن املاك، مصادره اموال وغیره) اشراف‌را بسوی بالینبروك می‌راند(ه).

صحنهٔ دوم

[قلعهٔ وینسور]

ملکه، بوشی و باگوت وارد می‌شوند.

بوشی: علیاحضرت بس غمگینند،
هنگام وداع با شاه، قول دادند
که ملال جان‌فرسارا یکسو نهند
و دلشاد باشند.

ملکه: برای خشنود کردن شاه چنین قولی دادم ــ اما برای خشنود کردن خود
چنین نتوانم کرد؛ با اینهمه هیچ دلیلی
در خوش‌آمد گفتن به‌میهمانی چون اندوه نمی‌بینم
جز اینکه با میهمانی بس‌عزیز، چون ریچارد عزیزم،
وداع گفته‌ام؛ با اینهمه چنینم می‌نماید
که غمی که هنوز زاده نشده،[1] اما در درون زهدان‌بخت
به‌کمال رشد رسیده است
به‌سوی من می‌آید، وته دلم
بی‌سبب می‌لرزد؛ چیزی آنرا غمگین می‌کند،

---

۱. غمی ... نشده: هوگو ترجمه کرده است، «بدبختی قریب‌الوقوع». این تصویر در همین مجلس، سطرهای ۶ــ۶۲ گسترش بیشتری یافته‌است، م.

که غم‌انگیزتر ازجدایی از سرورم، شاه است.

بوشی: هراندوه واقعی را بیست سایه است،[۱]

که نمودی همچون اندوه واقعی دارند، بی‌آنکه هستی داشته باشند.

زیرا چشمان اندوه، در تلالوء اشکهای کورکننده،

چیزی واحدرا بهچندین چیز تقسیم می‌کند،

بسان مناظری،[۲] که چون مستقیم بدانها بنگریم،

جز آشفتگی چیزی نمایان نمی‌شود، اما اگر از یك‌سو بدانها نظر کنیم

شکلی واضح پدیدار می‌شود. بههمین‌سان، علیاحضرت عزیز،

شماکه بر عزیمت سرورتان اریب‌وار می‌نگرید،

بیش از خود او[۳] شکلهای اندوهرا می‌یابید،

---

۱. ولز این‌جمله‌راچنین معنی‌کرده‌است: «در ازای هرعلت‌واقعی اندوه، بیست علت‌خیالی هست». نیز، مقایسه‌کنید باپردهٔ چهارم، صحنه‌یکم، ۲۹۹ـ۲۹۲ و زیرنویسهای آنها (آ).

۲. مناظر: نقاشی یا تصویری‌که اگرمستقیم بدان می‌نگریستندچیزی‌آشفته و مبهم به‌نظر می‌رسید، اما اگر از زاویه‌ای خاص نگاهش‌می‌کردند تصویر روشنی‌را نشان‌می‌داد. نوع‌دیگر «منظره» عبارت‌بوده‌است ازآینه چند بعدی‌منشورمانندی‌که هرکدام ازسطوحش نمایانگر تصویری مجزا بوده است (پ).

۳. بیش‌از خوداو: علاوه براندوه واقعی (پ)ـ شاید منظور دوری ایزابل از همسرش (ریچارد) باشد، م.

که‌گرچه سایه‌های موهومی بیش نیستند،
بیش از عزیمت مولایتان انگیزه زاریدن شماست
پس ای ملکه پرمهر،
برچیزی بیش‌از عزیمت همسرتان مگریید ـ که بیش‌از
این چیزی دیده نمی‌شود،
و اگرهم دیده شود، از چشم اندوه است،
که به‌جای نگریستن بر حقایق، برخیالات می‌نگرد.

ملکه: شاید؛ با اینهمه گواهی‌های دل
متقاعدم می‌کند که جز این‌است. باری،
از غم گزیریم نیست؛ چنان غمگینم،
که گرچه می‌کوشم به‌هیچ نیندیشم،
سنگینی همین هیچ[1] هم مرا ازپای درمی‌افکند.

بوشی: فقط خیالات است، بانوی مهربانم.

ملکه: همه‌چیز هست جز خیال:
خیال همواره از اندوهی پیشین، سرچشمه می‌گیرد که
آنرا زاده‌است؛ اندوه من، اینسان نیست،
زیرا هیچ‌چیز اندوه مرا نزاده[2] است، با اینهمه اندوهی
است راستین.

---

۱. سنگینی همین‌هیچ: ایزابل به‌اندیشه غم‌نامتولد (سطرهای ۱۲ـ۳۲)، که به‌یک‌معنا هیچ است، بازمی‌گردد (پ).

۲. تصویر زادن در چندین‌جا (بیتهای ۱۰ـ۳۶ـ۶ـ۶۲) تکرار شده است، (ه).

یا آن مصیبتی که مرا اندوهگین می کند نزد کسی دیگر
است،
و تنها اگر بمن بازگردد آنرا خواهم شناخت.[۱]
اما برآنچه هنوز ناشناخته است
نامی نمی‌توانم نهاد: می‌اندیشم که باید «اندوه بی‌نام»
باشد.

(گرین وارد می‌شود)

گرین: خداوند حافظ علیاحضرت باشد! سلام برشما، آقایان!
امیدوارم که شهریار هنوزبرای عزیمت به‌ایرلندبه کشتی
برننشسته باشند.

ملکه: ازچه‌رو چنین امیدی داری؟ امیدبهتر آن‌است که آرزو
کنی به‌کشتی نشسته باشد.
زیرا نقشه‌های او شتاب را ایجاب می کند، و شتابش
امید نیك مارا:
پس ازچه‌رو امیدواری به‌کشتی ننشسته باشد؟

گرین: که او، امید[۲] ما،بتواند نیروهایش‌را باز گرداند،

---

۱. خیال، همواره... خواهم‌شناخت: اندوه خیالی همواره ازاندوهی واقعی سرچشمه‌می گیرد. اندوه‌من‌نمی‌تواند خیالی‌باشد، زیرا ازاندوهی‌غیرواقعی سرچشمه می گیرد؛ یااینکه اندوه غیرواقعی‌ایکه آزارم‌می‌دهد جایی‌وجود دارد، ومن چنان صاحب آنم‌که گویی صاحب چیزی هستم که هنوز در اختیار کسی‌دیگراست (آ). در ترجمه‌فوق‌ازتفسیر کلارندون‌استفاده‌شد، م.

۲. امید: این کلمه،جابه‌جا،معانی‌متفاوتی‌رامی‌رساند، که‌باید به‌آنها توجه کرد،م.

و امید دشمن‌را به‌یأس کشاند،[1]
که به‌قهر وغلبه قدم دراین کشور نهاده است:
بالینبروك از تبعید بازآمده است،
و به‌سلامت، با سلاح آخته، به راونسپورك وارد شده است.

ملکه: اینك ای خدای آسمان مارا در امان دار!

گرین: آوخ! بانوی من، این حقیقت محض است، و بدتر از همه اینکه
لرد نورثامبرلند، پسرش هنری پرسی جوان،
لردها راس، بوموند، و ویلوبی،
با تمامی دوستان قدرتمندشان، نزد او گریخته‌اند:

بوشی: پس از چه‌روی نورثامبرلند و مابقی ایـن دار و دسته شورشی‌را
خائن اعلام نکرده‌اید؟

گرین: اعلام کرده‌ایم؛ و ارل ووستر،
با شنیدن آن، عصای[2] خودرا شکسته واز سمت‌پیشکاری استعفاکرده است.
و با تمامی خدام قصر
به‌نزد بالینبروك گریخته است.

---

۱. که...امید: تکرار «امید» از ۷ـ۵۲، دراینجا به بازی با «امید»-«یأس»-خاتمه می‌یابد، م.
۲. عصای منصب پیشکاری، م.

ملکه: ای گرین! پس غم مرا قابله تویی،
و بالینبروك زاده شوم غم من است.
اینك روحم هیولای[1] خویش را به‌دنیا آورده است،
و من، مادری تازه فارغ، که نفس‌نفس‌زنان
غم برغم، ماتم برماتم افزوده‌ام.

بوشی: مأیوس مشوید، بانو.

ملکه: چه کسی بازم خواهد داشت.
من مأیوس خواهم‌شد، و با «امید فریبکار»
خواهم جنگید ــ او مداهنه‌گر،
انگل، و درنگ‌افکن مرگ است:
مرگ به‌نرمی پیوندهای زندگی را می‌گسلد،
لیکن امید دروغین آنرا تاآخرین‌حد دوام می‌بخشد.

یورك وارد می‌شود.

گرین: دوك یورك بدینجا می‌آید.

ملکه: با علامتهای جنگ برگرد گردن سالخورده‌اش،[2]
آه، چه اندیشناك و دلمشغول می‌نماید!

---

۱. هیولا: (غم‌نامتولدی‌که درزهدان‌بخت به‌کمال‌رشدرسیده‌است، مصرع ۱۰) (پ)، الیزابل همچون‌زنی است‌که نوزادش چنان‌موجود دیوآسایی‌است که ولادتش رنجهای اورا کاهش نمی‌دهد، بلکه برآنها می‌افزاید (آ).

۲. ظاهراً یورك بایدزرهی ـ گلوپوش ـ پوشیده‌باشدکه گلورا محافظت‌می‌کند. درزمان شکسپیر برای افراد نظامی لازم بودکه با لباس غیرنظامی فقط ازگلوپوش استفاده کنند. (آ).

عمو، ازبرای‌خدا، حرفهای تسلی‌بخش بزنید.

یورك: اگر چنین کنم، به‌افکارم دروغ گفته‌ام.
آرامش در آسمانست و ما در زمینیم،
زمینی که در آن جز ناملایمات ورنج وغم نمی‌زیید.
شوهرتان، برای‌نجات سرزمین‌های‌دوردست رفته‌است،
در حالی که دیگران آمده‌اند تاآنچه راکه دارد درمیهن
از او بربایند.
او مرا دراینجا گذاشته‌است تا تکیه‌گاه دولتش باشم،
اما پیری چنانم ناتوان ساخته که خویشتن‌را نگه نتوانم
داشت
اینك آن ساعت نحسی که بی‌پروایی‌های او[1] به‌بار آورده
در می‌رسد،
اینك هنگام آزمودن دوستان چاپلوس است.

یك خدمتگزار وارد می‌شود.

خدمتگزار: سرورم، پسرتان پیش ازرسیدن من رفته بود.[2]

یورك: رفته‌بود؟ خوب،هرچه پیش‌آید خوش آید!
اشراف گریخته‌اند، عوام دل‌سردند
و می‌ترسم که به‌جانبداری از هرفورد شورش کنند
پسر، خودت‌را به‌خواهرم گلاستر در پلشی برسان

---

۱. بی‌پروایی‌های او: پرده‌دوم، صحنه‌یك، ۳۷ وادامه را به‌بینید، م.
۲. آومرل، که به‌نزد شاه‌به‌ایرلند رفته بود (ه).

خواهش کن که فوراً یك‌هزار پوند برایم بفرستد.
به‌ایست، انگشتری[1] مرا با خودت ببر.

خدمتگزار: سرورم، ازیاد برده بودم به‌عرض مبارك برسانم:
امروز در سرراهم به‌آنجا سرزدم
ــ اما غصه‌دارتان خواهم کرد اگر مابقی را بازگویم.

یورك: موضوع چیست، مردك؟

خدمتگزار: دوشس، ساعتی قبل از رسیدن من، درگذشته بود.

یورك: پناه برخدا، چه موج محنتی
براین سرزمین محنت‌زده هجوم آورده است!
نمی‌دانم چه‌باید کرد، کاش
بی‌آنکه بی‌وفائیم شاه‌را بدینکار برانگیخته باشد،
مرا همراه با برادرم گردن می‌زد.
عجب، هیچ پیکی به‌سوی ایرلند فرستاده نشده؟
برای این جنگها، پول ازکجا فراهم کنم؟
بیا خواهر[2] ــ ببخشیدم، بهتر بود می‌گفتم دخترعمو،
برو، پسر، خودت‌رابه‌خانه‌من‌برسان، چندارابه‌فراهم کن
جوشن‌هایی‌راکه درآنجاست، بیاور.

[خدمتگزار خارج می‌شود]

---

۱. انگشتری: به‌عنوان نشانه‌ای برای تأیید صدق گفتار، م.
۲. خواهر: ذهن یورك هنوز متوجه مرگ دوشس است (ه). دخترم: در اصل دخترعمو، اطلاق عام دارد، م.

آقایان، ممکن‌است‌تشریف‌ببرید افرادتان[۱] راگردآورید؟
باورکنید اصلاً نمی‌دانم
این اموری را که اینسان آشفته به‌دست من سپرده شده است،
چگونه یا از چه‌راه سامان دهم. هردو خویشاوند منند:
آن یك سرور من‌است، که هم سوگندم وهم وظیفه‌ام
دفاع از اورا برمن واجب می‌کند؛ آن‌دیگری، نیز،
خویشاوند من، که شاه براو ستم‌کرده است،
و وجدان و خویشاوندی برمن حکم می‌کند که دادش‌را بستانم.[۲]
خوب، باید کاری بکنیم. بیائید، دختر عمو،
شما را به‌جای امنی خواهم برد. آقایان، برویدافرادتان را گرد آورید،
و فوراً در بارکلی به‌نزد من آئید.
من، نیز، باید به‌پلشی می‌رفتم،
اما زمان رخصت نمی‌دهد. همه‌چیز واژگونه است
همه‌چیز غرق در آشفتگی است.

[یورك وملکه خارج می‌شوند]

بوشی: برای رساندن اخبار به‌ایرلند باد مساعد وزیدن‌گرفته،

---

۱. افرادتان: اجاره‌نشینان ووظیفه‌بگیران ملك خودرا (آ).
۲. درستکاری ووسواسهای یورك اورا بایك معما روبرو می‌کند(ه).

اما از آنجا چیزی باز نگشته است. از برای ما گرد ـ
آوردن نیروهایی
همسنگ با دشمن
یکسره ناممکن است.

گرین: گذشته از این، دلبستگی شاه به‌ما
قرین نفرت آنهائیست که شاه‌را دوست نمی‌دارند،

باگوت: عوام ناپایدارند، زیرا دوستیشان
در کیسه پولشان‌نهفته‌است، هرآنکس که‌آنرا خالی کند
به‌همان نسبت قلبهایشان‌را از کینی مرگبار می‌آکند.

بوشی: از همین‌روست که شاه نزد همگان
محکوم است.

باگوت: اگر امر قضاوت درکف آنان باشد، ما نیز محکومیم،
زیرا همواره به‌شاه نزدیك بوده‌ایم.

گرین: خوب، پس برای جستن پناهگاهی هم‌اکنون به‌سوی
قلعه آریستو[1] روانه خواهم شد،
ارل‌ویلتشایر پیشاپیش بدانجا رفته است.

بوشی: من‌هم باشما بدانجا خواهم‌آمد،زیرا این عوام‌کینه‌توز
خدمتی درحقمان نخواهندکرد،
جزاینکه چون سگهای ولگرد یکسر پاره‌پاره‌مان کنند.
آیا شماهم به‌همراه ما می‌آیید؟

---

۱. آریستو: تلفظ قدیمی بریستول (پ).

باگوت: نه، من به‌ایرلند، نزد اعلیحضرت خواهم رفت.[۱]
بدرود! اگر گواهی‌های دل پوچ نباشد،
ماسه‌تن دراینجا وداعی جاودانه می‌کنیم‌وهرگزیکدیگر
را باز نخواهیم دید.

بوشی: همه‌چیز به‌توفیق یورك در رویارویی باهجوم بالینبروك
بسته است.

گرین: افسوس، وظیفه‌ای‌که دوك بینوا برعهده دارد
چون شمارش شنها وخشکاندن اقیانوسهامحال‌است؟[۲]
در برابر هریك تن‌که درکنارش می‌جنگند، هزاران‌تن
خواهند گریخت.
بار دیگر، بدرود ـ برای آخرین‌بار، وبرای همیشه.

بوشی: خوب، شاید بازهم همدیگررا دیدارکنیم.

باگوت: می‌ترسم که، هرگز.

[خارج می‌شوند]

---

۱. درمورد باگت مطالب ضدونقیض دیده می‌شود. او به‌ریچارد نمی‌پیوندد. گفته‌می‌شودکه بابوشی وگرین درقلعه بریستول است ولی به‌هنگام اعدام آنها اسم‌او آورده‌نمی‌شود. وبالاخره درچهارم، یك، برای شهادت دادن برضد آومرل به‌صحنه‌می‌آید (ه).

۲. ضرب‌المثل (ه).

* این پرده از یك طرف پیشگوئیهای گانت درصحنه قبلی‌را بسط می‌دهد واز سوی دیگر از طریق نشان‌دادن تنهایی و بیچارگی‌ملکه، تا اندازه‌ای برای‌ریچارد همدردیی‌راکه یکسره ازدست داده‌بود جلب می‌کند. با ورود یورك ومستخدم، که‌هرکدام حامل‌اخبار بدی‌هستند، گواهیهای‌قلبی‌ملکه جای‌خودرا به‌یأس‌می‌دهد؛سرگردانی یورك اورا وادار می‌کندکه مرگ خود را آرزو کند؛ افراد محبوب ریچارد، بی‌آنکه امیدی به‌نجات داشته باشند، پابه‌گریز می‌نهند (هـ وك).

صحنهٔ سوم

[گلاستر شایر]

نورثامبرلند و بالینبروك وارد می‌شوند.

بالینبروك: بزرگوارا، اکنون تا بارکلی چقدر مانده‌است؟

نورثامبرلند: باور کنید، سرور شریف،
من اینجا، در گلاسترشایر، بیگانه‌ام:
این تپه‌های‌بلند وحشی وراههای سخت و درشتناك
فرسنگهایمان را طولانی‌تر وخسته‌کننده‌تر می‌نمایند،
با اینهمه صحبتهای دلنشین شکرینتان،
راه ناهموار را دلنشان و فرح‌بخش کرده‌است.
اما می‌اندیشم که
راس و ویلوبی که از مصاحبت شما محرومند،
راه راونسپورگ تا کاتسولدز را چه مایه خستگی‌آور
خواهند یافت.
باید بگویم که مصاحبت شما
سفری پرملال‌را بس‌دلپذیر کرده است.
اما سفر آنان‌را این‌امید شیرین می‌کند،

که از امتیازی که اکنون ازمن است، برخوردارخواهند شد.
وامید شادی آینده همچون امید تحقق یافته شادیبخش، است.
وآن والانژادان خسته‌را
این امید خود، راه‌کوتاه خواهد کرد، همانسان که مرا افسون آشکار مصاحبت شریف شما راه کوتاه کرده است.

بالینبروك: مصاحبت من ازصحبتهای خوب شما
بس‌کم‌ارج‌تر است. اما آن‌کیست که به‌اینجا می‌آید؟

هری‌پرسی وارد می‌شود.

نورثامبرلند: پسر من، هری‌پرسی جوان[1] است.
که برادرم اورا، ازجایی، بدینجا فرستاده است.
هری، حال عمویت چگونه است؟

پرسی: سرورم، در این اندیشه بودم که حالش را ازشما جویا شوم.

نورثامبرلند: چطور! مگر او نزد ملکه نیست؟

---

۱. هری‌پرسی جوان: معروف به‌هاتسپر. شکسپیر او را تبدیل به یك «پسر» (سطر۳۶) می‌کند درحالیکه ازلحاظ تاریخی ۳۵سال‌داشت و دوسال‌از ریچارد وبالینبروك بزرگتر بود. درنمایشنامه «هنری چهارم ـ بخش اول» پرسی برعلیه هنری (بالینبروك) شورش می‌کند و در نبرد شوزبری در ۱۴۰۳ به‌قتل می‌رسد (هوك).

خیر، ای سرور مهربان، او دربار را ترك گفته،
عصای صاحب‌جاهی خویش‌را شکسته و خادمان سرای شاهی را پراکنده است.

نورثامبرلند: چرا این کاررا کرده‌است؟[1]
آخرین‌باری که باهم سخن گفتیم، چنین عزمی نداشت؟

پرسی: زیرا عالیجناب را خائن اعلام کردند.
اما، سرورم، او به‌راونسپورگ رفته،
تا خدمتگزار دوك هرفورد شود،
و مرا از راه بارکلی فرستاده است
تا معلوم کنم که دوك یورك چه‌مایه نیروگرد آورده‌است
با این‌دستور که سپس به‌راونسپورگ بروم.

نورثامبرلند: آیا دوك هرفورد را از یاد برده‌ای، پسر؟

پرسی: خیر، سرور نیك‌نهادم، زیرا
آنچه که هرگز به‌خاطر نسپرده‌ام ازیاد نمی‌رود، تاآنجا که به‌یاد دارم
در زندگیم هرگز اورا ندیده‌ام.

نورثامبرلند: پس اکنون بیاموزکه او را بشناسی. این دوك است.

پرسی: سرورگرامیم، خدمات جوانی خام ونافرهیخته‌را
ـ که امیدوارم گذشت ایام پخته‌تر
و درخور خدماتی ارزنده‌تر وکارسازترش کند ـ[2]

---

۱. به‌پرده‌دوم، صحنه‌دوم، ۶۱ـ۵۸، مراجعه کنید (پ)
۲. که...کند: طنزآمیزاست، زیرا پرسی برعلیه‌بالینبروك درنمایشنامه «هنری چهارم ـ بخش‌اول» شورش می‌کند (ه).

نثار قدوم‌تان می‌کنم.

بالینبروک: سپاسگزارم، پرسی مهربان. یقین داشته‌باش
که خودرا ازهیچ بابت آنسان خوشبخت نمی‌دانم
که ازبابت داشتن قلبی که‌قدر دوستان خوبم‌رامی‌داند،
و همچنانکه بختم با مدد مهر تو کامکار می‌شود
همواره مهر تورا قدر خواهد شناخت.
قلبم پیمان‌می‌بندد، ودستم بدینسان آنرا مهرمی‌گذارد.[1]

(دست پرسی‌را می‌فشارد).

نورثامبرلند: تا بارکلی چقدر راه است؟ و کدام آشوب، یورك،
این نیکمردکهنسال را
همراه با مردان جنگیش در آنجا نگه داشته است؟

پرسی: قلعه در آنسوی ردیف درختان است،
آنسان‌که من شنیده‌ام، مردی سیصد پاسبان آنند،
و لردها یورك، بارکلی، وسیمور درآنجایند،
و هیچ‌فرد صاحب‌نام و والاجاه دیگری در آنجانیست.

(پاس و دیلوبی وارد می‌شوند.

---

۱. نیز به‌سطرهای ۲–۶۱،و۷–۶۵ مراجعه‌کنید. درهنری‌چهارم، بخش‌اول، پرده‌یکم، صحنه‌سوم، ۵۵–۲۴۲، پرسی‌این‌گفتگورا باخشم‌ودل‌آزردگی به‌یاد می‌آورد ومی‌گوید‌که بالینبروك قولهای خود به‌دوستان خویش را «پاس نداشته‌است، وهیچ‌پاداشی به‌خاطر پشتیبانیشان به‌آنها نداده‌است». دراین کلمات وشورش پرسی درهنری چهارم،که به‌مرگ او می‌انجامد، طنزی نهفته‌است (آ)،

نورثامبرلند: لردها راس و ویلوبی بدینجا می‌آیند،
ازبس رکاب زده‌اند خون‌آلودند، وازشتاب چون‌آتش سرخند.

بالینبروک: خوش‌آمدید،سرورانم؛ می‌دانستم که مهرتان‌به‌خیانتکاری تبعیدی
شما را به‌اینجا خواهدکشاند. گنجینهٔ من یکسر،
جز سپاسهای خشك وخالی نیست، که به‌هیچ روی،
مهر وجهد شما را پاداشی به‌سزا نتواند بود.

راس: ما ازحضورشما مستفیض هستیم، ای بزرگمردنژاده.

ویلوبی: فیض ما بسی فراتر از زحماتی است که برای دستیابی بدان متحمل شده‌ایم.

بالینبروک: تنها گنجینه بینوایان سپاس فراوان است،
و این تازمانی‌که بخت نوزادم پا به‌سال نگذاشته‌است، همچنان تنها انعام‌من خواهدبود. اما آن‌کیست که‌بدینجا می‌آید؟

نورثامبرلند: گمان می‌کنم، لرد بارکلی باشند.

بارکلی وارد می‌شود.

بارکلی: لرد هرفورد، پیامی برایتان آورده‌ام.

بالینبروک: سرورم، باعنوان لنکستر است که‌من پاسخ می‌گویم،
و به‌جستجوی همین نام است که به‌انگلستان آمده‌ام،
و قبل‌از آنکه به‌آنچه می‌گوئید پاسخ‌گویم،

باید این نام‌را از زبان شما بشنوم.

بارکلی: سوءتفاهم نشود، سرورم. مرادمن این نبوده است
که هیچ‌یك از عناوین عالیجناب را حذف کنم،
من از جانب نایب‌السلطنه والاجاه،
از جانب دوك یورك، نزد شما، سرورم ـ
که لرد هرجا که خواهید باشید ـ آمده‌ام
تا بدانم چه‌چیز شمارا برمی‌انگیزد تا از غیبت شهریار سود جوئید
و آرامش کشورمان‌را با سلاح آخته و از روی خود-خواهی، برهم زنید.

بالینبروك: مرا نیازی به‌رساندن حرفهایم توسط شما نیست،
که هم‌اینك عالیجناب، خودآمدند. اینك‌عموی‌شریفم!

(زانو می‌زند)

یورك: قلب خاکسارت‌را نشانم ده، نه زانویت را،
که کارکردش فریبکارانه و دروغین است.

بالینبروك: عموی بخشنده‌ام ـ

یورك: اه، اوه! نه بخشنده‌ام بخوان ونه عمو.
من عموی هیچ خائنی نیستم، و آن واژه «بخشایش»[1]
در دهان یك ناسپاس، کفر محض است:
چرا آن پاهای اخراجی وتبعیدی

---

۱. بخشایش ـ بامضمونی مذهبی (پ).

جسارت ورزیده‌است تا دوباره برخاك انگلستان گام نهد؟
و باز هم «چراهایی» دیگر ـ چـرا آن گامها جسارت ورزیده‌اند
چندین فرسنگ سینهٔ صلحجوی کشور را درنوردند؟
و در دهکده‌های رنگ پریده‌اش
باجنگ و نمایش سلاحهای نفرت‌انگیز وحشت بیآفرینند؟
آیا از این‌رو آمده‌ای کـه شاه تدهین شده اینك غایب است؟
بسیار خوب، ای‌پسرك ابله، شاه دراینجا، مانده است
(به سینه‌اش اشاره می‌کند).
و اقتدارش درقلب وفادار من جا دارد،
آه! که اگر اینك همچون گـذشته سرکردهٔ جـوانانی آنسان پرشور بودم،
همچون آنهنگام که پدرت، گانت شجاع، وخودمن،
شاهزاده سیه‌پوش[1] را ـ که همچون مریخی[2] جواندر میان انسانها بود ـ
از بین چندین‌هزار فرانسوی رهایی بخشیدیم،[3]
آه، آنگاه چه باشتاب این بازوی من

۱. شاهزاده سیه‌پوش = پدر ریچارد، ادوارد سوم (آ)
۲. مریخی جوان = مریخ، خدای جنگ، م.
۳. تاریخدانان‌هیچ‌شاهدی دراین‌مورد نیافته‌اند. شکسپیر احتمالاً از «ایلیاد» بخش‌هفتم، ۱۵۷، الهام گرفته است (ك).

که اینك فلج‌است، ترا سیاست می‌کرد،
و گناهت‌را پادافرهی درخور می‌داد!

بالینبروك: عموی بزرگوارم، اجازه فرمائید از گناه خویش آگه‌شوم
که از چه‌نوع است، وچگونه رخ داده است؟

یورك: از خطرناك‌ترین نوع است ـ
شورش آشکار و صریح و خیانت نفرت‌بار!
تو نفی‌بلد شده‌ای، و با اینهمه پیش از آنکه
ایام تبعیدت پایان پذیرد، بدینجا آمده‌ای،
و برضد سرورت شمشیر کشیده‌ای.

بالینبروك: آنگاه‌که تبعید شدم، نامم هرفورد بود
و اینك‌که بازآمده‌ام، به‌پی‌جویی عنوان لنکستر آمده‌ام.
ای عموی شریفم، از عالیجناب استدعا دارم
بی‌نظرانه به‌شکوایم درنگرید:
شما پدرم هستید، زیرا آنگاه‌که می‌بینمتان
می‌پندارم‌که گانت کهنسال زنده شده است.[1] پس ای
پدر من،
آیا روا می‌دارید‌که من همچون خانه‌بدوشی دربدر
محکوم به‌آوارگی باشم، وحقوق وامتیازاتم را
به‌زور ازچنگم بربایند وبه‌نوکیسگان هرزه واسرافکار[2]

---

۱. بالینبروك بازیرکی‌خاطرات یورك در بارهٔ گانت را مورد استفاده قرار می‌دهد (ه).

۲. نوکیسگان هرزه واسرافکار: یعنی باگوت، گرین وبوشی (پ).

واگذارند. ازچه‌رو زاده شده‌ام؟
اگر شاه، پسرعمویم، شاه انگلستان است،
بایدبپذیرندکه من، نیز، دوك لنکسترم.
شما پسری دارید ـ آومرل ـ پسرعموی شریف‌من:
اگر شما قبل‌از پدر من می‌مردید واو اینسان پایمال ستم
می‌شد،
باید عمویش گانت‌را به‌جای پدر می‌یافت،
که ستم‌کنندگان براو را تاسرحد مرگ پی‌می‌گیرد،
من اینجا ازحق تعقیب وطلب‌دارائیم محروم شده‌ام،
گرچه اجازه‌نامه‌هایم مرا پروانهٔ چنین کاری می‌دهد[1]:
همه دارایی پدرم ضبط دیوان شده وبه‌فروش‌رفته‌است،
و ازتمامی اینها همچون‌چیزهای‌دیگر به‌نادرستی‌استفاده
می‌شود.
توقع داشتید چه‌کنم؟ من از رعایای این کشورم
و ازقانون استعانت‌می‌جویم؛ازوکیل‌گرفتن منع‌شده‌ام،
و ازهمین‌رو به‌تن‌خود اقامه دعوا می‌کنم
و میراثم را از رهگذر تباری مشروع وامی‌ستانم.

نورثامبرلند: بردوك شریف بی‌اندازه ستم رفته‌است.

راس: برذمه عالیجناب‌است‌که اورا مشمول عدالت قراردهید.

---

۱. باسطر ۱۳۳ درزیر مقایسه‌کنید، وبه‌یادداشت مربوط به‌دوم، یك۴ـ۲۰۲ مراجعه کنید (آ). اجازه‌نامه: نامه سرگشاده‌ای کـه شاه یامقام بلندپایه دیگری به‌کسی‌می‌دهدوضمن‌آن‌حقوق یا امتیازاتی‌راتفویض می‌کند (ه).

ویلوبی سفلگان با دارایی او به‌سروری رسیده‌اند.

یورك: لردهای انگلستان، به‌سخن من گوش فرادهید:
از بیدادهایی که بر برادرزاددام رفته است منزجرم،
ودر حد توانم کوشیده‌ام تا این بیدادها جبران شود؛
اما بدینسان آمدن، باسلاح آخته،
خودسرانه عمل کردن، وراه خویش بریدن،
تا عدالت رابا خطاکاری بازجوید ــ نه، چنین نباید کرد.
وشما، نیز، که بدینسان حمایتش می کنید،
شورش براه می‌اندازید، وهمگی شورشی هستید.

نورثامبرلند: دوك شریف سوگند خورده است
کـه تنها برای کسب حقوق خویشتن آمده است ــ و چون مدعایش، برحق است
ما، جملگی، سوگند خورده‌ایم که او را یاری کنیم.
و هرگز روی خوشی نبیند، آنکس که این سوگند را بشکند[1]!

یورك: بسیار خوب، پس علت سلاح برگرفتن اینست.
باید اعتراف کنم، که‌او را از اینکار باز نمی‌توانم‌داشت،
زیرا نیروهایم ضعیف و بی‌سازوبرگند.

---

۱. دوك... بشکند: به پرده سوم، صحنه سوم، ۱۹۶ مراجعه کنید: ایـن همان چیزی است که بالینبروك درمصرع یاد شده به ریچارد اظهار می کند (آ.) همچنین به «هنری چهارم ــ بخش اول»، چهارم، سه، ۷۸ ــ ۶۰ مراجعه کنید (ه).

اما، سوگند به‌آنکه به‌من جان داد، گردرتوانم‌می‌بود،
شما همگی را به‌بند می‌کشیدم، و وامی‌داشتم
که تا دربرابر شاهنشاه سرخم کنید وازاو عفوبخواهید؛
اما اکنون‌که درتوانم نیست، بدانیدکه من
بی‌طرف می‌مانم. پس بدرود،
مگر اینکه مایل باشید به قلعه درآیید
و شب را درآنجا بیتوته‌کنید.

بالینبروك: عموجان، این دعوتیست‌که ما آنرا می‌پذیریم.
اما باید عالیجناب را راضی‌کنیم که با ما
به‌قلعه بریستول بیائید، که می‌گویند
درتصرف بوشی، باگت،[1] وهمدستان آنانست.
ومن‌سوگند خورده‌ام کم‌ریشه این کاربافك‌های[2] کشوررا
برکنم و یکسره نابودشان‌کنم.

یورك: شاید مایل باشم با شما بیایم؛ با اینهمه خواهم ماند
زیرا از شکستن قوانین کشورمان نفرت دارم.

---

۱. باگت: با دوم، دو، ۱۴۱ و سوم، دو، ۱۲۲ مقایسه کنید (ك.)
۲. کاربافگها: = انگلها؛ در زمان شکسپیربه‌افرادی‌که با غارت بیت‌المال ثروتمند می‌شدند اطلاق می‌شد (ه)
کشور: دراصل commonwealth بمعنی«مشترك‌المنافع»ویا«جمع‌المال» آمده‌است، هوگو آنرا «جمهوری» ترجمه‌کرده است وما «کشور» راکه معنایی عام‌تر دارد ترجیح داده‌ایم، م.

به شما خوش آمد می‌گویم بی آنکه شما را دوستان یا دشمنان خود بدانم:
این آب رفته را دیگر به‌جوی بازنتوان آورد[۱].

(خارج می‌شوند)

---

۱. یورك با توسل به‌این ضرب‌المثل دست روی دست گذاشتن خودراتوجیه می‌کند (ه).

* این صحنه که موج بالا گیرنده بخت بالینبروك را نشان می‌دهد ، به‌گونه مؤثری در نقطه مقابل صحنه قبلی قرار دارد. ساخت این صحنه به‌طرز شگفت‌انگیزی مشابه صحنه قبلی است ، و از مجموعه ورودهایی که دارای تأثیر تراکمی است تشکیل یافته است، تا آنگاه که حتی نماینده شاه، یورك، خود را تحت سیطره غاصب تاج و تخت می‌یابد. بالینبروك در لندن محبوبیت داشت، و می‌دانست که به‌هنگام ورود به شهر از اشراف مستقل خواهد بود؛ در عین حال در برابرشان اظهار فروتنی می‌کند و فقط خواستار املاك خویش و حکمروایی عادلانه‌تر شاه می‌شود. از نحوه نمایش چاپلوسیهای نورثامبرلندروشن است که شکسپیر فردی را که در «هنری چهارم ــ بخش اول» از کمك به‌فرزندش درهنگام نیاز- مندیش شانه خالی خواهد کرد، پیشاپیش مد نظر داشته است (ك).

صحنه چهارم

[اردوگاهی در ویلز]

ارل سالیسبری و یك افسر اهل ویلز وارد می‌شوند

افسر: لرد سالیسبری، ما ده روز است که در اینجا مانده‌ایم
و به زحمت هموطنان خویش را گرد هم نگه داشته‌ایم،
اما هنوز هیچ خبری از شاه دریافت نکرده‌ایم؛
ازاین‌رو پراکنده خواهیم شد. بدرود.

سالیسبری: یك روز دیگر هم در اینجا بمان، ای ویلزی وفادار:[1]
شاه تمامی اعتمادش را در تو نهاده است.

افسر: می‌گویند شاه مرده است؛ ما نخواهیم ماند.
درختان غار[2] میهنمان همه پژمرده‌اند،
وشهابها[3] ستارگان ثابت آسمان را ترسان می‌کنند،

---

۱. درمورد بالینبروك، ریچارد و ویلزیها، پرده سوم، صحنه یك، ۴۳ را نیز به بینید (آ.)

۲. درختان غار: مثل سایر درختان همیشه سبز، نشانه فناناپذیری روح بوده‌اند. بیان ترسی خرافی موضوع اصلی این صحنه است. پژمردن درختان غار، سرخ بودن ماه، وغیره نشانه‌هایی شوم به شمار می‌آمده‌اند ــ (آ،و، پ).

۳. وفور شهابها علامت دگرگونی کشور دانسته می‌شدند (هـ.)

ماه پریده رنگ از زمین خونین می‌نماید[۱].
این علامتها پیشگوکننده سقوط یا مرگ شاهانند.
بدرود: همشهریان ما گریخته ورفته‌اند،
زیرا همگان، بیگمانند که پادشاه‌شان، ریچارد، مرده است.[۲]

[خارج می‌شود]

سالیسبری: آه، ریچارد! باچشمان روح افسرده‌ام
می‌بینم که جلالت همچون ستاره‌ای ثاقب
از افلاك برخاك دون می‌افتد
خورشیدت اشکریزان درژرفنای غرب فرو می‌نشیند،[۳]
و ازآمدن طوفان ومحنت، وآشوب خبرمی‌دهد
دوستانت گریخته‌اند تا خدمت دشمنانت‌را کمربندند،
و تقدیر یکسره راه سیه‌روزیت‌را می‌پوید.

[خارج می‌شود]

---

۱. می‌نماید : در اصل: looks به معنی (۱) بنظر می‌رسد، (۲) تأثیری شوم برزمین می‌گذارد، (هـ.)

۲. طوفان بقدری بازآمدن ریچاردرا ازایرلند به‌تأخیرانداخت که شایع‌شد مرده است (ك).

۳. دراین بیتها همان‌تصویر مورد استفاده ریچارد در پرده سوم، صحنه سه، ۷۳–۱۷۸، به‌کار رفته‌است (آ). نشان ریچارد خورشیدی بودکه ابرها آنرا پوشانده‌بودند؛ باسوم، دو، ۵۲ ــ ۳۶ وسوم، سه، ۷ - ۶۲ مقایسه کنید (آ).

* عقب نشینی ویلزیها و پیشگویی سالیسبری
به‌دنبال بی‌طرف‌ماندن یورك تأکیدکننده واژگون شدن
بخت ریچارداست. واضح است که ریچارد باید تنها
به قدرت شخص خویش اتکاکند. زمان این وقایع ۲۸
ژوئیه، ۱۳۹۸ بوده است (ك و ه).

پرده سوم

صحنه اول [بریستول. درجلو قلعه]

بالینبروك، یورك، نورثامبرلند، وبوشی و گرین ـ که زندانیند ـ وارد می‌شوند.

بالینبروك: این افرادرا پیش آرید،
بوشی و گرین! من روح‌شمارا رنجه نخواهم کرد،
زیرا هم‌اینك می‌باید جسمتان را ترك گوید؛
برزندگی جنایتکارانه‌شما ـ که ازنیکوکاری بوئی‌نبرده است ـ[1]
تأکید می‌ورزم؛ با اینهمه، برای شستن خونتان
از دستهای خویش،[2] درهمینجا ودر برابر مردم
برخی ازعلل مرگتان‌را باز خواهم‌نمود:

---

۱. درترجمه بیت‌فوق از ترجمه فرانسه گریوله تبعیت شده‌است، اما آردن آنرا چنین تفسیر کرده است: «با تأکید بیش‌از حد برهلاکت‌بار بودن زندگیتان» همچنین، هوگو این‌بیت‌را چنین ترجمه کرده‌است «با افشای بس‌طولانی زندگی شرربارتان»، م.

۲. برای‌شستن... خویش: این‌عبارت‌یادآور عمل‌پیلات درمورد عیسی‌مسیح است، که ریچارد درپرده‌چهارم، صحنه‌اول، ۴۱ـ۲۳۸ به‌آن اشاره‌می‌کند (ب و م).

شما شاهزاده‌ای‌را گمراه وشاهی راستین را،
نجیب‌زاده‌ای شریف وآراسته‌را
نگون‌بخت وآلوده کرده‌اند.
شما به‌گونه‌ای، با اوقات گناه‌آلودتان،
میان شاه وملکه‌اش جدایی انداخته‌اید،[1]
حقوق همبالینی شاهانه‌را نقض کرده‌اید،
و زیبایی چهره ملکه‌ای جذاب را،
با اشکهایی که از کردار زشت شما جاری شده است،
لکه‌دار کرده‌اید،
خود من ــ که بنا به‌تباری سعادتبار، شاهزاده‌ای هستم،
که قرابت خونی با شاه دارد، وازمهراو برخوردار بود
تا اینکه به‌سعایت شما از چشم او افتاد ــ
گردنم‌را زیر ضربات‌شما خم کرده‌ام،
نفس انگلیسیم‌را در ابرهای بیگانه دمیده‌ام،
و نان تلخ تبعید خورده‌ام،
در همان حال شما املاك مرا بلعیدید،
نخجیرگاه‌هایم‌راجرگه کردید[2] وبردید ودرختان جنگلم
رابریدید،

---

۱. شما... کرده‌اید: این اتهام پایه واساس تاریخی‌ندارد، وتنها برای‌خوب‌جلوه دادن بالینبروك اختراع شده است (ك).

۲ــ برداشتن حصاربندی، یعنی، تبدیل کردن پارکها به‌ملك عام (فرهنگ آکسفورد).

از پنجره خانه‌ام نشان خانوادگیم‌را برداشتید،[۱]
جقه‌ام[۲]را ازمیان بردید، جز احترام‌مردم وخون رگهایم
نشان دیگری برایم به‌جای نگذاشتید
تا به‌جهان نشان دهم که من یک نجیب‌زاده‌ام.[۳]
اینها، همه، وبسیار بیش‌ازاینها،
به‌مرگ محکومتان می‌کند. به‌اعدام
و به‌دست مرگ بسپاریدشان!

بوشی: به‌کام مرگ‌رفتن مرا ازآمدن بالینبروك به‌انگلستان گواراتر است. بدرود، سروران.

گرین: مایه تسلایم اینست که آسمان ارواح مارا پذیره‌خواهد شد،
و بی‌عدالتی[۴]را باعذاب‌های دوزخ مکافات خواهدداد.

بالینبروك: لرد نورثامبرلند، ترتیب اعدامشانرا بدهید.

(نورثامبرلند و زندانیان خارج می‌شوند)

(به‌یورك) عمو، فرمودید ملکه درسرای شماست،

---

۱. نشانهای خانوادگی‌را غالباً برپنجره‌های‌خانه‌های متعلق به‌بزرگان‌نقاشی می‌کردند (لوتیان).
۲. جقه (یاتاج): علامتی بودکه همراه بایك‌شعار، علاوه‌برنشان خانوادگی مورد استفاده قرار می‌گرفت (ك).
۳. بالینبروك تنها شکوایی شخصی‌را مطرح می‌کند، او ازستمی‌که برمردم رفته‌است چیزی نمی‌گوید (س).
۴. بی‌عدالتی: بالینبروك هم‌اکنون با به‌دست‌گرفتن اختیار مرگ و زندگی انسانها، ازحدود خویش خارج شده‌است (ك).

از برای‌خدا مقرر دارید بااو به‌نیکی سلوك شود،
سلامهای گرمم را به‌او برسانید
کاملاً دقت‌بفرمائید سلامم به‌او برسد.

یورك: نجیب‌زاده‌ای از افراد خویش را
با نامه‌ای مفصل درباره محبت‌شما بدو، به‌سویش گسیل
کرده‌ام.

بالینبروك: سپاسگزارم، عموی مهربان. به‌فرمائید، سروران،
تا برای‌نبرد باگلندوور وهمدستانش رهسپار شویم:
اندکی کار، وآنگاه فراغت وجشن.

[خارج می‌شوند]

* طرز رفتار شاهانه بالینبروك باافراد موردِ عنایت ریچارد بازگوکننده رفتار او به‌عنوان یك‌حاکم است. سقوط افرادنزدیك به‌ریچارد پیش‌درآمد سقوط خود اوست. بالینبروك غاصب هم‌اینك با حکم‌راندن بر زندگی و مرگ انسانها، به‌سوی به‌دست گرفتن قدرت پیش می‌رود. هری‌پرسی در «هنری‌چهارم- بخش اول» اورا متهم می‌کندکه بااینکه درابتدا قول‌داده‌بودکه‌فقط برای کسب عنوان لنکستر، آمده‌است، در واقع هدفی دیگررا دنبال می‌کرده‌است (ك وه).

صحنه دو

[ساحل ویلز]

صدای طبلها، آوای شیپور و به‌اهتزازدرآمدن پرچمها.
شاه‌ریچارد، آومرل، اسقف کارلایل، وسربازان وارد می‌شوند.

ریچارد: آن قلعه‌را بارکلافلی[1] می‌نامند؟

آومرل: آری، سرورم. اعلیحضرت هوای اینجارا
پس‌از تکانهای دریای افسارگسیخته، چگونه می‌یابند؟

ریچارد: ناگزیر بایدآنرا از ته‌دل دوست بدارم: از شادی اشك می‌ریزم
که باردیگر برقلمرو خویش ایستاده‌ام.
خاك عزیز، بادستم به‌تو سلام می‌گویم،
گرچه یاغیان باسمهای اسبانشان زخمت می‌زنند.
به‌سان‌مادری‌که، دیریست ازفرزندخود دور مانده‌است،
و شادمانه‌اشك‌ولبخندرا در دیدار دوباره‌به‌هم‌می‌آمیزد،

---

۱. بارکلافلی: اشتباهی است‌که از مأخذ تاریخی مورد استفاده شکسپیر، هالینشد، سرچشمه‌گرفته است، وهمان هارلچ Harlech کنونی‌است(پ)
مصرع ۴ به‌بعد نشان‌دهندهٔ‌اختلافی فاحش میان علاقه بالینبروك وریچارد به‌انگلستان‌است (ك).

من، نیز، گریان، خندان درودت می‌فرستم، ای‌زمین‌من،
و با دستهای شاهانه‌ام نوازشت می‌کنم؛
دشمن فرمانروای خود را تغذیه مکن، خاك نجیب من،
و باشیرینی‌هایت آزمندیهایشان را ارضا مساز،
و مقرر دار که عنکبوتهایت که زهر تورا می‌مکند،[1]
و وزغهای کندرفتارت راهشان‌را بپوشانند،[2]
و پاهای خائنانه آنان‌را
که با گامهایی غاصبانه لگدمالت می‌کنند، بیازارند؛
گزنه‌های نیش‌زن‌را نصیب دشمنانم کن؛
تمنا دارم آنگاه که ازسینه‌ات گلی می‌چینند،
آنرا با افعیهای پنهان شده در درونش، از دستبردشان
محافظت کن ـ[3]
با افعیهایی که زبان دوشاخه‌آنها با نیشی جانگزا
بردشمنان فرمانروایت مرگ می‌بارند.
آقایان، توسلم به‌چیزی بی‌احساس‌را به‌سخره مگیرید؛

---

۱. تصورمی‌شدکه عنکبوتها به‌نحو خطرناکی‌سمیند، وسم خویش‌را از زمین می‌مکند (پ). در مصرعهای ۲۲ـ۱۴، ریچارد در اوج آکسیون، یك سرزمین پریان‌که‌آکنده‌از حیوانات عاقل ووفاداراست دراطراف‌خویش می‌آفریند، ودسته‌جات مسلح همانطور دست روی دست‌گذاشته ومنتظرند درحالیکه رهبرشان ازعنکبوتها و وزغها کمك می‌طلبد (ك)، ومانند شاه‌لیر ازقدرت «الهه‌عزیز»، طبیعت، استمداد می‌جوید (آ).

۲. وزغها، مانندعنکبوتها، سمی تصورمی‌شدند (پ).

۳. مربوط به‌ضرب‌المثل درباره مارپنهان درمیان‌علفها (آ). که‌همچون‌نشانه هشدار از ویرژیل به‌بعد مورداستفاده بوده است (ه).

این خاك باید احساس داشته باشد، و این سنگها
پیش از آنکه شاه این کشور زیـر ضربات سلاحهای شورشی تبه‌کارانه
از پای در آید، درذیِ سربازانی مسلح درخواهند آمد.

کارلایل: تردید به‌دل راه مدهید، سرورم، که قدرتی که شمارا شاه کرده است
توانایی آنرا داردکه‌شمارا به‌رغم همگان شاه نگه‌دارد.
بروسائلی که آسمان در دسترس می‌گذارد باید آغوش گشود
نه‌اینکه ازنظر دورشان داشت؛ ورنه رو در روی مشیت الهی
خواهیم ایستاد، و باسر فرود نیاوردن دربرابر خواست خداوند
وسائل‌نجات‌خویش‌وبهروزشدنمان‌رابازپس‌خواهیم‌زد.

آومرل: سرورم، مراد او اینست، که ما بس اهمالکاریم[1]
درحالی‌که بالینبروك، از رهگذر خوش‌خیالی ما،
نیرو می‌گیرد واقتدارش فزونی می‌یابد.

ریچارد: پسرعموی مأیوس‌کننده‌ام!
آیا نمی‌دانی آنگاه‌که چشم نافذ آسمان
در پس کـره ارض مستور است، و جهان زیـرین را

---

۱. آومرل درس اخلاقی اسقف‌را بی‌پرده بیان می‌کند (ك).

روشن می‌کند،
آنگاه دزدان و راهزنان بیرون می‌آیند وبی‌آنکه دیده شوند
جسورانه در اینجا به‌کشتار ودست‌درازی می‌پردازند؛[۱]
اما آنگاه‌که خورشید از زیر این کره خاکی برمی‌آید
و افسرهای رفیع کاجهای شرق‌را روشن می‌کند،
و پرتو خویش‌را به‌زوایای گناه‌آلوده می‌تاباند
آدمکشان، خائنان و گناهکاران پست،
که ردای شب ازپشتشان برداشته شده‌است
لخت وعور می‌شوند، وبرخویش می‌لرزند؟[۲]
به‌همین‌گونه است هنگامی که این دزد، این بالینبروك خائن،
که در تمامی این دوران گشت‌وگذارما درآنسوی کره ارض،[۳]

---

۱. آنگاه‌که خورشید غروب می‌کند و آنسوی جهان‌را روشن می‌کند (ه). ریچارد، مجدداً خودرا باخورشید مقایسه می‌کند، غیبتش از انگلستان و عزیمتش به‌ایرلند همچون عزیمت‌شبانه‌خورشید برای روشن‌کردن‌آنسوی دنیا (جهان‌زیرین) است. این‌تصورکه دزدیهابیشتر درشب انجام‌می‌گرفته، تصوری متداول‌بوده‌است (پ) با دوم، چهار، ۲۱ مقایسه‌کنید (ك).

۲. مصرعهای ۶ـ۴۱ نشان‌دهنده قدرت تخیل شاعرانه ریچارد وناتوانی او به‌عنوان یك‌شاه است (ك).

۳. آنسوی‌کره ارض: ریچارد فقط تاایرلند رفته‌بود، ولی‌این استعاره«غیبت خورشید» همچنان ازسطر ۳۸ ادامه یافته است (پ).

شبانه به‌فراغ‌خاطر شادخواری می‌کرد،
مارا خواهد دید که برتختمان در شرق طالع می‌شویم،
و خیانتهایش با سرخی‌شرم برچهره‌اش خواهد نشست.
و او روشنایی روز را تاب نمی‌آورد،
بل هراسان ازگناهکاریش، برخود خواهد لرزد.
همهٔ آبهای دریای سرکش وطوفانی
نتواند روغن متبرك‌را از تارك شاهی‌تدهین شده شست.
انسانهای خاکی‌را توان آن نیست
که نماینده برگزیده خداوندرا خلع کنند.
زیرا دربرابر هرفردی که بالینبروك به‌خدمت‌گرفته‌است
تا پولاد نفرین‌شده‌را برضد تاج زرین ما بلندکند،
خداوند برای ریچارد خود فرشته‌ای پرشکوه را[1]
در برابر دستمزدی مینوی، به‌کار می‌گمارد: آنگاه اگر
فرشتگان بجنگند،
انسانهای ضعیف ناگزیر باید ازپای درافتند، که آسمان
هماره‌مدافع حق‌است.[2]

سالیسبری وارد می‌شود.

ریچارد: خوش‌آمدید، سرورم. نیروهایتان درچه‌فاصله‌ای‌هستند؟

سالیسبری: سرورگرامیم، ازاین دوبازوی ضعیف

---

۱. تاج ... فرشته: این‌کلمات، هردو، نام‌سکه‌هایی بوده‌اند (پ).
۲. به‌کتاب مقدس اشاره شده‌است، آیا ریچاردخودرا به‌عیسی تشبیه‌می‌کند، یا نظریهٔ شیطان‌را می‌پذیرد؟ (متی، چهار، ۶) (ه).

نه‌نزدیکترند و نه‌دورتر. ناامیدی راهنمای زبان‌من است،
و بر آنم می‌دارد که جز ازیأس سخن نگویم،
سرور عزیزم، می‌ترسم که یك‌روز تأخیر
تمامی روزهای شادمانه‌تان را در روی زمین ابر اندود
کرده باشد.
آوخ! دیروزرا فراخوان، از زمان‌بخواه بازگردد،[1]
و آنگاه دوازده‌هزار مرد جنگی خواهی داشت.
امروز، امروز، روز ناشاد بسیار دیر،
شادیهایت، دوستانت، بختت و سلطنت‌را واژگون‌می‌کند؛
زیرا تمامی ویلزیها، باشنیدن اینکه تو مرده‌ای،
به‌بالینبروك پیوسته، یا پراکنده‌اند و گریخته.

آومرل: دل قوی دارید، سرورم! شهریار از چه روی این سان پریده‌رنگ می‌نمایند؟

ریچارد: هم‌اینك خون بیست‌هزار مرد
برچهره‌ام غالب آمد، و آنان گریخته‌اند.[2]
و تاآنگاه‌که اینهمه خون بدانجا بازآید،
آیا معقول نیست که پریده‌رنگ و مرده‌وار بنمایم؟

---

۱. ضرب‌المثل.

۲. با دوم، یك، ۱۱۸ قیاس کنید (ك). شاید ضرورت‌وزن اختلاف‌میان بیست و دوازده (سطر ۷۰) را به‌بار آورده است (پ). خون بیست‌هزار مرد برچهره‌ام غالب‌شد: یعنی، چهره‌ام ازشادی این فکر که بیست‌هزار مرد تحت‌فرمان دارم، سرخ شد (ف).

تمامی آنانی که مایلند به‌ساحل امنی رسند از من کناره
می‌گیرند،
زیرا زمان لکه‌ای برغرورم نهاده است.

آومرل: خویشتن داری کنید، سرورم. به‌یاد بیاورید چه کسی
هستید.

ریچارد: آری، خودرا ازیاد برده‌ام، مگر من‌شاه نیستم؟[1]
بیدار شو، ای‌شهریار بزدل[2] که خفته‌ای!
آیا نام‌شاه، بیست‌هزار نام نیست؟
مسلح‌شو، مسلح‌شو، ای نام‌من! رعیتی حقیر
برشوکت بزرگت ضربه می‌زند. برزمین چشم مدوزید
شما ای‌یاران‌شاه! آیا ما والا نیستیم؟
والاباد اندیشه‌هایمان! می‌دانیم که عمویمان یورك
آنمایه نیرو داردکه نیازمان‌را بسنده باشد. اما کیست که
بدینجا می‌آید؟

اسکروپ وارد می‌شود.

اسکروپ: سرورم‌را سلامت وشادمانی افزون‌تر از آن باد
که زبان اندوهبار من بتواند بیان‌کند!

---

۱. مصرع‌های ۸۳ به‌بعد ــ «نوعی شجاعت لفظی که فقط برای روشن‌تر برملا کردن ناتوانی ذاتی‌او به‌کار می‌آید» (کالریج).

۲. بزدل: در فولیو sluggard (کاهل) آمده است، اما در Q (کوارتو) همان ترسو coward آمده‌است. م.

ریچارد: گوش من شنوا و قلبم پذیرا است.[۱]
بدترین چیزی که تو بتوانی گفت زیان دنیوی است.
آیا فرمانروائیم از دست رفته است؟ بسیار خوب، این
خود مایهٔ تشویش من بود،
و آسودگی از تشویش را چه‌زیان؟
آیا بالینبروك می‌کوشد همچون من بلندپایه باشد؟
بلندپایه‌تر از این نخواهد شد. اگر او خدمتگزار خداوند
باشد،
ما، نیز، خدمتگزار او خواهیم بود، و بدینسان رفیق و
همطراز خواهیم شد.
آیا رعایایمان شورش کرده‌اند؟ این را چاره نتوانیم
کرد؛
آنها بیعت خویش را با خداوند، همچنانکه باما، زیرپا
می‌گذارند.
بلا، فنا، ویرانی، وتباهی را اعلام کن ـ
مرگ بدترین چیز است، و روزی هم نوبت مرگ
است.

اسکروپ: شادمانم که شهریار اینسان آماده‌اند
تا اخباری فاجعه‌آمیز را تاب آرند.

---

۱. شکیبایی ریچارد، به‌هنگام سقوطش احترام‌انگیز است. شکیبایی انفعالی او در این‌هنگام، که از فضائل یك مؤمن است، در برابر خوی مستبدانه‌وستمکارانه او به‌هنگام اقتدارش قرار می‌گیرد (پ).

همچون طوفانی بنیان‌کن
که‌رودخانه‌های‌سیمگون‌را ناگزیر ازغرفه‌کردن‌کرانه‌ها
در خویشتن می‌کند،
چنانکه‌گویی جهان یکسر در اشك مستحیل شده است؛
به همان سان خشم طغیانگر بالینبروك،
بسی فراتر ازکرانه‌هایش، تمامی‌کشور بیمناك شما را
در پولاد سختِ درخشان، ودر قلبهای سخت‌ترازپولاد
غرقه‌کرده است.
سپیدریشان تارکهای بی‌موی وتکیده‌شان را
بـر ضد اعلیحضرت مسلح کرده‌انـد؛ پسرکهایی کـه
صدایشان‌زنانه است
می‌کوشند تازمخت سخن‌گویند، و مفاصل‌زنانه‌شان را
در جوشن‌های گران وبی‌اندام، برضد تاج وتخت شما
برمی‌بندند؛
حتی صدقه بگیرانت[۲] می‌آموزند کـه از چوب صور
مرگ‌آور
برضد دولتت‌کمان بسازند؛

---

۱. همچون‌طوفانی بنیان‌کن: دراصل like an unseasonable stormy day که معنی تحت‌اللفظی آن «همچون روزی نامساعـد» است. هوگو آنرا «طوفانی مقاومت‌ناپذیر» ترجمه‌کرده است. ما هم‌تا اندازه‌ای ازاوپیروی کرده‌ایم، م.

۲. صدقه‌بگیران: beadsmen. کسانیکه درازاء پول بدنیابت از طرف کسی دیگر نماز وروزه بجا می‌آورند (ب).

آری، زنان ریسنده تبرزینهای زنگارگرفته را
برضد سلطنت توبکار می‌بندند؛ پیروجوان سربه‌شورش
برداشته‌اند،
وهمه چیز بدتر ازآنست که بتوانم گفت.

ریچارد: بس نیکو داستانی اینسان شوم را باز می‌گویی.
ارل ویلتشایر کجاست؟ باگت کجاست؟[1]
برسر بوشی چه آمده، گرین کجاست،
که گذاشته‌اند تا دشمن خطرناك
اینسان بی‌رادع از سرحدات ما بگذرد!
اگرپیروزشویم، باسرخودمکافات‌این گستاخی راخواهند
پرداخت:
می‌پندارم که با بالینبروك صلح کرده‌اند.

اسکروپ: براستی که با او صلح کرده‌اند، سرورم.[2]

ریچارد: ای دون‌همتان افعی‌صفت، ملعونهای برکنار از آمرزش،
سگهایی که به آسانی‌خریداری می‌شوید تا پوزه برپای
هرکس وناکس بسائید
مارهای گرماگرفته از خون‌دلم، که قلبم‌را نیش‌می‌زنید![3]
سه یهودایی، که هریك صدبار بدتر از یهودائید!

---

۱. باگت‌کجاست: به‌یادداشت دوم، دو، ۱۴۰ مراجعه‌کنید (ه).
۲. براستی که با او صلح کرده‌اند: طنز تلخ. با مکبث، پرده چهارم، صحنه سوم، ۹–۱۷۸ مقایسه‌کنید(ه و ك).
۳. تصویری متداول در مورد خیانتکاران. به‌پنجم، سه، ۵۷ مراجعه‌کنید(ه).

چرا باید صلح می کردند؟ دوزخ دهشتناك
ارواح پرخط وخالشان[1] را به مکافات اینکار عذاب‌دهد.

اسکروپ: بنگر که چگونه عشق شیرین سرشتش دگرگون‌می‌شود
و به‌شدیدترین ومرگبارترین نفرت بدل می گردد!
نفرینتان را بازپس گیرید: که صلحشان بـا سرهایشان
بوده است،
نه با دستهایشان. آنهایی که نفرینشان می کنید
جانشکارترین زخم مرگ را چشیده‌اند،
و در اعماق خفته، و درزمین پوك مدفون شده‌اند.

آومرل: بوشی، گرین، وارل ویلتشایر مرده‌اند!

اسکروپ: آری، تمامی آنها در بریستول سراز کف داده‌اند.

آومرل: پدرم ـ دوك ـ با نیروهایش کجاست؟

ریچارد: مهم نیست که کجاست ـ دیگر، کسی از امید سخن
نگوید.
بیائید از گورها، کرمها، سنگ نوشته‌ها سخن گوئیم،
خاك راکاغذ انگاریم، و با چشمانی اشکبار
برسینه زمین «اندود» را بنویسیم.
بیائید وصی برگزینیم واز وصیتنامه‌ها سخن گوئیم.
وبا اینهمه چنین نتوانیم کرد ـ زیرا جز تنهای خلع‌شده
خویش
چه چیز دیگر می‌توانیم از خود برخاك بجای گذاریم؟

---

۱. پرخط و خال: در ارتباط با تشبیه مار در سه سطر قبل، م.

املاکمان، زندگیمان، وهرچیز دیگری ازآن بالینبروك است.

و هیچ‌چیز دیگری را جز مرگ
و آن الگوی کوچك خاك سترون
که ازبرای استخوانهایمان چون‌چسب ولفافه عمل می‌کند[1]، نتوانیم ازآن خود نامید.
از برای‌خدا، بیائید برخاك بنشینیم،
و داستانهای غمناك مرگ شاهان‌را حکایت کنیم:
چه‌سان برخی ازآنان‌خلع شدند، برخی درجنگ‌به‌قتل آمدند،
برخی‌را ارواح کسانی تسخیر کردندکه آنها اززندگی محرومشان کرده بودند،[2]
برخی را همسرانشان مسموم کردند، برخی در خواب

---

۱. الگوی‌کوچك ... عمل می‌کند: تفسیرهای مختلفی دراین‌مورد بدست‌داده شده‌است، بهترین‌وقابل‌قبول‌ترین‌معنایی‌که دراینجا برای کلمه«الگو»می‌توان قائل‌شد «جسد» است. دراین‌صورت معنی بیتهای فوق چنین خواهد بود: «جسدمان، آن الگوی خاك بیجان، که پوشش چسب‌وار استخوانهایمان است». معانی دیگری‌که برای‌کلمه «الگو» قائل‌شده‌اند عبارتند از:قالب، گور، جهان‌اصغر (بدن انسان)، تصویر وغیره (ه و آ). احتمالاً به‌معنی «بدنمان» یا «گوشت‌بدنمان» است (ك).

۲. دراصل «ارواح‌کسانی‌که آنها خلعشان‌کرده بودند» آمده‌است که‌آردن آنرا به‌صورتی‌که ما بکار برده‌ایم تفسیر کرده است، لیکن هوگو آنرا «ارواح‌کسانی‌که‌آنها ازسلطنت خلعشان‌کرده بودند» ترجمه‌کرده‌است.م.

به‌قتل آمدند،
و همگی به قتل آمدند! زیرا در درون دایره همان تاج توخالی که[۱]
شقیقهٔ فناپذیر یك‌شاه‌را دربر می‌گیرد،
مرگ بارگاه خویش‌را برپا می‌دارد، ودر آنجا دلقك[۲]
برتخت می‌نشیند،
و سلطنتش را به‌تمسخر می‌گیرد و برجبروتش پوزخند می‌زند،
و دمی مجالش می‌دهد: صحنه‌ای کوچك[۳]
تاشاه‌بازی کند، به‌هراس افکند، وبا اشاره‌چشمی بکشد،[۴]
و خیال قدرت وخودپسندی بیهوده‌را در او می‌دمد ـ
گوئی این گوشتی که زندگی مارا احاطه کرده
مفرغ روئین است؛ وآنگاه که بدینسان گمراه شد،
کارش‌را می‌سازد؛ و باسوزنی کوچك[۵]

---

۱. مصرعهای ۲ـ۱۶۰: مقایسه کنید با پرده‌دوم، صحنه‌اول، ۱۰۰ (مداهنه‌گرانی که در درون تاج می‌نشینند)، (پ).
۲. دلقك: مرگ همچون دلقکی تصور می‌شده‌است که انسانهارا با ایجاد احساس امنیت دروغین به‌سخره می‌گرفته‌است(ه).
۳. برای شکسپیر بازیگرساختن تصاویر با استفاده‌ازصحنه‌امری طبیعی‌است(ك).
۴. با... بکشد: با نگاههای صاعقه‌وارش برجای بخشکاند (ترجمه‌گریوله). نگاهی ازجانب‌شاه می‌تواند به‌معنای‌صدور حکم اعدام باشد. شاید اشاره به‌جادوگر افسانه‌یی‌باشدکه بانگاه خود می‌کشت (ه).
۵. سوزنی‌کوچك: گویای علت ناچیزیست‌که می‌تواند سعادت یك‌انسان را نابود کند (ك).

دیوار قلعه‌اش‌را سوراخ می‌کند، و بدرود ای‌شاه!
کلاههایتان‌را برسر نهید، وگوشت وخون‌را
با تکریم‌پردبدبه به‌سخره‌مگیرید؛احترام را به‌دورافکنید
سنت‌را، آداب‌را، وتشریفات مرسوم‌را کنار بگذارید؛
زیرا تاکنون درباره من برخطا بوده‌اید.
من چون شما غذا می‌خورم، احساس نیاز می‌کنم،
طعم اندوه‌را می‌چشم، نیاز به‌دوستانی دارم.
من‌که اینسان مقیدم، چگونه توانیدگفت که پادشاهم؟

کارلایل: سرورم، خردمندان هرگزغمهایشان‌را به‌مویه‌نمی‌نشینند،
بل بیدرنگ راههای غم و غصه را برمی‌بندند.
از آنجاکه ترس نیروی شخص را درمی‌شکند،
ترسیدن از دشمن، شما را ناتوان و دشمن شمارا توانا
می‌کند،
و بدینسان‌خطاهای‌شما برضدخودتان‌به‌نبردبرمی‌خیزند.
بترس،وخودرابه‌کشتن‌ده: رزم‌آوری ازاین‌بدترنیست.
به‌جنگ و بمیر: مرگ‌را بامرگ نابودکردنست،
در حالی که از ترس مردن، خراجی برده‌وار به‌مرگ
پرداختن‌است.

آومرل: پدرم نیرویی دراختیار دارد: اورابیاب
و بیاموزکه ازهرعضوی ارتشی بسازی.[1]

---

۱. ترتیبی‌ده تانیروهایش‌را همچون ارتشی بزرگ بکارگیری (پ).

ریچارد: به‌حق نکوهشم می‌کنی. بالینبروك سرکش،
اینك می‌آیم تادر روزی‌سرنوشت‌ساز باتو پنجه‌درپنجه افکنم!

اینك هجوم ترس برطرف شد،
برخویشتن مسلط‌شدن، کاریست آسان.
هان اسکروپ! عمویمان بانیرویش درکجاست؟
به‌شیرینی‌سخن‌گوی، مرد،هرچندچهره‌ات ترش‌بنماید.

اسکروپ: مردم از ظاهر آسمان
درباره وضع وحال روز حکم می‌کنند؛
شما، نیز، به‌همانگونه ازسیمای غمگرفتهٔ من می‌توانید حکم‌کنید؛
اما زبانم داستانی اندوهناکتررا باز خواهدگفت.
من همچون شکنجه‌گری هستم،که آرام آرام
به‌درازامی‌کشانم بدترین‌چیزی‌راکه‌باید برزبان‌آورد؛[1]
عمویتان به‌بالینبروك پیوسته است،
و تمامی قلعه‌های شمالیتان به‌او تن درداده‌اند،
و سرداران جنوبیتان به‌جانبداری ازاو
سلاح برگرفته‌اند.

ریچارد: بقدر کافی گفتی!
(به‌آدمرل) نفرین برتو، پسرعمو،که بازم‌گرداندی

---

۱. مانندشکنجه‌گری‌که آهسته‌آهسته قربانیان خویش‌را برآلت شکنجه‌دراز می‌کند (ه).

از راه شیرینی که به‌سوی نومیدی درپیش گرفته بودم!
اینك چه می‌گویی؟ مایهٔ تسلایمان اکنون چیست؟
به‌آسمان سوگند که جاودان نفرت خواهم داشت
از آنکسی که بازهم بامن ازآرامش سخن‌گوید.
به‌قلعه فلینت برویم ودر آنجا به‌غمگساری بنشینیم:
شاهی که‌برده اندوه‌شده، ازاندوه شاهوارفرمان‌خواهد برد.

پیروهایم را مرخص کن، وبگذار بروند
زمینی‌را شخم زنندکه امید بارورشدنش هست،
زیراکه مرا چنین زمینی نیست.[۱] بگذار دیگرهیچکس
برای تغییر این عزم سخن نگوید،
که پند یکسره بیهوده است.

آومرل: سرورم، تنها یك حرف.

ریچارد: ظلمی دوگانه[۲] می‌کند درحقم
آنکس که مرا زخم می‌زند با مداهنه‌های زبانیش.
پیروانم‌را مرخص کن، وبگذار ازاینجا بروند:
از شب ریچارد به‌سوی روز زیبای بالینبروك.

[خارج می‌شوند]

---

۱. یعنی بگذار بدخدمت کسی درآیندکه امید می‌رود پاداشی بپردازد، (ك).
۲. ظلمی دوگانه: بافکرکردن به‌فریب‌دادن من وباافزایش دادن اندوهم از رهگذر سوق‌دادنم به‌امیدی دروغین (ب).

* ساختار این صحنه را باید با پرده دوم، صحنهٔ دو، و پرده دوم، صحنهٔ سه، مقایسه کرد. به‌شیوه همان صحنه‌ها، با مجموعه‌ای از ورودها و اعلام خبرهایی پی‌در‌پی، همراه با گفته‌هایی تغزلی توسط شاه در مابین آنها، جریان می‌یابد. شخصیت شاه در این صحنه به‌تفصیل باز نموده می‌شود. این صحنه از صحنه‌های ذکرشده از نظر دراماتیک فوق‌العاده مؤثرتر است، زیرا به‌اوجی دراماتیک‌تر دست می‌یابد چرا که اعلام خبرها تنها از آنرو اهمیت دارند که باعث می‌شوند گفته‌های جدیدی بر لبان شاه جاری شود. اوج و فرود امید و یأس در ریچارد، و مغایرت خطابش به انگلستان نسبت به خطاب گانت و بالینبروك قابل مطالعه است. نوسان سریع میان اوج امید و ژرفنای ناامیدی پیش در آمدی دقیق بر سقوط و به‌قدرت رسیدن در صحنه بعدی، و ابزار روانشناسانه ظریفی برای درهم‌شکستن ریچارد است (ك وه).

صحنهٔ سوم

[ویلز. در برابر قلعه‌فلینت]

بالینبروک، یورک، نورثامبرلند و سربازان با طبل و پرچم‌ها وارد می‌شوند.

بالینبروک: آنچنانکه از این اطلاعات دستگیرمان می‌شود
ویلزیها پراکنده شده‌اند، و سالیسبری
به‌ملاقات شاه، که اخیراً
باچندتن از دوستان خاص خود در این‌ساحل پیاده
شده‌اند، رفته است.

نورثامبرلند: اخباری بس‌نیکو و دل‌انگیز است، سرورم؛
ریچارد درجایی نه‌چندان‌دور ازاینجا، پنهان‌شده‌است.

یورک: برازندهٔ لرد نورثامبرلند آنست‌که
بگویند «شاه‌ریچارد». آوخ ازروز ماتمباری‌که
شاهی بس‌مقدس ناگزیر باشد پنهان شود.

نورثامبرلند: عالیجناب سوءتعبیر کرده‌اند؛ تنها ازسر اختصار
عنوان اورا حذف کردم.

یورک: روزگاری بود که اگر او را بدینسان مختصر خطاب
می‌کردی

او نیز آنچنان کار ترا مختصر می‌کرد، کـه برای این حذف عنوان[۱]

سرت‌را ازتن جدا می‌کرد.

بالینبروك: عمو، بیش‌از آنچه‌که هست، بد برداشت نکنید.

یورك: برادرزاده عزیز، تونیز بیش‌ازآنچه‌باید برداشت[۲]مکن: مبادا وجود خدا را درآسمان فراموش کنی.

بالینبروك: می‌دانم، عمو، ودر برابر اراده او نمی‌ایستم. اماکیست که بدینجا می‌آید؟

پرسی وارد می‌شود.

خوش آمدی، هری. چه! این‌قلعه سر تسلیم ندارد؟

پرسی: سرورم، این قلعه به‌طرزی شاهانه، در برابر شما مسلح شده است.

بالینبروك: به‌طرزی شاهانه! عجب! مگر شاهی درآن‌است؟

پرسی: آری، سرور مهربان، شاهی‌را درخود دارد: شادریچارد درمیان آن دیوارهای سنگ و آهك مکان گرفته است: و لرد آومرل، لرد سالیسبری،

---

۱. در اصل، ذدن‌مر: (۱) حذف‌عنوان، (۲) رفتار بی‌پروا، (س).

۲. برداشت: بازی بالفظ وایهام‌عمدی درمعانی«سوءتعبیر»، و«دست‌درازی» و «دزدی» ــ کنایه‌بدقصد بالینبروك‌درمورد تصاحب تاج‌وتخت، (س‌و آ).

سراستیون اسکروپ، با روحانی محتشمی
ـ که من نتوانستم بشناسمش، همراه او هستند.

نورثامبرلند: آه، به‌احتمال زیاد اسقف کارلایل است.

بالینبروک: (به نورثامبرلند) ای لرد شریف،
نزدیک دیوارهای سترک آن قلعه کهن برو[1]
و بلشیپور برنجین، دعوت به‌مذاکره را
از گوشهای ویران‌او[2] بفرست، و این پیام آشتی‌را برسان:
هنری بالینبروک
برروی هردو زانویش، دستان شاه ریچارد را می‌بوسد،
و اظهار بیعت و وفاداری خالصانه قلبی
به‌شخص به‌واستی شاهانه او می‌کند؛ من‌بدینجا آمده‌ام
تا درپیش پای خوداو سلاح برزمین گذارم و نیروهایم
را تسلیم کنم
مشروط براینکه تبعیدم لغو شود،
و زمینهای ضبط‌شده‌ام دوباره بی‌قید وشرط اعطاگردد.
ورنه، ازبرتری نیروهایم سود خواهم‌جست،

---

۱. کالریج درآنچه بدنبال می‌آید «مبارزه‌ای ظریف میان تمایل به‌قدرت و جاه‌طلبی بالینبروک ولزوم ریاکاری» اورا مشاهده می‌کند (ك).

۲. گوشهای ویران‌او: گوشهاهم ممکنست اشاره به‌قلعه باشد وهم اشاره به ـ ریچارد. ساموئل‌تیلر کالریج چنین تفسیرکرده است: شك‌ندارم که‌شکسپیر عمداً بجای «آن» ازضمیر «او» استفاده‌کرده‌است تانشان‌دهدکه‌بالینبروک گرچه فقط درمورد قلعه‌حرف‌می‌زندامّا افکارش متمرکز برشاه‌است(پ).

و گرد وخاك تابستان‌را با بارانهای خونی
که از زخم انگلیسیان مقتول می‌بارد، خواهم شست:
اماتسلیمم ازسروظیفه‌شناسی به‌شیرینی‌نشان خواهدداد[۱]
که روح بلینبروك چه‌مایه بیزار است
از اینکه چنین تندباد ازغوانیی
دامن سبز وخرم سرزمین شاه‌ریچاردرا درخون غرقه کند.
برو، وهمچنان که ما برطلیعه‌های این دشت[۲]
که چون فرشی زمردین است، گام‌می‌زنیم، به‌همین‌سان
سخن گوی.
بیائید بدون آوای تهدیدکنندهٔ طبل پیش‌برویم،
تا ازکنگره‌های شکسته قلعه،
تجهیزات مبسوطمان را به‌خوبی بتوانند نظاره کنند.
گمان می‌کنم شاه‌ریچارد و خود من
با مهابتی نه‌کمتر ازعناصر متضاد ـ
آتش وآب ـ[۲] آنگاه‌که برخورد تندرزایشان
گونه‌های ابرآلود آسمان را از هم می‌درد، باید باهم

---

۱. تفسیرکالریج ممکنست راهنمای بازیگرشود: «در اینجا به‌نظر می‌رسدکه نگاههای سرزنش‌آمیزیورك، بالینبروك‌را ازگستاخی بیشتربازداشته‌است. او ناگهان از تهدید و بی‌حرمتی به‌تواضع می‌پردازد، که علتش همان نگاههای یورك است. اما، بالینبروك بیش‌ازآنکه بتواند متواضع باشد، ریاکار است.» (پ).

۲. آتش وآب: به‌شکل برق‌وباران یا ابر (س)

دیدار کنیم.
اگر او آتش‌باشد، من آب فرمانبردار خواهم بود؛[۲]
خشم از آن او باشد، آنگاه که من می‌بارانم آبهایم را
ـ برزمین و نه براو.
پیش بروید، وبهوش باشید که شاه ریچارد چگونه می‌
نماید.

شیپوری برای دعوت به‌مذاکره به‌صدا درمی‌آید. و
صدای شیپور دیگری از درون قلعه پاسخ می‌گوید.
بازهم‌صدای‌شیپور. شاه‌ریچاردهمراه باا‌سقف‌کا‌زلاین.
آدمرل، اسکروپ و سالیسبری روی دیوار قلعه ظاهر
می‌شوند.

بالینبروك: بنگرید، بنگرید، خود شاه ریچارد پدیدار می‌شود؛
آنسان که خورشید برافروخته[۳] ازخشم
از دروازه‌های شعله‌ور خاور ـ
آنگاه که ابرهای کینه‌توز را می‌بیند که برآنند
تاشکوهش را در تیرگی افکنند

---

۱. بالینبروك به‌این‌عقیده اشاره‌می‌کندکه تندر ازبرخورد عناصر متضاد، آب وآتش، به‌شکل برق‌وباران پدید می‌آید(س). آب‌دراین‌مصرعها ممکنست اشاره‌ای به‌اشك‌نیز باشد، م.

۲. بالینبروك به‌هیچ وجه سرتسلیم شدن‌ندارد. سطر ۶۰ نشان‌می‌دهدکه هدف او تصاحب انگلستان است (ك).

۳. خورشید برافروخته: دراصل‌خورشید سرخ: طلوع سرخ، بنا به‌ضرب‌المثل، علامت‌هوای‌بدو بدشگونی بوده‌است (ه). اشاره‌ای‌مجدد به‌مفهوم‌خورشید‌ـ شاه، م.

و گذرگاه روشنش به‌غرب‌را لکه‌دار[1] گردانند.[2]

پورك: با اینهمه همچون یك‌شاه می‌نماید: بنگرید،
چشمش چون چشم‌عقاب می‌درخشد وچون آذرخش
قدرت مقهورکننده سلطنت را بـاز می‌تاباند: آه، آه،
دریغ و درد،
که آزاری سیمایی آنچنان زیبارا خدشه‌دار کند![3]

ریچارد: (به‌نورثامبرلند) ما شگفت‌زده‌ایم و دیریست‌که انجام
وظیفه خوفناکانه زانوهایت را انتظار می‌کشیم،
چراکه خودمان‌را شاه قانونی تو می‌دانیم.
و اگر چنین باشیم، چگونه مفاصلت‌را یارای آنست
که‌کرنشی شایسته را نثارمان نکنند؟
و اگر نیستیم، فرمان خداوندرا نشانمان ده
که مارا ازمقاممان خلع کرده باشد؛
زیرا ما در روی زمین هیچ دستی از خون و استخوان
نمی‌شناسیم
که قادر باشد دسته مقدس عصایمان را تصاحب‌کند،
مگراینکه به‌دزدی وغصب وهتك به‌مقدسات‌دست‌یازد.
وگر چه بی‌شك شما فکر می‌کنید که همگی، همچون
خود شما،

---

۱. توجه خوانندگان‌را به‌تکرارکلمه «لکه» جلب می‌کند، م.
۲. مصرعهای ۷-۶۲: درکلارندون ازقول پرسی ودر سایر نسخه‌ها از قول بالینبروك آمده‌است، م.
۳. ظهور تشریفاتی ریچارد. همدردی و احترام یورك‌را برمی‌انگیزد (۸).

با پشت کردن به‌ما روحشان را زخم زده‌اند[۱]
و ما منزوی ومحروم از دوستیم،
با اینهمه بدانید که خدای‌من، خدای قادر متعال،
در ابرهایش[۲]، به‌نفع‌ما، قشونی از بلاهارا
گرد می‌آورد، که درهم خواهند کوبید.
فرزندان شمارا که‌هنوز زاده نشده‌اند وبه‌دنیا نیامده‌اند،
فرزندان‌شمارا که‌دستهای مزدور خود را برسر من بلند
می‌کنید
و جلال تاج گرانقدر مرا تهدید می‌نمایید.
به‌بالینبروك، که می‌پندارم در آنجا ایستاده است، بگو
که هرگامی که برسرزمین من می‌گذارد
حیانتی خطرناك است. او آمده‌است
تا میثاق[۳] مقدس ارغوانی جنگی خونریزرا بگشاید.
اما پیش‌از آنکه به تاجی که‌آرزو دارد، باآرامش دست
یابد،
ده‌هزار تارك خونین کودکان، انگلستان گل‌چهره را

---

۱. روحشان‌را زخم زده‌اند: خودرا درمعرض لعنت قرار داده‌اند، با شورش برعلیه شاهی تدهین‌شده،

۲. تصوری نه‌غیرمتداول از زمان (ه).

۳. میثاق: دراصل Testament به‌معنی وصیت‌نامه‌است، لیکن دراینجامراد بیان یك‌میثاق‌که متضمن خونریزی‌است می‌باشد: ارغوانی و خونریز مارا ارجاع‌می‌دهند مثلاً به‌کوریولانوس، پ یکم، ص‌نه.۲۵«این‌صراحی‌میثاق نوین است باخون من». (آ).

کریه منظر خواهد کرد. وسیمای صلح آمیزش‌را
که چون سیمای باکردگان رنگ‌پریده است
از خشم وانزجار سرخ خواهد کرد،
و علفهای مرغزارانش را ازخون انگلیسیان وفادار.[۱]

نورثامبرلند: پادشاه آسمان هرگز روا مداردکه سرورمان شاهنشاه
با سلاحهای هم‌میهنان ویا با سلاحهای وحشیان
مورد تهاجم قرارگیرند. پسرعموی ازسه‌بابت شریفتان[۲]
هنری بالینبروك، خاضعانه دستتان‌را می‌بوسد
و به‌مزار ارجمندی‌که استخوانهای
جد همایونی‌تان را می‌پوشاند،[۳]
و به‌همایونی بودن خون هردوی شما،
که همچون جویبارهایی از یك چشمه بس گرانقدر
سرچشمه می‌گیرند،[۴]
و به‌دست به‌خاك سپرده‌شدهٔ‌گانت جنگاور،
و به‌قدر وشرف خودش،
که‌شامل‌تمام‌آن‌چیزهائیست که‌میتوان‌بدانهاسوگندخورد،

---

۱. اشاره پیش‌گویانه به‌نتایج شوم‌غصب درنمایشنامه فراوانند. باچهارم،یك، ۱۳۶ مقایسه کنید (ك).

۲. ازسه‌بابت خویش: ازاینکه تبارش به‌ادوارد سوم‌می‌رسد، پدرش جان گانت است، وازبابت خودش؛ بیتهای‌بعدی منظوررا روشن‌تر می‌کند (پ).

۳. یعنی، مزار ادواردسوم، در وستمینستر. (ك).

۴. همایونی...گیرند: دراینجا خونها به‌جویبارهایی تشبیه شده‌اندکه از یك سرچشمه، ادوارد سوم، برمی‌خیزند، (ك). به‌پ یك،ص۲، ۲۱ــ۱۲مراجعه کنید (آ).

سوگند می‌خورد که از آمدنش به‌اینجا هیچ‌قصد دیگری ندارد،
جز اینکه بادیدن شما
بی‌درنگ زانو زند وحقوق دودمانیش[1] و آزادیش را استدعا کند،
که به‌محض اجابت تقاضایش ازجانب اعلیحضرت
او سلاحهای درخشانش‌را به‌زنگار
توسنهای خفتان‌پوششرا به‌اصطبل،
و قلبش‌را به‌خدمت صادقانه اعلیحضرت خواهد سپرد.
و او که شاهزاده است ودرستکار، اینرا سوگندمی‌خورد
و من که یك نجیب‌زاده‌ام، اورا تأیید می‌کنم.

ریچارد: نورثامبرلند، بگو که شاه چنین پاسخ می‌گوید:
پسرعموی شریفمان به‌راستی بدینجا خوش‌آمده‌است،
و تمامی خواستهای منصفانه‌اش
بی‌گفتگو برآورده خواهد شد؛
و با همان لحن خوش‌آیندت
درودهای گرممان را به‌گوش نجیب او برسان.

[نورثامبرلند برای‌گفتگو با بالینبروك باز می‌گردد]

(به‌آدمرل) پسرعمو، آیا خودرا خوار نمی‌کنیم

---

۱. حقوق موروثی ناشی ازتبار سلطنتیش (ه).

که این‌چنین کمدل بنمائیم، واینسان نرم سخن گوئیم؟[۱]
آیا نباید نورثامبرلندرا بازخوانیم، وبرای خیانتکار
پیام دعوت به‌نبرد بفرستیم و بدینسان بمیریم؟

آومرل: نه‌سروربزرگوارم؛نه،اجازه‌فرمائیدباکلماتنرم‌بجنگیم،
تاآنگاه‌که زمان دوستانی‌وام‌دهد، ودوستان شمشیرهای
مددکننده‌شان را.

ریچارد: خداوندا ! خداوندا ! ازچه‌رو این زبان من
که حکم هراس‌آور تبعید را برآن مرد مغرور راند،
می‌باید اینك آنرا باکلماتی ملایمت‌آمیز باز پس
گیرد!
آه، ایکاش به‌سان اندوهم بزرگ بودم
یا خود از نامم[۲] کوچکتر بودم.
یا کاش می‌توانستم فراموش کنم که چه بوده‌ام!
یا به‌یاد نیاورم که اکنون چه‌باید باشم!
برمی‌آشوبی، ای دل‌مغرور؟ مجال تپیدنت خواهم‌داد،
زیرا دشمنان مجال کوبیدن من وتورا دارند.

آومرل: نورثامبرلند ازنزد بالینبروك باز می‌گردد.

ریچارد: اکنون شاه‌را چه‌باید کرد؟ بایدش تن در داد؟
شاه تن درخواهد داد. بایدش خلع‌شد.

---

۱. از آنجا که نورثامبرلند بدون رعایت تشریفات باز می‌گردد. ریچارد درشگفت می‌ماندکه آیا ژست مناسب را گرفته‌است یانه (ك).
۲. نامم: یعنی، نام‌شاه، (ه).

شاه رضا خواهد داد. بایدش نام شاه‌را
از دست داد؟ به‌نام‌خدا بگذار از دست برود.[۱]
جواهراتم‌را بایك تسبیح عوض خواهم کرد:
قصر مجللم را باکنج عزلت؛[۲]
لباس فاخرم را با ردای صدقه‌بگیران؛
عصای سلطنتیم‌را با چوبدست زائران؛
رعایایم‌را با یك جفت تمثال قدیسان:
وکشور وسیعم‌را باگوری کوچك؛
گوری کوچك، کوچك، گوری ناشناخته؛
یا درشارع شاهی مدفون خواهم شد،[۳]
در گذرگاه عام، تا پاهای رعایا
دمبدم، سرسلطانشان را لگدمال کنند:
اکنون‌که زنده‌ام قلبم‌را لگدمال می‌کنند:
پس آنگاه که مدفون شده باشم، از چه‌رو پا برسرم نگذارند؟
آومرل، توگریه می‌کنی (پسرعموی نازك دلم!)،
با اشکهای انزجارآمیزمان طوفانهایی‌مهیب برپاخواهیم کرد،

---

۱. ریچارد اعلام می‌کندکه فقط خداوند قدرت محروم‌کردن او ازمقامش‌و نامش‌را داراست (ه).
۲. دربار ریچارد به‌مجلل‌بودن معروف بوده‌است (ك).
۳. طنز تلخ: ریچارد پیش‌بینی‌می‌کندکه در شاهراهی‌که برآن اعمال قدرت می‌کرده‌است مدفون خواهد شد (ه).

و آه و اشکهایمان[1] غله‌های تابستانی‌را به‌نابودی‌خواهند کشید،
و دراین سرزمین‌شورشی‌قحطی‌به‌راه خواهندانداخت.
یا با غصه‌هایمان بازی خواهیم کرد
و مسابقه‌ای‌دلچسب‌باریختن‌اشك‌به‌راه‌خواهیم‌انداخت؟
بدینسان‌که همواره بریك لکه خواهیمشان افشاند
تا در درون خاك برایمان
جفت‌گوری‌حفر کنند، وپس‌ازخفتن‌در آن: «دراینجا دو خویشاوند
آرمیده‌اند که گور خود را
با اشك چشمانشان کندند»!
آیا این نگونبختی به‌سودما نبوده‌است! خوب، خوب، می‌بینم
که یکسره ابلهانه سخن می‌گویم، وتو به‌من می‌خندی.
ای مقتدرترین امیر، لرد نورثامبرلند من،
شاه بالینبروك چه‌می‌گوید؟ آیا آن اعلیحضرت
به‌ریچارد رخصت زندگی کردن خواهد داد تاآنگاه‌که ریچارد بمیرد؟[2]
تو کرنشی می‌کنی وبالینبروك می‌گوید «آری»،

---

۱. آه‌ها و اشکهایمان: (مانند باد وباران)، (س).
۲. شاه ... بمیرد: به‌طرز طنزآمیزی مبهم‌است، م.

نورثامبرلند: سرورم، درحیاط پائینی[۱] قلعه حضور می‌یابد
تا باشما سخن گوید، ممکن است لطف فرموده فرود آیید؟

ریچارد: فرود، فرود می‌آیم من، چونان فائتون تابان[۲]
که ناتوان ازمهار کردن یابوهای چموش[۳] بود،
در حیاط پائینی؟ حیاط پائینی، جائی که شاهـان پست
می‌شوند،
و به‌فراخوان خائنان فرودمی‌آیند، تابه‌آنان عنایتی کنند!
در حیاط پائینی؟ فرود آی؟ فرود، حیاط! فرود، شاه![۴]
که جغدهای شب جیغ می‌کشند آنجاکه چکاوکها می‌-
بایست چکامهٔ خورشید می‌خواندند.

[از بالا خارج می‌شوند]

---

۱. حیاط پائینی: حیاط‌خارجی وپائینی قلعه‌که‌عمدتاً توسط مستخدمین مورد استفاده قرار می‌گرفت (ه).

۲. فائتون تابان: فائتون فرزند اسطوره‌ای آپولو، خدای خورشید، بود. خورشیدراکه ارابه پدرش‌بود قرض‌گرفت اما ضعیف‌ترازآن‌بودکه‌آنرا کنترل کند وبه‌نحو خطرناکی بزمین نزدیك شد. زئوس با کشتن فائتون بوسیله آذرخش، ازنابودی زمین جلوگیری‌کرد. تصویری بسیار متداول برای شکست ناشی‌از بی‌پروایی، این تصویر بویژه مناسب ریچارد است که دراین‌نمایشنامه مکرراً باخورشید (که‌نشان خـود او بود) مرتبط شده است. فائتون معادل یونانی کلمه «تابان» است (پ).

۳. یابوهای چموش: (قابل‌قیاس با اشراف‌شورشی)، (پ).

۴. تکرارکلمات «فرود» و پائین» ازچندسطرقبل، بیانگر فرارسیدن مـرحله نهایی سقوط ریچارد است، م.

بالینبروک: اعلیحضرت چه‌می‌گوید؟

نورثامبرلند: غم واندوه دل برآنش می‌دارد
که چون دیوانگان ابلهانه سخن گوید،
با اینهمه آمده است.

[شاه ریچارد و همراهانش ازپائین وارد می‌شوند].

بالینبروک: همگی فاصله بگیرید[1]
و احترامی بایسته به‌اعلیحضرت بگذارید.

[زانو می‌زند]

ریچارد: پسرعموی وجیه، زانوان خسروانیتان‌را خوار می‌کنید،
که زمین پست‌را با بوسه‌زدن برآن غرور می‌بخشید.
ترجیح مـی‌دادم به‌جای اینکه چشمان آزرده‌ام شاهـد
کرنشتان باشد
قلبم امکان می‌یافت مهرتان را احساس کند
بلند شوید، پسرعمو، بلند شوید؛ که گرچه زانوهایتان
پائین باشد،
باری ، می‌دانم، که قلبتان خود را به بلندی برمی‌کشد،
دست‌کم به‌این بلندی.

[دستش‌را به‌سر خود می‌زند][2]

---

۱. فاصله بگیرید: احتمالاً به‌افرادش‌فرمان می‌دهدکه به‌صورتی احترام‌آمیز دورتر از ریچارد به‌ایستند (پ).

۲. ریچارد به‌سرخود دست می‌زند تا تاج‌را نشان‌دهد (پ).

بالینبروک: سرور بزرگوارم، تنها به‌بـوی آنچه که از آن منست آمده‌ام.[۱]

ریچارد: اموالتان از آن شماست، ومن از آن شماهستم، وهمگی از آن شمایند.

بالینبروک: تنها تا همانجا که‌خدمات صادقانه‌ام شایسته مهرتان‌است، از آن من باشید، سرور پرهیبتم.

ریچارد: یکسره شایسته‌اید.
آنان که مقتدرانه‌ترین و مطمئن‌ترین
راه بدست آوردن را می‌دانند
یکسره شایسته داشتند.
(به یورك) عمو، دستتان‌را به‌من بدهید؛ نه، چشمانتان‌را بستربد ـ
اشکها نشان عشقند، اما درمان درد نیستند.
پسرعمو، من بس جوانتر از آنم که پدرتان باشم،
اما سن وسال شما آنقدر هست‌که وارث من باشید؛[۲]
آنچه را که بخواهید خواهم داد، با رضا و رغبت هم:
زیرا باید آنچه‌را که زور ناگزیرمان خواهد کرد، انجام دهیم.

---

۱. به‌سطرهای ۱۴ ـ ۱۱۳ در همین صفحه وپ، ص سه، ۵۰ـ۱۴۷ مراجعه کنید.

۲. از لحاظ تاریخی ریچارد و بالینبروك، هردو، دراین زمان سی و دوساله بوده‌اند (ه).

به‌سوی لندن رهسپار شویم، پسرعمو، آیا چنین‌نیست؟

بالینبروک: آری، سرور مهربانم.

ریچارد: پس من نباید بگویم «خیر».

[صدای شیپور، خارج می‌شوند]

* درگیری مقدماتی میان بالینبروك ویورك این سئوال مطرح می‌کند ـ چه‌کسی شاه است؟ کسی که این نام‌را برخود داردیا کسی که قدرت‌دارد؟ بیش‌ازهرکس خود شاه اهمیت سقوط خـود و نتایج آنرا درمی‌یابد، رمز وراز و شعرگونگی وضعیت خودرا درك می‌کند، و کمتراز هرکسی قادر به‌چاره‌کردن وضع خویش است. اماحتی بهنگام تسلیم‌شدن، خودرا تملق می‌گوید. شکسپیر بلافاصله پس‌از پائین‌آوردن ریچارد ازبالکن صحنه را خاتمه‌می‌دهد درحالی‌که بالینبروك به‌آرامی اعمال‌قدرت می‌کندودرعین‌حال مدعی‌است‌که هنوزهم رعیت‌ریچارد است (ك).

صحنه چهارم

[باغ دوك يورك]

ملکه و دوبانو واود می‌شوند

ملکه: چه‌سرگرمیی دراین باغ تدارك ببینیم
تا افکار آزاردهندهٔ پراندوه‌را ازسر بدر کنیم؟

بانوی‌اول: خاتون، گوی‌بازی[1] کنیم،

ملکه: این بازی مارا به‌این فکر فرو خواهد بردکه دنیا پر از موانع است،
و بخت‌من به‌کجراه می‌رود.[2]

بانوی‌دوم: خاتون، برقصیم.

ملکه: پاهایم‌را یارای رقصی شادمانه نیست،
زیراکه قلب پراندوهم هیچ اندازه‌ای دراندوه نگه‌نمی‌دارد:[3]

---

۱. گوی‌بازی: bowels، بازی بسیار رایجی بودکه شکسپیر غالباً آنرا در ارتباط بامشکلات یا انحراف ازمسیر مستقیم ذکر می‌کند (ه).

۲. این‌بازی به‌گونه‌ای بودکه حرکتی‌مورب‌را ایجاب‌می‌کرد (س).

۳. هنگامی‌که اندوهم‌راحدی‌نیست‌چگونه می‌توانم شادمانه رقصید، با یکم، صه، ۲۹۱ مقایسه کنید (آ).

پس نرقصیم، دختر. یك بازی دیگر!

بانوی‌اول: بانو، قصه تعریف کنیم.

ملکه: از غم یا شادی؟

بانوی‌اول: از هر کدام که باشد، بانو.

ملکه: از هیچکدام، دختر.
زیرا اگر ازشادی باشد، که یکسره معدوم است،
بازهم بیشتر مرا به‌یاد غم می‌اندازد؛
یا اگر ازغم باشد، که به‌کمال دارا هستم،
خود اندوه بیشتری‌را برفقدان شادیم می‌افزاید؛
زیرا نیازمند تکرار آنچه‌که دارم، نیستم،
و زاری‌کردن برآنچه‌که ندارم، سودی نمی‌دهد.

بانوی‌دوم: من آواز می‌خوانم، بانو.

ملکه: خوبست که حوصله داری،
اما مرا خوشتر بود که گریه می‌کردی.

بانوی‌دوم: اگر خوشدلتان می‌کرد، می‌توانستم گریه کنم.

ملکه: و من می‌توانستم آواز بخوانم، اگر گریه‌کردنت سودی
به‌حالم داشت،
و هرگز تمنای اشکی‌ازتو نمی‌کردم.[1]

باغبان ودو کارگرش وارد می‌شوند

---

۱. اگراندوهم آنقدر ناچیز می‌بودکه گریه‌تو می‌توانست ازمیانش ببرد، از شادی آوازمی‌خواندم، وازتو نمی‌خواستم که گریه کنی (ه).

اما، خاموش شو، باغبانها بدینجا می‌آیند
بیائید درسایه این درختان پنهان‌شویم.
سیه‌روزی عظیم خود را در برابر یك‌دسته سوزن شرط
می‌بندم،
که آنها ازسیاست سخن خواهند راند،
زیرا هرکس‌به‌بوی دگرگونی‌چنین می‌کند: شوربختی
طلایه‌دار شوربختی است.[۱]

[ملکه وبانوان درگوشه‌ای می‌ایستند]

باغبان: (به‌یکی ازکارگرانش) بـرو ، آن هلـوهـای[۲] نـورس
آویزان را
که مثل کودکان نافرمان آقایشان‌را
زیربار تلف‌کننده‌شان خمیده کرده‌اند، ببند،
تکیه‌گاهی برای شاخه‌های خمیده فراهم کن؛
و تو، برو ومثل یك جلاد،[۳]

---

۱. یك پیش‌بینی دراماتیك؛ بادوم، دو، ۴۱ــ تـا پایان، مقایسه کنید (ك). محنت، طلایه‌داری‌که ایزابل ازآن سخن می‌گوید آشفته‌فکریی است‌که همه‌را برآن داشته‌است تا، درآستانه یك‌تحول، از امـور دولت سخن گویند (آ).

۲. هلو: اعتقاد براین بودکه هلو فقط درآفتاب می‌رسد. ایـن به‌ریچارد و مقربینش اشاره دارد (ه).

۳. مثل یك‌جلاد: این‌بیت مقایسه‌بین‌باغ وکشور را بطورآشکار مطرح‌می‌کند (پ) درسطرهای ۹ــ۳۴ــ کلمات‌باغبان درباره وظایفش اطلاق‌وسیعتری به‌امور دولت دراین‌لحظه می‌یابد (ك). اصولاً نمادباغ به‌مثابه یك‌کشور بسیار متداول بوده‌است (ه).

سرهای آن شاخه‌های پررشدی را
که درجمهوری‌مان[1] بس گردنفراز می‌نمایند، بزن:
در حکومت ما همه باید یکسان باشند.
و همچنانکه تو بدین کار مشغولی، من خواهم رفت
تا علفهای هرز راکه، بیهوده قوت خاك‌را می‌مکند
و به‌گلهای سالم وزیبا زیان‌می‌رسانند، ازریشه برکنم.

کارگراول: ازچه‌رو باید درحیطهٔ زمینی پرچین‌دار
قانون ونظم ونسبت شایسته‌را نگهداریم،
تا، گویی‌تمثیل استواری یك‌دولت را به‌نمایش گذاشته باشیم،
درحالی‌که باغ دریادیوارمان[2] تمامی کشور
آکنده ازعلف هرز است، وزیباترین گلهایش به‌خفقان دچار آمده‌اند،
درختان میوه‌اش یکسره هرس نشده‌اند، پرچین‌هایش ویرانند،

---

۱. جمهوری: دراصل Commonwealth آمده‌که به‌معنای «مشترك‌المنافع» یا «جمع‌المال» است، گریوله بجای‌آن از «جمهوری»استفاده‌کرده‌است، که ماهم ازاو پیروی‌کرده‌ایم، م.

۲. تمثیل سیاسی همچنان دراینجا ودرمصرعهای ۵ـ۴۴ و ۲ـ۵۰ زیرادامه می‌یابد.معنای اصلی‌آن مقایسه‌عناصر نابسامانی‌درکشور با گیاهان‌هرزیست که باید ریشه‌کن شوند (آ).

۱. باغ دریا دیوارمان: کشورمان که‌دریا آنرا احاطه‌کرده‌است (پ). به ـ کلمات‌گانت، دوم، یك ۷ـ۴۶ مراجعه‌کنید (ه).

گلستانهایش درهم ریخته‌اند، وگیاهان سالمش
غرق درکارتونکهایند؟[1]

باغبان: صدایت را ببر! آنکس که ایـن بهار پریشان را به بار آورده است
خود هم‌اینك با پائیز روبرو است؛
علفهای هرزی‌را که برگهای گسترده‌اش درسایه خویش گرفته بود،
و چنان می‌نمودند که با خوردنش نگهدار او هستند،
از سوی بالینبروك یکسره ریشه‌کن شده‌انـد
منظورم ارل ویلتشایر، بوشی وگرین است.

کارگراول: چه! آنها مرده‌اند؟

باغبان: آری، مرده‌اند؛ بالینبروك بـرشاه اسرافکار استیلا یافته است.
آوخ! دریغا که او ـ آنسان که ما این باغرا وجین می‌کنیم و سامان می‌دهیم ـ
سرزمینش‌را وجین نکرد وسامان نداد!
ما، درموسم‌خود،زخم می‌زنیم تنهرا،پوست این‌درختان میوه را
تا مبادا، ازفرط شیره وخون،
از تنعم بسیار، خودرا به‌نابودی بکشانند.

---

۱. کارتونکها: مقایسه کنید بـا پ۲، ص۳، ۱۶۵ (س) . کارتونکها نماد استثمارگران مردم بوده‌اند (ه).

اگر اوبا بزرگانی که‌دائماًبزرگترمی‌شدند چنین می‌کرد،
آنهاامکان زندگی‌کردن‌برای ثمردادن، واوامکان‌چشیدن
ثمرهای انجام‌وظیفه‌را می‌یافت. ما، شاخه‌های اضافی‌را
قطع می‌کنیم
تا شاخه‌های مثمر امکان زنده ماندن یابند.
اگر او چنین‌کرده بود، تاج[۱]را
که به‌بطالت گذراندن ساعات یکسره بر بادش داد، در
امان می‌داشت.

کارگراول: چه! فکر می‌کنی که شاه خلع خواهد شد؟

باغبان: هم‌اینك از اقتدار افتاده است، وگمان می‌رود که
خلع خواهدشد. دیشب مکتوبهایی
به‌دست یکی از دوستان خاص دوك‌یورك رسیده‌است
که از اخباری شوم حکایت دارد.

ملکه: از فشار دم فروبستن به‌حال مرگ افتاده‌ام،[۲]

[پیش می‌آید]

(به‌باغبان) ای شبه آدم[۳] که برای پیراستن ایـن باغ

---

۱. تاج: تاج‌درخت وتاج سلطنتی (گریوله).

۲. ملکه که‌ساکت، به‌گوش‌دادن‌ایستاده‌است‌بی‌تابی‌خودرا به‌بی‌تابی‌زندانیانی تشبیه می‌کندکه برای واردکردنشان به‌حرف‌زدن، آنان‌را زیرفشاروزنه‌ها قرار می‌دادند (پ).

۳. آدم: حضرت‌آدم اولین باغبان بود (پ). ذکر حضرت آدم اشاره‌ای به «حوا» و «مار اغواکننده»را ناگزیر به‌همراه دارد (ك).

گماشته شده‌ای،
زبان تندبی‌پروایت چگونه‌یارای‌بیان این‌اخبار دل‌آزار را دارد؟
کدامین حوا، کدامین مار اغوایت کرده است
تا انسان لعنت‌شده‌را باردگر به‌سقوط کشانی؟[۱]
چرا می‌گویی که شاه ریچارد خلع شده است؟
تو که هیچ بهتر از خاك نیستی، چه‌سان جرأت می‌کنی
سقوطش‌را پیش‌گویی کنی؟ بگو کجا، کی، وچگونه
از این اخبارشوم آگاهی یافته‌ای؟ سخن بگوی، پست.
فطرت!

باغبان: عفوم بفرمائید، بانو، که ازبر زبان آوردن این‌اخبار
سخت ناشادم؛ با اینهمه آنچه‌گفته‌ام عین حقیقت‌است.
شاه ریچارد دربند مقتدرانه بالینبروك گرفتاراست.
بخت هردوی آنها درترازو گذاشته شده است.
در کفه سرور شما هیچ‌نیست جز خودش،
و معدودی بی‌مقدار که اورا سبك‌تر می‌کنند.
اما در کفه بالینبروك کبیر
علاوه برخودش تمامی اعیان انگلیس جادارند،
و به‌این‌ترتیب کفه‌او بر کفه شاه ریچارد می‌چربد.
به‌لندن بشتابید تاخود به‌چشم ببینید؛

---

۱. **اشاره‌ای** به‌رانده‌شدن انسان ازبهشت، م.

من بیش‌از آنچه که همه می‌دانند، چیزی نگفته‌ام.

ملکه: ای شوربختی چابك‌قدم، که اینسان تیزروی!
آیا از آنرو که پیامت برای من بوده است،
من آخرین کسم که از آن آگاهی می‌یابم؟
آه، تو می‌خواهی که با ابلاغ آن پس‌از همه به‌من
اندوهی‌را که گزارش می‌کنی هرچه طولانی‌تر در سینه
نگه دارم.
بیائید برویم، بانوان، تا در لندن شاه‌نگونبخت لندن‌را
دیدار کنیم.
آوخ، آیا از این‌رو بدنیا آمدم، تا سیمای اندوهناکم
زینت‌بخش آئین پیروزی بالینبروك کبیر شود؟[1]
ای باغبان، به‌خاطر این اخبار غمباری که به‌من‌دادی،
ازخدا می‌خواهم گیاهانی که پیوندمی‌زنی هرگزنرویند.

[ملکه و بانوان خارج می‌شوند]

باغبان: ای ملکه بینوا، اگر رنجت‌را بکاهد،
آرزومندم که نفرینت درهنرم کارگر افتد.
در اینجا او اشکی افشاند؛ در همین‌جا

---

۱. ایزابل، مانندکلئوپاتر (آنتونی وکلئوپاتر، پنج، ص‌دوم) دراندیشه‌آئین پیروزی رومیان‌است. این‌اندیشه درصحنه‌هایی (پ‌چهارم، صحنه‌های‌یك، دو، پنج) که‌به‌اسب‌سواری‌های نمایشی بالینبروك می‌پردازد، بسط بیشتری یافته است (آ).

بك‌پشته سداب،[۱] همان گیاه تلخ تفضل، را خواهم کاشت.
سداب، به‌نشانه دلسوزی، بزودی در اینجا روی‌خواهد
نمود،
به‌یاد شهبانویی گریان.

[خارج می‌شوند].

---

۱. سداب ... تفضل: گیاه «سداب» به‌عنوان «گیاه تفضل» شناخته می‌شد، زیرا «سداب» به‌معنی «توبه» است که به‌فضل خداوند حاصل می‌شود. در اینجا، بویژه، با دلسوزی، ارتباط می‌یابد (پ). با توجه به بیت بعدی، معنا بیش بیشتر ترحم است، نه توبه (آ).

* این‌صحنه زیبا ـ که کالریج آنرا «جزیره آرامش» نامیده‌است ـ همچون‌دیگرصحنه‌های نمایشنامه که زنان‌درآن حضوردارند ازتأثیر وگیرایی‌ژرفی برخوردار است. این‌صحنه نوعی تمثیل‌است درباره آنچه که‌رخ‌داده‌است ـ و«خلاصه وتمثیل‌کنش تمامی‌نمایشنامه» نامیده شده‌است ـ وبـراستی، درعین نمایش دادن اندوه ملکه، درپی آنست‌که احساس سایرمردم‌راهم به‌نمایش بگذارد. پیش‌بینی‌های ملکه باخبرهایی‌که باغبان بدست می‌دهد، رنگ واقعیت می‌گیرد. تمثیل باغبان در مورد باغ وکشور توسط ملکه بسط می‌یابد وبه سقوط دوباره انسان از بهشت، که سرمنشاء تمامـی مصیبتهای انسان دانسته می‌شود، تبدیل‌می‌گردد. تمثیل‌مزبورکنش‌نمایشنامه را به‌پیش نمی‌برد، بلکه‌وضعیت‌را به‌اختصار بازمی‌گوید واز طریق بیان احساسات افرادی‌که فقط ناظرحوادثند به‌ارزیابی آن می‌پردازد، وآینده‌را پیش‌گویی می‌کند. توجه‌مان را معطوف به سرنوشت ریچارد می‌کند و همدردیمان‌را نسبت‌به‌او (که‌اینك فقط نماد سقوط‌انسان است) برمی‌انگیزد (ك وه)

پرده چهارم

صحنه یك [تالار وستمینستر]

بالینبروك، آومرل، نورثامبرلند، پرسی، فیتزواتر، ساری، اسقف کارلایل، رئیس دیر وستمینستر، باگت، یك لرد دیگر، منادی وافسران وارد می‌شوند

بالینبروك: باگت[1] را فرا خوانید.
اینك باگت، آنچه راکه در باره مرگ گلاستر نجیب
می‌دانی
با فراغ‌خاطر بازگو کن.
کدامین کس شاه‌را برآن داشت که او را به‌قتل رساند
و کدامین کس فرجام خونبار زودرسش رابه‌بار آورد؟[2]

باگت: پس لرد آومرل‌را بامن رو در رو کنید.

بالینبروك: پسرعمو، پیش‌آی، ودرآن مرد بنگر.

باگت: لرد آومرل، می‌دانم که زبان بی‌پروایت

---

۱. باگت: بایادداشت سوم، دو، ۱۲۲ مقایسه کنید (ك).

۲. دراصل «وظیفه خونین پایان‌نابهنگام». کارخونین پایان پیش‌رس او : ترجمه هوگو.

ننگ دارد که انچه‌را که زمانی بیان‌کرده است، منکر
شود.
در آن زمان جانشکاری که مرگ گلاستر توطئه‌چینی
شد،[۱]
شنیدم که شما گفتید، «آیا مرا بازویی آنچنان بلندنیست
که از دربار آرام[۲] انگلستان،
به‌پسرعمویم، در کاله،[۳] برسد؟»
در میان گفته‌های بسیار دیگر درهمان‌هنگام
شنیدم که گفتید رد کردن پیشنهاد صدهزار کرون‌را
برآمدن بالینبروك به‌انگلستان، ترجیح می‌دهید ـ
نیز افزودید، که اگر پسرعمویتان می‌مرد،
این سرزمین ازچه خیر وبرکتی برخوردار می‌شد.

آومرل: شهزادگان وسروران عزیز،
به‌این‌مرد دون چه‌پاسخی بایدم داد؟

---

۱. بااول، یك، ۱۰۰ که بالینبروك ماوبری‌را متهم به‌همین‌کار می‌کند، مقایسه کنید (ك). زمان جانشکار: گذشته، مرگ‌آور (پ، ه وآ) در اصل dead time آمده‌است. که به‌معنی«زمان‌مرده» یا «زمان جانشکار»می‌تواند باشد.«شوم» (گ‌وك)،زمان‌گذشته، زمان‌مرگبار، نیمه‌شب(س)،«جانشکار» واز همین‌رو «مرده ودلگیر» (آ).

۲. آر۱۴: که‌ازتوطئه‌های گلاستر درزحمت نیست (پ).

۳. کاله: محل‌قتل گلاستر (پ).

۴. مصرعهای ۱۸ـ۱۴ درمیان ... می‌دهید: گلاستر قبل‌ازتبعید بالینبروك کشته شده‌بود (پ وه).

آیا تبار والایم[۱] را آنقدر خوار کنم که‌ازبرای تنبیهش،
خودرا با او برابر نهم؟[۲]
یا بایدم چنین کرد ویا بایدم گذاشت
که زبان افترازننده‌اش شرفم را لکه‌دار کند.
همراه با این دعوت به‌مبارزه،
این مهر دستی‌مرگ،[۳] که ترا برای
وصول به‌دوزخ نشان‌زده است
فریاد می‌زنم که تو دروغ می‌گویی،
و باخونی که ازقلبت جاری خواهد شد،
اثبات خواهم کرد که آنچه‌گفته‌ای کذب است ـ
با خون قلبت که بسیار پست‌تر از آنست
که جلای شمشیر شهسوارانه‌ام‌را لکه‌دار کند.

---

۱. تبار والا: دراصل ستارگان زیبا، تصور می‌رفته است که تولد تحت‌تأثیر ستارگان بوده‌است، ازهمین‌رو شکسپیر«ستارگان»را به‌معنای اصل ونسب آورده است (پ ولت). گریوله «ستارگان شایسته ولادتم» ترجمه کرده است.

۲. باا‌و برابرنهم: آومرل ازنظر مرتبه بالاتراز باگت بوده‌است ومی‌توانسته است ازمبارزه بااو خودداری کند (پ).

۳. مهر دستی مرگ: آومرل نشان مبارزه‌جویی خودرا با مهری‌که با دست خودش برسندی‌می‌زند قیاس کرده‌است. دراصل «مهردستی» = «بادست خودم»، حاکی‌از اینستکه شکسپیر نشان مبارزه‌جویی‌را دستکش می‌داند (به‌یادداشت‌پرده‌اول.صحنه‌یکم. ۹۶مراجعه‌کنید). به‌علاوه، آومرل‌مزاحی نیشدار می‌کند(آ). اشاره به‌مهریست‌که پس‌از اینکه سلطان حکم‌مرگ‌را امضاءکرد به‌حکم چسانده می‌شود (ل).

[دستکشش را برزمین می‌کوبد]

بالینبروك: باگت، دست بدار، از برداشتن منعت می‌کنم.

آومرل: آرزو می‌کردم که آنکه‌مرا اینسان به‌خشم‌آورده است،
جز یکتن،[1] بهترین کس دراین جمع می‌بود.

فیتزواتر: اگر شجاعت تو[2] بر همرتبگی استوار است،
آومرل،
اینك وثیقه‌من. دربرابر وثیقه تو.

[دستکشش را برزمین می‌کوبد]

سوگند به‌آن خورشید زیبایی که نشانم می‌دهد در کجا
هستی،
شنیدم که گفتی، وخودستایانه هم گفتی،
که مرگ لنکستر نجیب‌را تو باعث آمده‌ای.
اگر صدبارهم منکر شوی، دروغ می‌گویی،
و من دروغت‌را بانوك شمشیرم[3]
به‌قلبت، که این‌دروغ در آنجا قالب زده شده‌است، باز
پس خواهم راند.

---

۱. جز یکتن: به‌جز بالینبروك، که بهترین است (آ، وپ).
۲. شجاعت تو: احتمالاً طنزآمیز: «نفس دلاورتو» (پ).
۳. شمشیرم: دراصل rapier آمده‌است که شمشیری‌است کوتاه (دشنه) یا بلند برای فروکردن، لیکن بدلیل اینکه‌این‌اسلحه درزمان ریچارد دوم‌متداول نبوده است ازهمان کلمه «شمشیر» استفاده‌کرده‌ایم، درعین‌حال می‌توان‌از واژه «سخمه» استفاده کرد. م

آومرل: شهامت آنت نیست، ای بزدل، که تادیدن آن‌روز زنده بمانی.

فیتزواتر: آه! سوگند به‌روحم، آرزومندم که آن زمان هم اینك می‌بود.

آومرل: فیتزواتر، از همینروست که تو به‌رفتن به‌دوزخ محکوم شده‌ای.

پرسی: آومرل، تو دروغ می‌گویی. شرف او به‌همان اندازه
از این اتهام مبری‌است که تو یکسره روسیهی؛
و اینك من وثیقه‌ام‌را برزمین می‌کوبم،
تا با بریدن‌نفس‌میرایت[1] ثابت‌کنم که این چنین هستی.
بردار، اگر شهامت داری.

[دستکشش را برزمین می‌اندازد]

آومرل: اگر آنرا برندارم، ایکاش دستم به‌خشکد
و دیگر هرگز پولاد انتقام‌کش را
برکلاهخود درخشان دشمنم فرود نیارم!

لرد دیگر: ای آومرل دروغ‌پرداز، من باپرتاب وثیقه مشابهی‌زمین را گران‌بارتر می‌کنم[2]

---

۱. با ... میرایت: بامرگت (پ). دراصل «تا آخرین‌حد نفس‌میرایت» آمده است. م.

۲. من ... می‌کنم: دستکش مشابهی‌را برزمین می‌افکنم. (ه). گریوله چنین ترجمه کرده‌است «وظیفه مشابهی‌را بدزمین محول می‌کنم»، ما از تفسیر کلارندون پیروی کرده‌ایم.

و تورا بااتهاماتی آنسان انبوه از دروغگوئیهایت‌مهمیز
می‌زنم
که باآن بتوان درگوشهای خائنت از آفتابی تاآفتاب[۱]
دیگر فریاد زد.
این وثیقه شرف من است؛
آنرا وثیقه نبردی کن، اگر شهامت داری.

آومرل: دیگر کدامین کس‌مرا به‌نبردمی‌خواند؟ به‌آسمان‌سوگند،
همه‌را به‌نبرد خواهم خواست![۲]
برای پاسخ‌گفتن به‌بیست‌هزارکس چون شما
هزار جانم درتن هست.

ساری: سرورم، فیتزواتر! خوب به‌خاطر دارم
آن زمانی‌راکه شما وآومرل گفتگو کردید.

فیتزواتر: کاملاً درست است؛ آنهنگام تو حضور داشتی
و می‌توانی بامن بردرست بودن آن گواهی دهی.

ساری: به‌آسمان، همانسان دروغ است‌که آسمان خود راست
است!

فیتزواتر: ساری، تو دروغ می‌گویی.

---

۱. از آفتابی تاآفتاب: ازبامداد تا شامگاه (پ). ازطلوع تاغروب که‌دوره مجاز یك‌نبرد بوده‌است ودرشب خاتمه می‌یافته است (ك).

۲. خواهم خواست: دراصل throw آمده است‌که به‌معنی تاس‌ریختن است (= به‌نبرد خواستن)، (ك).

ساری: پسرك[۱] بی‌آزرم!
این دروغ آنچنان برشمشیرم گران خواهد آمد
که به‌کین‌خواهی وانتقام برخواهد خواست،[۲]
تا آنزمان، که تو دروغگو، و آن دروغ
چون جمجمه پدرت، آرام، در اعماق خاك فرو خسبید،
و اینك شرفم‌را درگرو اثبات آن می‌گذارم؛
آنرا به‌آزمون بگذار، اگر شهامتت هست.

فیتزواتر: چه ابلهانه اسبی تیزتك را مهمیز می‌زنی!
اگرجرأت خوردن، آشامیدن، یانفس‌کشیدن، یازیستنم باشد،
جرأت دیدار کردن ساری در بیابانی[۳] خواهدم بود،
و آنگاه همچنانکه‌می‌گویم دروغ می‌گوید، دروغ‌می‌گوید و دروغ می‌گوید
براو تف می‌اندازم. اینك ایمانم را وثیقه می‌گذارم،
تا ترا ناگزیر از تحمل تنبیه سخت خودکنم.

[دستکش خود را برزمین می‌اندازد]

اتهامی‌که به‌آومرل زده‌ام ومجرمیت او
همانسان محرز است که عزم من به‌کامران شدن در این

---

۱. پسرك: دراصل boy : واژه‌ای سخت توهین‌آمیز که در مورد یك نوکر بکار می‌رفته (پ).
۲. برخواهد خواست: دراصل rendor : پاسخ‌گفتن (اتهام)، (پ).
۳. بیابان: تابتوانند بی‌مانع و رادع بجنگند (پ).

جهان نوین.[۱]

به‌علاوه از نورفوك[۲] تبعید شده شنیدم
که تو، آومرل، دوتن از افرادت را فرستاده بوده‌ای
تا دوك نجیب را در کاله به‌قتل آورند.

آومرل: مسیحی مؤمنی[۳] وثیقه‌ای به‌من وام دهد،
تا ثابت کنم که نورفوك دروغ گفته‌است ـ اینك این‌را برزمین می‌افکنم
تا، اگر بتوان از تبعید بازش خواند، شرف خویش را به‌آزمون بگذارد.

پالینبروك: تمامی این منازعات همچنان تحت وثیقه خواهند ماند.
تا نورفوك فراخوانده شود ـ واو فراخوانده خواهدشد
و، گرچه مرا دشمن است، تمامی زمینها و تیولش به‌او بازگردانده خواهدشد. وآنگاه که او بازگشت،
ما[۴] اورا ناگزیر از آزمودن‌شرف[۵]خودباآومرل خواهیم کرد.

---

۱. دراین‌جهان نوین: جهان خلق‌شده توسط شورش بالینبروك، باپرده‌پنجم، صحنه‌چهارم ویادداشت‌آن مقایسه کنید (آ).
۲. نورفوك = ماوبری.
۳. مسیحی . . . : گفته است : آومرل تقاضای وام گرفتن نشان مبارزه‌طلبی می‌کند، یا به‌این‌خاطر که هردو دستکش را (در سطر ۲۵ و۷۵) برزمین افکنده ویا به‌این‌خاطر که شکسپیر اینك نشان مبارزه‌طلبی‌را باشلق می‌داند نه‌دستکش (به‌پرده اول، صحنه‌یك، ۶۹ مراجعه کنید)، (پ).
۴. ما: بالینبروك «ما»ی شاهانه‌راکه باکردارش منطبق‌است بکار می‌برد، (ه).
۵. آزمون شرف خود: دوحالت‌دارد (یا «آومرل را آزمودن شرف‌ماوبری»ـ

کارلایل: آنروز پرافتخار هرگز فراز نخواهد آمد.
نورفوك، در ایام تبعیدش، بارها
از برای عیسی مسیح در آوردگاه پرافتخار مسیحیت، جنگید،
و نشان صلیب مسیحیت را برضد مشرکان سیاه
ترکها، وعربها، برافراشت،
و آنگاه، فرسوده ازمشقات جنگ،
برای آسودن به‌ایتالیا رخت‌سفر بربست؛
و درآنجا، در ونیز، جسم خویش را به‌خاك دلپذیر آن کشور،
و روح بی‌آلایشش را به‌سردارش مسیح
که زمانی بس‌دراز زیرپرچمش جنگیده بود، سپرد.

بالینبروك: چه! اسقف، آیا نورفوك مرده‌است؟

کارلایل: با همان قطعیتی که من زنده‌ام، سرورم.

بالینبروك: آرامشی شادمانه روح شادمانش‌را
به‌آغوش ابراهیم[1] نیك‌سرشت هدایت کند!
سرورانی که همدیگر را متهم کرده‌اید؛ اختلافاتتان
همچون دعوتی به‌نبرد باقی خواهد ماند

←ویا «ماوبری را اثبات شرفش در برابر آومرل»)، که در هردو حالت شرافتمند بودن از رهگذر نبرد آزموده می‌شود (پ).

۱. آغوش ابراهیم: به‌انجیل لوقا، شانزدهم، ۲۲ مراجعه‌کنید. درموردسایر اشارات شکسپیر درمورد آغوش ابراهیم نگاه‌کنید به‌ریچاردسوم (پرده چهارم، صحنه‌سوم، ۳۸) وهنری پنجم، (آ).

تا روز نبردتانرا تعیین کنیم.

یورك وارد می‌شود

یورك: دوك کبیر لنکستر! از سوی ریچارد بال وپر کنده
نزد تو می‌آیم. او از صمیم دل
تورا وارث‌خویش اختیارمی‌کند،وعصای‌گرانقدرش‌را
به‌دست شاهانه‌ات تسلیم می‌کند.
برتختش جلوس‌کن، که اینك او فرود می‌آید،
و زنده‌باد هنری، چهارمین شاه با این نام!

بالینبروك: به‌نام خدا، به‌تخت شاهانه جلوس خواهم کرد.

کارلایل: شاید ناشایسته‌ترین[۲] فرد این جمع‌شریف باشم که‌سخن
می‌گویم
با اینهمه گفتن حقیقت بهترازهمه مرا می‌برازد.[۳]
از خدا می‌خواستم که دراین‌جمع شریف
کسی آنچنان شریف می‌بود که درحق
ریچار شریف داوری می‌کرد! آنگاه اشرافیت راستین

---

۱. بال دپرکنده: یعنی خوارشده،احتمالاً اشاره به‌افسانه ازوپ درموردزاغی است که پرهای دزدیده شده‌را به‌خود بست وهنگامی‌که مرغان پرهارا از او برگرفتند خجلت‌زده شد (آ، وپ).

۲. ناشایسته‌ترین: دارای ایهام، یا (۱) دون‌مرتبه‌ترین، یا (۲) چون این تغییررا نمی‌پسندم، وحالا نامناسب‌ترین وقت برای بیان آنست، (ك).

۳. بهتر می‌برازد: به‌علت موقعیتم به‌عنوان یك اسقف. (آ).

دوری کردن از خطایی اینسان تبه‌کارانه[۱] را به‌او می‌آموخت.

کدامین رعیت می‌تواند درمورد شاهش حکم کند،
و کدامین کس در اینجا نشسته است که رعیت ریچارد نیست؟
دزدانهم مورد قضاوت قرار نمی‌گیرند مگر اینکه‌خود حضور داشته باشند،
هرچند جرمشان آشکار آشکار باشد،
و آیا تصویر شوکت خداوند،
مأمورش، پیشکارش، نماینده گزینش،
تدهین‌شده، تاج‌گذاری کرده، که سالیان سال‌است‌نصب شده
از سوی رعایا وجانهای پست‌تر مورد قضاوت‌قرارگیرد
و او خود حضور نداشته باشد؟ آه، خداوندا، روامدار
که ازکشوری مسیحی، از مردمانی فرهیخته،[۲]
کرداری اینسان‌شروارنه،سیه‌کارانه، ووقیحانه سرزند.[۳]

---

۱. خطای اینسان تبه‌کارانه: که‌گمان‌برد می‌تواند به‌قضاوت درموردشاهش بنشیند (پ).

۲. فرهیخته: باآموزشی مسیحی (ك).

۳. اندیشه شرورانه‌بودن «قضاوت‌کردن» و«محاکمه‌کردن‌شاهان ازسوی‌رعایا بخش اساسی آراء سیاسی دوران تودور بوده است و در بسیاری از نمایشنامه‌های تاریخی منعکس است، (آ).

من با رعایا سخن می‌گویم؛ ویك رعیت که از جانب
خداوند
برای‌دفاعی بس‌شجاعانه ازشاهش‌برانگیخته شده‌است،
سخن می‌گوید.
لرد هرفورد[۱] که دراینجاست، وشما «شاهش» می‌نامید
خائنی تبه‌کار به‌شاه هرفورد مغرور است؛
و اگر شما تاج برسرش بگذارید، بگذارید پیش‌گویی
کنم[۲]
که خون انگلیسیان زمین‌را آبیاری خواهد کرد،[۳]
و روزگاران آینده براین اقدام تبه‌کارانه خواهد نالید؛
آرامش نزد ترکها وکافران منزل خواهد کرد.
و دراین مقر آرامش، جنگهای آشوبگرانه
خویشاوند را به‌دست خویشاوند، وهموطن را به‌دست
هموطن نابود خواهدکرد.
نابسامانی، وحشت، هراس، و شورش،
در این‌جا سکنا خواهندگزید، واین کشور

---

۱. لرد هرفورد: اسقف کوچکترین عنوان بالینبروك‌را بکار می‌برد (پ).
۲. بگذارید پیشگویی‌کنم: اسقف حوادث نمایشنامه هنری چهارم و پنجم را درنظردارد (پ)، همچنین به‌پرده‌دوم،صحنه‌چهارم، ۱۱ مراجعه‌کنید (آ).
۳. مصرعهای ۸۴ـ۱۳۷: هشدارهای گوناگونی‌که برضدشورش درموعظه‌های دوران سلطنت تودورها دیده‌می‌شود، این‌موضوع درنمایشنامه‌های تاریخی ریچارد سوم و هنری ششم بسط یافته (آ).

صحرای جلجتا و سرزمین جمجمه‌های مردگان[۱] نام خواهد گرفت.
آوخ، که اگر این خاندان را بر ضد آن خاندان برانگیزید،[۲]
مصیبت بارترین تفرقه‌ای را که تاکنون
گریبانگیر این سرزمین نفرین‌زده شده است، ببار خواهد آورد.
مانعش شوید، در برابرش بایستید، مگذارید چنین شود،
تا فرزندانتان، و فرزند آنان، از بابت سیه‌روزی خود
ملامتتان نکنند.

نورثامبرلند: خوب برهان آوردید، قربان؛ و، به‌پاس زحماتتان،
فی‌المجلس به‌اتهام خیانت به‌شاه دستگیرتان می‌کنیم:
لرد وسیمینستر برعهده شما است که تا روز محاکمه‌اش
اورا درجائی امن نگه دارید،
سروران، آیا ممکن است لطف فرموده و با درخواست
عوام[۳] موافقت فرمائید؟

---

۱. صحرای جلجتا وسرزمین مردگان: جلجتا، محل مصلوب کردن مسیح بوده است. ریچارد در بیتهای بعد خودرا بامسیح مقایسه می‌کند. در انجیل متی، مرقس ویوحنا، جلجتا «مکان جمجمه» نامیده شده، (پ وه).

۲. کارلایل جنگ گلها The war of the Roses را بالحنی اتجیلی (مرقس) پیش‌بینی می‌کند (پ). خاندانهای مزبور، خانواده لنکستر، خانواده یورك وخانواده مارك بوده‌اند (آ).

۳. درخواست عوام: چاپ‌شدن اتهامات ریچارد بوده است (س). ومحاکمه‌اش (م). عوام دراینجا به‌معنی مجلس عوام است، م.

بالینبروک: ریچارد را بدینجا بیآورید، تا در نزد عموم[۱]
کناره‌گیری کند؛ و بدینسان جریان‌کارمان
بری از سوءظن باشد.

یورک: من هدایتش خواهم کرد.

[خارج می‌شود]

بالینبروک: آقایانی‌که به‌فرمان ما در اینجا بازداشت شدید
برای حضورتان در روز تعیین‌شده ضمانت بسپارید.
به‌مهرتان کم‌نظر داریم
و از شما چشمداشت مددمان نیست.

ریچارد و یورک و افسرانی که نشان‌های سلطنتی را حمل می‌کنند وارد می‌شوند.

ریچارد: دریغا، ازچه‌رو نزد شاهی فرا خوانده شده‌ام
هم پیش‌از آنکه اندیشه‌های شاهانه را
که با آنها فرمانروایی می‌کردم، بدور افکنده باشم؟
هنوز به‌درستی نیاموخته‌ام
که چگونه خوش‌خدمتی کنم، مداهنه کنم، کرنش کنم،
و زانو زنم،

---

۲. مصرعهای ۳۲۱–۱۵۴: این‌سطور که‌مستقیماً به‌خلع‌ریچارد مربوط‌می‌شود، تاسال ۱۶۰۸ اجازه‌چاپ نیافت. این‌امر ناشی از حساسیت وزرای ملکه الیزابت دربارهٔ مسئله جانشینی ملکه بود. ملکه‌الیزابت فاقد فرزند بود و وارث مستقیمی‌نداشت،وآنها ازاینکه‌کسی تاج‌وتخت‌را غصب‌کندوحشت داشتند. باجلوس‌جیمز اول سانسور دراین‌مورد برداشته‌شد (م).

اندوه‌را دمی رخصت دهید تا آموزگار من
در این تسلیم باشد. با اینهمه بخوبی چهرهای[۱] این مردان را
به‌خاطر می‌آورم. آیا اینان ازآن من نبودند؟
آیا زمانی فریاد «درود برشما» برای من نمی‌کشیدند؟
یهودا نیز با مسیح‌چنین کرد.[۲] اما مسیح از دوازده تن،
جز یك‌تن، همه‌را وفاداریافت؛ ومن از دوازده‌هزارتن،
هیچ.
خداوند پشت‌وپناه شهنشاه باد! هیچ‌کس نخواهدگفت
«آمین».
آیا من هم‌کشیشم وهم خادم‌کلیسا؟[۳] بسیارخوب، پس،
آمین.
خداوند پشت‌وپناه شهنشاه‌باد، گیرم که‌من‌شهریارنباشم؛
و با اینهمه اگر پروردگار مرا شاه می‌داند: آمین![۴]

---

۱. چهره‌ها: دراصل Favours آمده‌است‌که آنرا به‌معنی «چهره‌ها»،«اعمال دوستانه»،«صفات»، «مهربانی‌ها»تفسیر کرده‌اند. گریوله‌آنرا«خصوصیات» ترجمه‌کرده است، م.

۲: اشاره به‌درودگفتن وبوسه‌زدن یهودا بر مسیح، م. به‌انجیل متی ۲۶:۴۹ مراجعه‌کنید. ریچارد سوم، دو، ۱۳۲ نیز خودرا به‌عیسی تشبیه‌می‌کند(م).

۳. هم‌کشیشم وهم خادم‌کلیسا: Clerk (خادم کلیسا) روحانی معمولی‌ایست که پاسخ به‌دعاهای‌کشیش‌را درمراسم کلیسایی رهبری می‌کند (س وه).

۴. واگر چنین‌باشدکه من هنوز درنظر خداوند شاه باشم (ه)، ریچارد هنوز معتقد است‌که «درنظرخداوند» شاه‌است (ك).

برای انجام چه‌خدمتی بدینجا خوانده شده‌ام؟

یورك: به‌منظور انجام آن‌خدمت نیکخواهانه‌ات
که خستگی ازسلطنت ترا وادار به‌پیشنهادش کرد:
واگذاری حکومت و تاج و تختت
به‌هنری بالینبروك.

ریچارد: تاج‌را به‌من بدهید پسرعمو، تاج‌را بگیر:
دست من آنرا ازاینسو نگه می‌دارد
و دست تو آنرا از آنسو.
اینك، این تاج زرین چاهیست ژرف،[۱]
که دو دلو دارد، که‌یکی بدنبال دیگری پر می‌شود،[۲]
دلو خالی همواره در هوا رقصان
و آندیگر دراعماق، ناپدید، وآکنده از آب:[۳]
منم آن دلو فرورفتهٔ آکنده از اشك
که‌اندوهان‌خویش‌را می‌نوشم، وآنکه‌بالامی‌رودتویی.[۴]

---

۱. اینك ... ژرف: در اجرا اگرتاج میان بالینبروك وریچارد وارونه گرفته شود بسیار مؤثر است (پ).

۲. هنگامیکه دلو بالامی‌آید وبه‌سرچاه می‌رسد، دلوخالی پائین می‌رود وپر می‌شود (ر).

۳. مصرعهای ۷–۱۸۴: اینك... آب: تمثیل دلوهای بخت‌که سرنوشت‌نیك وبد انسان توسط‌آنها تعیین می‌شد ازقرون‌وسطی‌به‌بعد کاملاً متداول‌بوده است (ف).

۴. استعاره ریچارد درمورد خودش و بالینبروك به‌منزله دو دلو به‌استعاره‌ای که باغبان درسوم، چهار، ۹–۸۴ بکار می‌گیرد بی‌شباهت‌نیست، به‌مضمون سطحی‌بودن شخصیت‌او، «رقصان درهوا»، توجه‌کنید (م).

بالینبروك: می‌اندیشیدم که با کمال میل کناره می‌گیری.

ریچارد: از تاجم، آری، اما اندوهانم هماره از آن منند:
تو ازافتخاراتم وحکومتم می‌توانی برکنارم کرد،
اما نه‌از اندوهانم؛ من، هماره، شاه اینانم.[۱]

بالینبروك: بخشی از غمهایت را همراه با تاجت به‌من می‌بخشی.

ریچارد: با پاگرفتن غمهایت، غمهای مرا از من مگیر.
غم‌من از نابودی غمهای[۲] کهن مایه می‌گیرد،
و غم‌تو از بدست‌آوردن غصه‌های نو؛[۳]
همان غمهایی‌را که می‌بخشم، برغم بخشیدن، نزد خو
نگه می‌دارم:
آنان‌ملازم تاج‌وتختند، با اینهمه،همچنان،بامن‌می‌مانند.

بالینبروك: آیا سرآن داری‌که از تاج وتخت‌کناره بگیری؟

ریچارد: آری، نه؛ نه «آری»: زیرا باید هیچ‌شوم؛
وبا اینهمه نه «نه»: زیرا به‌تو تن درمی‌دهم.[۴]

---

۱. سطرهای ۳ـ۱۹۰ از تاجم ... اینانم: ریچارد بر تمایز میان شخصیت اجتماعی شاه وانسان عادی تأکید می‌کند (ك).

۲. غمها: کلمه‌مزبور در بیتهای ۷ـ۱۹۴ درچندین معنای متفاوت بکار رفته است: اندوهان، مسئوولیتها، هوشیاری یا مواظبت، نگرانی (س).

۳. غصه‌من ... نو: غم‌وغصه‌من از دست‌رفتن‌مسئوولیت‌دراثرسهل‌انگاریست؛ ونگرانی تو ازمسئوولیتهای جدید است (س‌وپ).

۴. آری،نه ... می‌دهم : بازی مسکت‌بار با «آری» و «من» (در نسخه‌های کهن بجای «آری»، «من» چاپ شده‌است). «آری‌ـنه، نه «آری»، زیرا اگر بگویم «آری» مرا به‌هیچ تقلیل می‌دهد، و با اینهمه نه «نه»، زیـرا ←

اینك بنگر که چه‌سان خودرا عریان و بی‌بهره می‌کنم:
این دیهیم‌گران‌را از سر برمی‌گیرم،
و این عصای سنگین را از دستم،
و غرور اقتدار شاهانه‌را ازقلبم؛
با اشکهای خویش روغن تدهینم‌را می‌شویم،
با دستهای خویش تاجم‌را می‌بخشم،
با دهان خود قداست مقام خودرا منکر می‌شوم،
با زبان‌خود تمامی سوگندهای بیعت[1]را فسخ می‌کنم
از هرگونه فر و شکوهی تبری می‌جویم؛
تمامی املاك، بهره‌های مالکانه، و درآمدهایم‌را واگذار می‌کنم،
قوانین، فرامین، ومقرراتم را لغو می‌کنم.
خداوندتمامی سوگندشکنی‌هایی که دربارهٔ من صورت گرفته است، ببخشاید!
خداوند تمامی بیعتهایی را که با تو شده است پا برجا دارد!

← باید تن دردهم. نخواهد گفت که با کناره‌گیری خود موافق است، اما نخواهدهم گفت که موافق نیست! (ك). Aye. هم به‌معنای «آری» است و هم به‌معنای «من» است (پ و آ).

۱. سوگندهای بیعت: سوگندهای بیعت اتباعم را (پ). درکلارندون : duty's rites آمده و مراعات مراسم و وظایفی که رعایا متعهد به‌انجام آن دربرابرسلطان می‌باشند، معنی شده‌است. درسایر نسخ daty's oaths آمده‌است، م.

خداوند مرا که هیچ ندارم، از هیچ‌رو تلخکام مکناد،
و ترا، که همه‌چیز را بدست آورده‌ای، ازهمه درشادکام کناد!
و عمر تو، نشسته برتخت ریچارد، طولانی باد،
و ریچارد هرچه‌زودتر درچاله‌ای درعمق خاك خفته‌باد!
ریچارد شاه‌پیشین، آرزو می‌کند که خداوند پشت‌وپناه شاه هنری باشد،
و بس سالیان سرشار از روزهای پرآفتاب نصیبش‌باد!
آیا بازهم کاری بجای مانده‌است که بایدم کرد؟

نورثامبرلند: (کاغذی‌را به‌او ارائه‌می‌دهد) دیگر هیچ، جز اینکه این اتهامات را،
این جنایات اسفبار را که شما و یارانتان،
برضد این کشور ومنافع[1] این‌سرزمین مرتکب شده‌اید، بخوانید.
تا با اقرار کردنتان، وجدان مردمان
دریابدکه سزاوار خلع شدن بوده‌اید.

ریچارد: آیا باید چنین کنم، و آیا باید بگشایم
کلاف حماقتهای درهم‌تنیده‌ام‌را؟نورثامبرلند مهربان![2]
آیا اگر خطاهای تو ثبت شده‌بود،
سرافکنده‌ات نمی‌کرد، که در جمعی اینسان انبوه،

---

۱. کشور ومنافع: نظم مستقر و پیشرفت (ك).
۲. مهربان: طنز آمیز، م.

به‌آوای بلند بخوانیشان؟ و اگر چنین می‌کردی،
قانونی شرورانه در آن می‌یافتی،
که خود خلع یك پادشاه
و شکستن ددمنشانه سوگندی مقدس‌را در برداشت،
که‌خود لکه‌ای‌بر آن نقش‌بسته ودر کتاب آسمانی‌تکفیر شده است[1]
آری، تمامی شما، که بی‌تأثر ایستاده‌اید و
نظاره می‌کنید که چگونه تیره‌بختیم شکنجه‌ام می‌دهد!
گرچه برخی ازشما، همچون پیلات[2] دستهای خود را می‌شوئید،
و به‌ظاهر دلسوزی نشان می‌دهید ـ با اینهمه، شماپیلاتها
در اینجا به‌صلیب جانگزایم می‌سپارید،
و آب‌گناهانتان را نتواند شست.

نورثامبرلند: سرورم، شتاب کنید، واین‌سطور را بخوانید.

ریچارد: چشمانم آکنده از اشك است، نتوانم دید.
و بااینهمه، آب شور چندان کورشان نمی‌کند
که نتوانند دسته‌ای از خائنان‌را دراینجا دید.
آری، اگر برخویشتن‌هم بنگرم

---

۱. درکتاب‌آسمانی تکفیر شده: باپرده‌اول، صحنه‌سه، ۲۰۲ مقایسه‌کنید (آ).
۲. چون پیلات: پیلات، سردار رومی، که پس‌از قتل‌مسیح دستهای خود را شست تاوانمود کندکه‌دراین‌قتل دخالتی نداشته‌است. م. بااینهمه‌خودرا بطورضمنی درپرده‌سوم، صحنه‌اول، ۶ـ۵، باپیلات‌مقایسه کرده‌است، (پ).

خود را خائنی خواهم یافت، همچون دیگران:[۱]
زیرا در اینجا رضایت قلبی خودرا
در عریان‌کردن جسم پرجلال شهریاری[۲] ابراز کرده‌ام؛
افتخار را خوار، وسلطان را بنده؛
شهریاری‌سرفراز را رعیت، ورعیت‌را فرمانروا کرده‌ام.

نورثامبرلند: سرورم ـ

ریچارد: نه سرور توام، ای مغرور ژاژخای،
و نه سرور هیچ‌کس دیگر. مرا نامی، لقبی و عنوانی نیست،
که نامی‌که به‌هنگام غسل تعمید به‌من داده شده‌بود
غصب شده‌است. آوخ از این روز ماتمبار
که من، پس‌از پشت‌سر گذاشتن زمستانهای بسیار،
اینك نمی‌دانم چه‌نامی برخود بگذارم![۳]

---

۱. بیان‌دیگری ازسیمای دوگانه پادشاه (ه).
۲. عریان‌کردن جسم‌شاه از نشانها و زینتهای خارجی (ه).
۳. سطرهای ۹ـ۲۵۵ اهمیت نام به منزله چیزی واقعی که نام مزبور برآن گذاشته شده درجای دیگر (پرده سوم، صحنه دوم، ۷ـ۸۵؛ پرده سوم، صحنه سوم، ۷ـ۱۳۶) نیز تأکید شده‌است. ریچارد بدون عنوان شاهی، اکنون هیچ است. (ه). در مورد سطرهای ۷ ـ ۲۵۶ تفسیرهای مختلفی بدست داده شده‌است: (۱) «اگر شاه‌ریچارد نیستم، پس‌هیچکس‌نیستم». (۲) «غاصب سلطنت‌را از او ـ که‌حق موروثیش‌بود ـ گرفته است، و هویت اورا نابودکرده است. اگر شاه نباشد پس‌چگونه‌می‌تواند ریچارد باشد. او مطرودی بی‌نام است». (۳) «نامی که به‌هنگام غسل‌تعمید به‌من داده شده بود، گرفته شده است». اشاره‌است به اینکه ریچارد پسر ـ

آوخ، ایکاش یك شاه مضحك‌برفی[۱] بودم،
تا دربرابر خورشید بالینبروك[۲]،
ذوب می‌شدم و بدل به‌قطره‌های آب[۳] می‌گشتم!
شاه مهربان، شاه بزرگ، و با اینهمه نه‌بسیار مهربان
اگر حرفم هنوز در انگلستان معتبر است
فرمان ده تا بیدرنگ آینه‌ای[۴] بدینجا آرند،
تا بتوانیم دیدکه چگونه‌است چهره‌ام،
اینك‌که ازجلال خویش تهی شده است.

بالینبروك: یکی ازشما برود و آینه‌ای بیاورد.

[یکی‌از ملازمان خارج می‌شود]

نورثامبرلند: تا آینه‌را می‌آورند، این‌کاغذرا بخوانید.

← «شاهزاده سیاه‌پوش» نبوده است. بلکه فرزند نامشروع یك‌کشیش اهل بوردو بوده‌است (این‌شایعه توسط دشمنان ریچارد جعل شده‌است)، (پ، آ، ك، س).

۱. شاهی‌که برای‌مضحکه وسرگرمی ازبرف ساخته می‌شود، م.

۲. خورشید بالینبروك: اکنون تصویر خورشید از ریچارد به‌بالینبروك منتقل می‌شود (پ).

۳. قطرهای آب: اشکها (پ)، بپرده سوم، صحنه سوم، ۷۰-۵۴ مراجعه کنید (ه).

۴. درباره مفهوم آینه سخنان‌زیادی گفته شده‌است: «این‌تمهید زائد است و تنها ترحم مارا نسبت به‌ریچارد کاهش‌می‌دهد» ــ بروك. «خلاصه شگفت‌آور وقتل اخلاقی تمامی آکسیون نمایشنامه» ــ رالی. به‌نظر مترجم‌این صحنه دارای ارزش سمبولیك بسیاراست ونشانگر یکی‌دیگر از مراحل تکامل شخصیت ریچارد، م.

ریچارد: ای‌دیو! تو پیش‌از آنکه‌بدوزخ رفته‌باشم، شکنجه‌ام‌میدهی.

بالینبروك: لرد نورثامبرلند، بیش‌ازاین پافشاری مکنید.

نورثامبرلند: آنوقت عوام ناخرسند خواهند بود.

ریچارد: خرسند خواهند بود: من بقدر کافی خواهم خواند،
آنگاه‌که براستی همان‌کتابی‌را بنگرم
که تمامی گناهانم در آن نوشته شده است؛ و آن کتاب
خود منم.

[ملازم با آینه‌ای وارد می‌شود]

آن آینه‌را به‌من ده؛ تادر آن بخوانم.[۱]

عجب! هنوزهیچ آژنگ‌ژرفی برچهره‌ام ننشسته‌است؟
اندوه، اینهمه ضربه براین چهره‌ی من فرود آورده، و
هیچ زخم عمیقی ببار نیاورده است؟
آه، ای آینه تملق‌گر، که همچـون طرفدارانم به‌هنگام
کامکاری، می‌فریبیم!

---

۱. آن آینه ... بخوانم: آینه مظهرغرور بوده‌است. غرور نخستین‌گناه‌کبیره و ریشه تمامی بدی‌هابوده‌است، وبدنبال خویش‌سرشکستگی وسقوط می‌آورده است،همچنین با پرده‌پنجم،صحنه‌پنجم،۸۸۰ مقایسه‌کنید (ه). ریچارد درآینه می‌نگرد تا «خودرا بخواند». ماهیت واقعی خویش‌را ببیند. نکته طنزآمیز اینکه، درمی‌یابدکه آزمون رنج واندوهی‌که تحمل‌کرده است (۹–۲۷۷) چندان درچهره‌اش آشکار نشده‌است. باخودآگاهی‌که‌کسب کرده‌است آینه‌را همچون درباریان متهم بدچاپلوسی میکند. شکستن‌آینه نشانه نفی‌غرور، و نابودکردن «من» خویش‌است (م).

آیا این چهره همان چهره‌ای است
که هر روز در زیر سقف قصر خویش، از ده‌هزار مرد
پذیرائی می‌کرد؟
آیا این چهره همان چهره‌ایست
که همچون خورشید، نظاره‌گران را ناگزیر از پلک‌زدن
می‌کرد؟
آیا این همان چهره‌ایست که پشتوانه آنهمه حماقتها بود
تا سرانجام توسط بالینبروك بی‌پشتوانه شد،
شکوهی شکننده در این چهره می‌درخشد،
این چهره به‌شکنندگی شکوه است.

[آینه را بزمین می‌کوبد]

زیرا، آنك! به‌صدها قطعه شکسته شد.[۱]
شاه ساکت، نکته اخلاقی این بازی را درنگر،
که چه‌زود اندوهم چهره‌ام‌را نابود کرده است.

بالینبروك: سایهٔ اندوهت سایهٔ چهره‌ات را
نابود کرده است.[۲]

---

۱. شکسپیر در «ریچارد دوم»، نیز، شکنندگی شیشه‌را همچون کیفیتی سمبولیك مورد اشاره قرار داده است، در یکی از نمایشنامه‌های دیگرش به «جوهر شیشه‌ای» انسان اشاره کرده است. (آ).

۲. یعنی «سایه [= تاریکی اندوه]ای که توسط اندوهت انداخته شده است، سایه [= تصویر غیرواقعی] چهره‌ات‌را نابود کرده است». بالینبروك با سایه‌بازی میکند، ومتذکر می‌شود که در ریچارد فقط چیزی غیرواقعی ـ انعکاس چهره‌اش در آینه ـ را نابود کرده است. استفاده از سایه به‌معنای چیزی غیرواقعی در اکثر نمایشنامه‌های شکسپیر دیده می‌شود. (آ).

ریچارد: دیگرباره بازگوی، سایه اندوهم؟
آه! شگفتا ! ـ کاملاً درست است، انـدوهم یکسره در درون نهفته است
و این شیوه‌های برونی زاری کردن
تنها سایه‌های اندوهی پنهانند
که‌خموشانه دراندرون روحی شکنجه‌شده درغلیانست.
جوهر درآنجا نهفته‌است.[1] ومن ترا سپاسگزارم،شاها،
از برای‌کرم عظیمت،که نه تنها سببی برای مویه کردن
بمن می‌بخشی، بل شیوه زاری‌کردن برمسبب را
نیز، بمن می‌آموزی. مرحمتی دیگر را استدعا خواهم کرد:
وسپس خواهم رفت، و دیگر زحمتت نخواهم داد.
آیا ازآن برخوردار خواهم شد؟

بالینبروك: آنرا برزبان بیاور، پسرعموی جمیل.

ریچارد: پسرعموی جمیل! من بزرگتراز یك‌شاهم،
زیرا آنگاه که شاه بودم،

---

۱. سطرهای ۹ـ۲۹۴: ریچارد تعارض‌محبوب شکسپیر میان سایه‌وجوهررا، که بالینبروك بطورضمنی متذکر شده بود، بسط می‌دهـد، ودرسطر ۲۹۷ عمداً معنی‌موردنظر بالینبروك درمورد سایه را تغییر می‌دهد: «سایه [= تاریکی] انداخته شده‌توسط اندوهم؟ عجب! کاملا درست‌است؛ اندوهم‌ـ این‌شیوه‌های‌برونی زاری‌کردن ـ صرفاًسایه‌های [= تصاویرغیرواقعی] اندوه درونی‌اند...» ریچارد برواقعی‌بودن اندوهش درقیاس‌باغیرواقعی بودن تصویر درون‌آینه، تأکید میکند (آ).

مداهنه‌گرانم تنها رعایا بودند؛ و اینك که یك رعیتم،
در اینجا شاهی مرا مداهنه‌گر شده است.
من که چنین بزرگم، هیچ‌حاجتی به‌تقاضا ندارم.

بالینبروك: با اینهمه، درخواست کن.

ریچارد: و آیا درخواستم اجابت خواهد شد؟

بالینبروك: اجابت خواهد شد.

ریچارد: پس اجازتم‌ده بروم.

بالینبروك: به کجا؟

ریچارد: به‌هرجا که‌باشد، به‌گونه‌ای که ازدیدگان‌شما بدور باشم.

بالینبروك: یکی ازشما برود و اورا به‌برج ببرد.

ریچارد: آه، بسیار خوب! ببرید! همگیتان برنده[1] هستید،
چرا که با سقوط شاهی برحق، اینسان به‌چالاکی اوج
می‌گیرید.

[ریچارد و محافظش خارج می‌شوند]

بالینبروك: دوشنبه آینده‌را رسماً روز تاجگذاریمان
اعلام می‌کنیم. سروران، خودرا آماده کنید.

(همه خارج می‌شوند، مگر اسقف اعظم کارلایل.
دئیس دیر وسمینیستر، و آومرل)

---

۱. برنده: = دزد(ك). دراصل «انتقال‌دادن» درزبان عامیانه انگلیسی به‌معنی «دزدیدن» هم‌هست. وریچارد با بازی بااین دومعنا می‌گویدکه آنهاهمه دزدند زیرا برای ارتقاء مقام خویش درجریان خلع پادشاهی برحق از ازفرصت سودجسته‌اند (م).

رئیس‌دیر: نمایش محنت‌باری که در اینجا شاهد بودیم!

کارلایل: محنتها هنوز در پیشند. کودکانی که هنوز زاده نشده‌اند
این‌روز را همچون خاری گزنده خواهند یافت.

آومرل: ای روحانیان قدسی‌مآب، آیا هیچ نقشه‌ای
برای زدودن این لکه شوم از دامان این کشور نیست؟

رئیس‌دیر: سرورم،
پیش‌از آنکه اندیشه‌ام‌را به‌فراغ‌خاطر بازگویم،
باید به‌کتاب‌مقدس سوگند یادکنید
که نه‌تنها مقاصدم‌را پنهان دارید
بل هر آن تدبیری‌را که اندیشیده‌ام، نیز، اجرا نمائید.
می‌بینم که جبینتان آکنده از نارضایی است،
قلبتان از اندوه، وچشمانتان از سرشك؛
شام‌را نزد من آئید: نقشه‌ای خواهیم چید
که روزی شادمانه‌را نشان همه‌مان دهد.

[خارج می‌شوند]

* این صحنه اوج نمایشنامه است؛ و با اینهمه بجای اینکه از یك وضعیت مؤثر تشکیل شده باشد از تعدادی وقایع هیجان‌انگیز تشکیل می‌شود؛ زیرا ریچارد درواقع دیگر شاه نیست. نزاع برسر مرگ لنکستر مجرم بودن ریچارد را بیادمان می‌آورد، ودرعین‌حال یاغی‌گری اشراف وقدرت بالینبروك‌را به‌نمایش‌می‌گذارد. اعتراض کارلایل یادآور پافشاری مخالفین است و به‌همانسان که وفاداری شجاعانه‌همواره برانسان تأثیر می‌گذارد، مارا تحت‌تأثیر قرار میدهد؛ پیشگویی او تماشاچیان‌رامتأثر خواهد کرد، زیرا میدانند که این پیشگوئیها جامه‌عمل پوشیده است. مؤثربودن صحنه‌بـرکناری کاملا بستگی به‌هنرمندی بازیکنان دارد. اگروسیعتر بدان‌بنگریم، این صحنه همانند زندگی است‌که خود به‌اصلاح اشتباهات خویش برمی‌خیزد؛ قدرت‌شاعر وهنرمند، به‌تنهایی برای دراختیارداشتن تاج‌وتخت کافی نیست؛ وبرطرف‌کردن موانع استقرار حکومتی‌عادلانه توسط قدرت ترسناك بالینبروك منظره‌ای‌متأثرکننده ودردناك‌است، زیرابنحوی صورت‌گرفته است‌که گویی زندگی چیزی زیباودلپذیر را درهم‌شکسته واز سرراه خود برداشته‌است. رنجهای عاطفی‌ریچارد، اشارات‌او به‌خائنان، به‌یهودا، به‌پیلات و به‌مسیح همراه باپیشگوئیهای کارلایل عظمت برکناری ریچارد را بازگو میکند (کوه).

پرده پنجم

صحنه اول ـ [لندن ـ خیابانی که به‌برج منتهی می‌شود]

ملکه همراه با چندتن از ملازمانش وارد می‌شوند

ملکه: شاه از این راه خواهد گذشت؛
این‌راهیست که‌به‌برج‌شوم‌ژولیوس‌سزار[1] منتهی‌می‌شود،
و آغوش سنگیش زندانی‌است‌که بالینبروك مغرور
برای سرور محکومم معین‌کرده است.
اگر این سرزمینی یاغی هنوز مجال آرمیدن
به‌ملکه پادشاهی برحق می‌دهد، بیائید دراینجابیاسائیم.

ریچارد ومحافظانش وارد می‌شوند

اما، آرام! بنگرید، یا بهتراست ننگرید،
گل سرخ زیبای[2] پژمرده‌ام را ـ اما نه، چشم بگشائید،
نظاره کنید،

---

۱. ازقدیم شایع‌بودکه برج لندن‌را ژولیوس‌سزار ساخته‌است. (پ).
۱. ریچارد بسیار زیبا بوده‌است (ه) به‌هنری چهارم ـ بخش‌اول، یکم،سه، ۱۷۵ که ریچارد «آن گل سرخ زیبای دلپذیر» خوانده می‌شود ـ مراجعه کنید (ك).

که ای‌بسا از دلسوختن بگدازید و به‌شبنم بدل شوید،[۱]
و با اشکهای عشقی راستین‌شستشویش دهید وباردیگر
شادابش کنید.
(به‌ریچارد) و تو، ای بازمانده پی‌های ویران تروای
باستان[۲]
تو ای نقشه افتخار،[۳] ای‌گور شاه ریچارد،
و نه‌خود شاه‌ریچارد! تو ای زیباترین میهمانخانه،
از چه‌رو اندوه ستمگر می‌بایست درتو مسکن‌گزیند،
درحالی‌که پیروزی مهمان نوانخانه[۴] شده‌است؟

ریچارد: ای بانوی زیبا؛ به‌اندوه میپوند، چنین مکن
تا مرگ‌مرا بس‌نابهنگام نکنی. بیاموز، ای‌عزیز جانم،
تا جلال پیشینمان‌را همچون رؤیایی شادمانه بیانگاری،
که ازآن بیدار شده‌ایم تا سرانجام
حقیقت حالمان‌را دریابیم. ای محبوبم،
من برادر سوگندخورده[۵] سرنوشتی محنت‌بارم،
و من واو تا هنگام مرگ متحد خـواهیم ماند. شتابان

---

۱. منظور خود ایزابل است (آ).
۲. ایزابل، اکنون ریچارد را به‌خرابه‌های تروا در قیاس باشهری در اوج عظمتش تشبیه میکند، (آ) یعنی، شکوه ویران (ك).
۳. نقشه افتخار: تصویر شکوه پیشین (پ).
۴. نوانخانه: یعنی، بالینبروك (پ).
۵. برادر سوگندخورده: اشاره‌به‌رسم سلحشوری‌که‌شهـواران سوگندمیخورند تا درغم وشادی‌هم شریك‌باشند (س).

به‌فرانسه برو
و در دیری کنج‌عزلتی بجوی،[۱]
زندگی قدسیانه‌مان می‌بایست تاج دنیای نوین[۲] را فرا-
چنگ آرد،
که ساعات نامقدسمان دراینجا، بربادش داده‌است.

ملکه: آوخ! آیا جسم وفکر ریچارد من، هردو
دگرگونه وضعیف شده است؟ آیا بالینبروك
ترا ازعقل‌هم خلع‌کرده است؟ آیا در قلبت جای داشته
است؟
شیر درحال مرگ، چنگالش‌را برمی‌کشد
و اگر چیزی دیگررا نتواند، دست‌کم خاك را،
از خشم مغلوب‌شدن، زخم‌می‌زند. وتو همچون‌کودکان
دبستانی
تنبیه‌را صبورانه می‌پذیری، ترکه‌را می‌بوسی
و بافروتنی حقیرانه‌ای قهروتخفیف‌را مداهنه می‌گویی،
تو، شیر![۳] تو، شاه جانوران!

ریچارد: براستی که شاه جانوران![۴] اگر جز جانور می‌بودند

---

۱. کناره‌گیری وتوبه بیش‌از مقاومت برای‌ریچارد شاعر دلپذیر است (ك).
۲. دنیای نوین: بهشت (هـ، پ).
۳. شیر: باطنزی دردناك، کلمات ریچاردرا دراول، یك، ۱۷۴ بخاطر می-
آورد: «شیرها ببرهارا رام میکنند» (ك).
۴. جانوران: ریچارد رعایای‌خودراکدشورش‌کرده‌اند «جانور» می‌نامد،م.

هنوز هم شاه شادکام انسانها می‌بودم!
و تو که زمانی شهبانوی عزیز ما بودی، خودرا برای
عزیمت به‌فرانسه آماده کن.
چنین بیانگار که من مرده‌ام، و تو درهمین جا،
گویی که دربستر مرگم، آخرین‌وداع‌رابامن می‌گویی!
درشبهای ملال‌آور[۱] زمستان، باآدمهای مهربان قدیمی،
درکنار آتش بنشین، و بگذار قصه‌های اعصار محنت‌
باری را،
که دیریست سپری شده، برایت بازگو کنند؛
و پیش‌از آنکه شب‌بخیر بگویی، در پاسخ حکایت‌های
اندوهبارشان
سرگذشت سوزناك مرا بازگو کن.
و شنوندگان را گریان به‌بسترهایشان بفرست؛
زیرا، نیمسوزهای بی‌جان هم
با لحن‌غمناك و تکان‌دهنده‌ات همنوا خواهند شد،
و ازسرترحم آتش خودرا باگریه‌خاموش خواهندکرد،
و برخی باخاکستر، وبعضی با ذغال سیاه
خلع شهریاری برحق‌را ماتم خواهند گرفت.[۲]

نورثامبرلند وارد می‌شود

---

۱. ملال‌آور: هوگو وگریوالد آنرا «طولانی» ترجمه کرده‌اند، م.
۲. مصرعهای ۵۰ـ۵۳: دکتر جانسون گفته است که بهتر بود شاعر بیت‌های احساساتی و کودکانه خودرا درباره نیمسوزها حذف میکرد (س).

نورثامبرلند: سرورم، رأی بالینبروك تغییر کرد؛
باید به‌پمفرت[۱] بروید، نه به‌برج.
و برای شمانیز، خاتون، دستورهایی داده شده‌است:
باید، باشتاب هرچه‌بیشتر، به‌فرانسه بروید.

ریچارد: نورثامبرلند، تو نردبانی هستی که باآن
بالینبروك بلندپرواز به‌تخت من عروج می‌کند،
اما پیش‌ازآنکه زمان، ازگذشت ساعات بسیار، پیرشود
این جنایت موحش، این‌دملهای چرکین سربازخواهند کرد
و فساد خود را بیرون خواهند ریخت:[۲] و تو خواهی اندیشید
که‌حتی اگراوکشوررا تقسیم‌کند، ونیمی‌را به‌توبخشد،
در ازاء کمك به‌او برای دست‌یافتن برتمامی آن، چقدر ناچیزیست:
و او خواهد اندیشید که تو،
که راه روی‌کار آوردن شاهان غیرقانونی‌را می‌دانی،
به‌کمترین بهانه، راهی دگر برای سرنگون‌کردنش
از تخت غصب‌شده خواهی یافت.
دوستی دوتن بدسگال بدل به‌ترس می‌شود،

---

۱. پمفرت Pomfret یونتفراکت. واقع در یورکشایر (پ).
۲. مصرعهای ۹–۱۵: این مصرعها در نمایشنامه «هنری چهارم، بخش دوم»، توسط شاه‌هنری بخاطر آورده می‌شود (ب).

و این ترس به‌نفرت، ونفرت این یا آن یا هردو را
به‌کام فاجعه یا مرگ سزاوار می‌کشاند.

نورثامبرلند: گناهم به‌گردن خودم، وبه‌همین‌جا ختمش کنیم.
خداحافظی کنیم وجدا شویم، زیرا باید هم‌اینك رهسپار شوید.

ریچارد: طلاقی دوگانه! ای تبهکاران، شما برهم می‌زنید
پیوندی دوگانه‌را ــ میان من ودیهیمم،
و بدنبال‌آن میان من وهمسرم.
(به ملکه) بگذار بـا بوسه‌ای بشکنم سوگندی را که پیوندمان می‌داد،
اما نه،که خود بوسه‌ای مهر آن بوده‌است.[1]
جدا شویم، نورثامبرلند: من به‌سوی شمال،
که سرمای سوزان و بیماری گریبانگیر آنست،
همسرم به‌سوی فرانسه،که از آنجا باکوکبه وتشریفات،
همچون بهار دلنشین، بدینجا آمد؛
و اینك چون‌روزقدیسان، کوته‌ترین‌روز[2]، بازمی‌گردد.

ملکه: آیا باید همدیگررا ترك‌گوئیم؟ باید جدا شویم؟

ریچارد: آری، دست می‌باید از دست جدا شود، دلدار من، و
قلب از قلب.

---

۱. بگذار ... بوده است : یعنی، بگذار وداع گویم بـا بوسه‌ای که سوگند ازدواجمان‌را باطل‌خواهدکرد، بااینهمه چنین‌نتواندبودکه خودبابوسه‌ای مهر زده شده است (ه).

۲. روز قدیسان: اول‌نوامبر، کوتاهترین روز سال (س).

ملکه: (به نورثامبرلند) هردوی مارا تبعید کنید، و شاه را با من بفرستید.

نورثامبرلند: این کاری نیکوکارانه خواهد بود، اما سیاستمدارانه نخواهد بود.

ملکه: پس مرانیز بگذارید بدانجا روم که او می‌رود.

ریچارد: بدینسان دونگونبخت، گریان هردو یك لابه‌دارند.
تو برای‌من درفرانسه‌اشك‌بیفشان، من برای‌تو دراینجا؛
بس دور بودن به که نزدیك هم لیك همواره محروم از عیش دیدار.
برو، وگامهایت را باآه بشمار، من‌نیز گامهایم‌را با ناله خواهم شمرد.

ملکه: بدینسان طولانی‌ترین راه طولانی‌ترین ناله‌هارا به‌همراه دارد.

ریچارد: من درهرگام دوبار خواهم نالید، چراکه راهم کوتاه‌تر است.
و راه را بادلی گرانبار درازتر خواهم کرد.
بیا، بیا، تا از اظهار عشق به‌اندوه‌کوتاه آییم،
زیرا، آنگاه‌که با او ازدواج‌کنی، بس‌دیرپا است:
بوسه‌ای دهانمان را می‌بندد و ما بی‌هیچ سخنی وداع می‌گوئیم.

[همدیگر را می‌بوسند]

بدینسان قلبم‌را می‌دهم، وقلبت‌را می‌ستانم.

ملکه: نه قلبم‌را به‌من باز ده،[۱] زیرا سزاوار نیست
که نگهدار قلبت‌شوم تا به‌قتلش رسانم.[۲]

[همدیگر را مجدداً می‌بوسند]

بدینسان، اینك قلب خویش‌را بازیافتم، اکنون برو
تا آنرا باناله‌ای بتوانم کشت.

ریچارد: محنت‌را بااین درنگ ابلهانه خیره‌سر می‌کنیم.
باردیگر، بدرود... بازگفتن ناگفته‌هارا به‌اندوه‌بسپاریم.

[خارج می‌شوند]

---

۱. بابوسه‌ای قلب خودم را بمن بازده (پ).
۲. زیرا با اندوهم قلبت‌را خواهم‌کشت (ه وپ).

* این‌صحنه همچنان جلب همدردی تماشاچی نسبت به ریچارد و ملکه‌اش را مـدنظر دارد. دلسختی نورثامبرلند مورد تأکید قرار می‌گیرد و خیانت بعدیش پیش‌بینی می‌شود. این امر، فضیلت ریچارد را بـازهم برجسته‌ترمیکند. ملکه ازاستعدادشاعرانه ریچارد بخوبی برخورداراست، وتماشای ایندو، که‌همچون پروانه‌هایی. درمیان عواطف واحساسات لطیف پروازمیکنند جالب. روح‌ریچارد، دربرخی جاها«عمیق»تر ازهرجای‌دیگری درنمایش، «لمس شده‌است»، (ك وه).

صحنه دو

[در قصر دوك يورك]

دوك و دوشس يورك وارد می‌شوند.

دوشس: سرورم، آنگه که اشك روایتتان‌را
درباره آمدن دوبرادرزاده‌مان[1] به‌لندن گسیخت،
گفتید که مابقی‌را تعریف خواهید کرد.

دوك: به‌کجا رسیده بودم؟

دوشس: سرورم، به‌آن‌لحظه غمناکی که‌دستهای بدکنش‌وحشی،
ازفراز پنجره‌ها،خاك‌وزباله برسرشاه‌ریچاردمی‌ریختند.

يورك: آنگاه، همانسان که گفتمت، دوك، بالینبروك بزرگ،
براسبی آتشین‌خوی[1] وپرجنب وجوش سوار بود،
که‌گویی سوار بلندپرواز خودرا می‌شناخت،
با گامهایی آهسته اما پروقار ره می‌پیمود،

---

۱. یعنی، ریچارد و بالینبروك (ك).

۲. اسبی آتشین‌خوی: اسب شخصی شاه‌ریچارد، باربری، بوده‌است. رفتار سرکشانه اسب و آگاهیش از جاه‌طلبی‌های بالینبروك، رابطه‌ای پرمعنا را میرساند. آتش، بالطبع، سرکش‌است ومیل به‌صعود دارد، (ه).

و درهمانحال ازتمامی دهانها این فریاد برمی‌آمد: «خدا پشت وپناهت، بالینبروك!»

گویی تمام پنجره‌ها سخن می‌گفتند،
انبوهی از جوانان وپیران ازفراز پنجره‌ها
نگاه حریصانه‌شان‌را برچهرداش دوخته بودند،
و تمامی دیوارها، مزین به‌پرده‌های منقشی بودکه‌برآنها نوشته شده بود:
«مسیح نگهدارت، خوش‌آمدی، بالینبروك!»[1]
و در همان‌حال او، ازاین‌سو به‌آن‌سو می‌چرخید،
و سرعریانش‌راپائین‌تراز سراسب مغرورش‌خم‌می‌کرد،
و به‌آنان چنین می‌گفت: «سپاسگزارم، هم‌میهنان!»[2]
و، درتمامی طول‌راه، پیوسته چنین می‌کرد.

دوشس: آوخ! ریچاردبینوا! ودراین اثنااوچگونه‌اسب‌می‌راند؟

یورك: آنسان که در تماشاخانه، آنگاه که بازیگری محبوب صحنه‌را ترك می‌گوید،

---

۱. «پنجره‌ها چنان پراز آدمهابودکه گویی زنده‌بودند، ودیوارها چنان‌پراز دیوارکوبهای شعار نویسی شده بودند که گویی فریاد می‌زدند «خوش آمدی» (ك).

در دوره الیزابت درخانه‌ها پارچه‌های‌منقشی آویزان میکردند، وروی‌آن مانند نقاشی‌های متحرك کنونی، سلسله تصاویری بود که در کنار هریك جمله‌ای‌که ازدهان تصویر خارج می‌شد، نوشته شده‌بود، (پ).

۲. بااول، چهار، ۳۶ـ۲۴ مقایسه کنید (ك).

تماشاچیان، بی‌هیچ رغبتی،
بازیگری را که پس‌ازاو وارد می‌شود می‌نگرند،
و درازگوئیش را ملال‌آورمی‌یابند
چشمان مردمان، با تحقیری دوچندان، به‌ریچارد دوخته
شده بود؛
هیچ‌کس فریاد «خدا پشت‌وپناهش‌باد»! سرنداد.
هیچ زبانی شادمانه ورودش به‌وطن‌را خوش‌آمدنگفت.
بل خاك برسرمقدسش[1] ریختند؛
و او، درحالی‌که چهرداش همچنان میان اشك و لبخند
درنوسان بود
که خود نشانه اندوه وصبر او بودند،
خاکهارا با اندوهی آنچنان نجیبانه می‌زدود،
که اگرخداوند، ازبرای هدفی‌بزرگ، قلبهای‌مردمان‌را
پولادین نکرده بود؛ این قلبها ناگزیر می‌گداختند،
و توحش‌را خود براو دل می‌سوخت.
اما آسمان را در این رویدادها دستی است،
و ما، ارادهٔ متعالش‌را باآرامشی رضایتمندانه‌گردن می‌-
گزاریم.[2]
ما اینك رعایای سوگندخوردهٔ بالینبروکیم،

---

۱. مقدس: باسطرهای ۴۰–۳۷ مقایسه‌کنید. درك مبنای منطقی وفاداری یا بی‌وفایی برای یورك ضروری به‌نظر نمیرسد (ك).
۲. الهام‌گرفته شده از دانته‌الگیری (ك).

و من همواره شوکت وفرمانروائیش را می‌پذیرم.

آومرل وارد می‌شود

دوشس: پسرم، آومرل، می‌آید.

یورك: زمانی آومرل بود؛ اما این عنوان را
به‌خاطر هواداریش از ریچارد از دست داد.
بانو، اینك اورا باید راتلند[1] بنامید.
من نزد پارلمان برای وفاداری و اخلاص بی‌خدشه‌اش
نسبت به‌شاه جدید، ضمانت سپرده‌ام.

دوشس: خوش‌آمدی پسرم. بنفشه‌هایی که اینك
دامن سبز این‌نوبهار را آذین بسته‌اند کیانند؟[2]

آومرل: بانو، من نمی‌دانم، وذره‌ای‌هم بدان اهمیت نمی‌دهم،
خـدا داناست که سخت خرسندم کـه در زمره آنان
نیستم.

یورك: بسیار خوب، دراین نوبهار به‌قاعده سلوك کن،
ورنه پیش‌از آنکه به‌گل بنشینی خواهندت درود.
از آکسفورد چه‌خبر؟ آن آتش‌بازیها ونمایشها برگزار
خواهند شد؟

---

۱. راتلند: حذف‌عنوان‌دوکی آومرل به‌علت این‌بوده‌است‌که او دوك‌لنکستر رادرآخرین‌پارلمان متهم کرده‌است (چهارم، یك، ۷ به‌بعدرا ببینید)، (آ).

۲. بنفشه‌هایی که ... کیانند: «مقربان و افراد محبوب شاه جدید چه‌کسانی هستند؟» (ك).

آومرل: سرورم، تا آنجا که من می‌دانم، آری.

یورك: گمان می‌کنم که توهم بدانجا خواهی رفت.

آومرل: اگر خدا بخواهد، آری.

یورك: آن چه‌مهریست[۱] که از پهلویت آویزانست؟
آری، رنگ‌پریده می‌نمایی؟ بگذار آن نوشته‌را ببینم.

آومرل: سرورم، چیزی نیست.

یورك: پس مهم نیست که کسی آنرا ببیند.
خوشنود خواهم شد اگر بگذاری به‌بینمش.

آومرل: از عالیجناب استدعا دارم معذورم دارند؛
چیزی کم اهمیت است،
که به‌دلائلی مایلم دیده نشود.

یورك: و من به‌دلائلی، قربان، میل‌دارم آنرا ببینم.
می‌ترسم، می‌ترسم —

دوشس: ازچه باید بترسید،
جز سفته‌ای که امضاکرده است تا جامه‌ای فاخر
برای روز جشن فراهم آورد، چیزی‌نیست.

یورك: سفته‌ای برعهده خودش؟[۲] به‌سفته‌ای که برعهده خودش باشد
چه‌نیازی دارد؟ زن، تو نادانی.

---

۱. مهر پرنواری چرمی که از زیرسند آویزان بود، زده‌می‌شد، (س).
۲. سفته‌ای برعهده خودش: یورك اعتراض میکند که سفته باید نزد وام‌دهنده باشد، نه‌نزد آومرل، (پ).

پسر، بگذار نوشته‌را ببینم!

آومرل: تمنا دارم، معذورم فرمائید؛ نمی‌توانم آنرا نشان دهم.

یورک: به‌دیدن آن‌اکتفا خواهم کرد؛می‌گویم، بگذار آنرا ببینم.

[نوشته‌را ازجیب آومرل بیرون‌می‌کشد وآنرا میخواند]

خیانت،خیانتی‌تبه‌کارانه! ای‌رذل! ای‌خائن! ای‌بدبخت!

دوشس: سرورم، موضوع چیست؟

یورک: آهای! کسی درخانه نیست؟

[خدمتگزاری وارد می‌شود]

اسبم را زین کنید!

خداوندا! چه‌خیانتی!

دوشس: چرا، مگر چه‌افتاده است، سرورم؟

یورک: می‌گویم، چکمه‌هایم‌را بیاورید! اسبم‌را زین کنید!

[خدمتگزار خارج می‌شود]

اکنون قسم به‌شرافتم، سوگند به‌جانم،

این فرومایه راگزارش می‌دهم.

دوشس: موضوع چیست؟

یورک: خاموش، زن نادان!

دوشس: سکوت نخواهم‌کرد، موضوع چیست،آومرل؟

آومرل: آرام باشید، مادر نازنین... چیزی بیش‌از این نیست که با زندگیم باید پاسخگو شوم.

دوشس: با زندگیت!

یورک: چکمه‌هایم‌را بیاورید: باید نزد شاه بروم.

خدمتگزاری با چکمه‌هایش وارد می‌شود

دوشس: اورا بزن، آومرل. پسرك بیچاره، بهت‌زده شده‌ای![1]
(به‌خدمتگزار) دورشو، پست‌فطرت! دیگرهیچگاه برابر
چشم من‌میا.

یورک: می‌گویم چکمه‌هایم‌را به‌من‌بده.

دوشس: آه! چه‌می‌خواهی بکنی، یورك؟
نمی‌خواهی خطای فرزندت را پنهان داری؟
آیا ما پسردیگری‌هم داریم؟ ویا احتمال می‌رود که‌داشته
باشیم؟
آیا باروریم را زمان یکسره نخشکانده است؟
آیا برآنی که فرزند زیبایم‌را درپیری ازمن بربایی،
و مرا ازنام فرخنده «مادر» محروم کنی؟
آیا او همانند تونیست؟ ازآن تو نیست؟

یورک: ای زن دیوانه،
آیا برآنی که توطئه‌ای اینسان سیاهکارانه را پنهان کنی؟
ده، دوازده‌تن ازآنان به‌کتاب مقدس سوگندخورده‌اند،
و متقابلاً[2] به‌یکدیگر امضا داده‌اند،

---

۱. دوشس فکرمیکندکه آومرل مبهوت‌تر ازآنست‌که نوکررا بزند تا مانع اجرای فرمان یورك شود، (آ).

۲. متقابلاً به‌همدیگر امضادادهاند (تاهرکدام سندی ازسوگند همدیگرداشته باشند)، (پ).

تا شاه‌را در آکسفورد به‌قتل رسانند.

دوشس: او بدانجا نخواهد رفت؛
ما اورا در اینجا نگه خواهیم داشت. آنوقت چه‌ربطی
به‌او خواهد داشت؟

یورک: دورشو، زن ابله! اگر صدبار هم پسرم بود،
بازهم‌اورا افشا می‌کردم.

دوشس: اگر آنسان‌که من نالیده‌ام
تو هم برایش نالیده بودی، دلرحم‌تر بودی.
اما اینك کنه‌ضمیرت را می‌دانم: تو سوءظن داری
که من به‌بسترت بی‌وفا بوده‌ام،
و او زنازاده است، نه فرزندت.

یورک: از سرراهم دورشو، زن سرکش!

[خارج می‌شود]

دوشس: در پی‌اش برو، آومرل: یکی از اسبهایش را برنشین،
مهمیز بزن،بشتاب، وپیش‌از او خودرابه‌نزدشاه برسان،
و پیش‌از آنکه برتو اتهام زند، عفو خویش را تمناکن.
من نیز بیدرنگ خواهم آمد ــ و باوجود پیر بودنم،
یقین دارم‌که با همان شتاب یورك خواهم تاخت؛
و تا بالینبروك عفوت نکند،
ازخاك برنخواهم خاست. بشتاب! برو!

[خارج می‌شوند]

* این صحنه هم جبروت و هم محبوبیت بالینبروك را به‌نمایش می‌گذارد، ودرعین حال تفاوت میان‌ریچارد وبالینبروك‌غاصب‌را حتی‌درجزئیات‌برخورد مردم باآنان شرح‌می‌دهد. یورك این وضعیت‌را خواست خداوند می‌داند، اما وفاداریش دراثرکشف‌شدن توطئه آومرل در بوته امتحان قرار می‌گیرد واو هم مصممانه عمل می‌کند. توطئه مزبور به‌سرنوشت ریچارد قطعیت بازهم ببشتری می‌بخشد (ك وه).

صحنه سه

[قلعه ویندسور]

بالینبروک، پرسی، وسایر لردها وارد می‌شوند

بالینبروک: آیا کسی می‌تواند از پسر بی‌بند و بارم خبری به‌من بازدهد[1]؟
سه‌ماه تمام از آخرین باری که اورا دیده‌ام گذشته‌است.
اگر درمعرض بلایی[2] باشم، این بلا هم اوست.
سروران، ازخدا تمنا دارم که کسی بتواند اورا بیابد!
درلندن، در میخانه‌ها جست‌وجو کنید،
زیرا می‌گویند، همراه دوستان ناباب وهرزه‌اش
هرروز به‌آن‌میخانه‌ها سرمی‌زند؛
و آنچنان، که می‌گویند، آنهاحتی‌در کوچه‌های باریک‌ره می‌بندند،
نگهبانان مارا می‌زنند، ورهگذران‌را لخت‌می‌کنند،
و او، که پسرکی بی‌بندوبار و زنباره است،
به‌قید شرف خود را موظف می‌داند

---

۱. پسر: پرنس‌هال، که بعدها هنری‌پنجم شد، (پ). بی‌بند وبار؛ در اصل به معنی:(۱) ولخرج. (۲) هرزه (ه).

۲. ملا: بالینبروک دراندیشه پیش‌گوئیهای کارلایل و ریچارد است، (س).

که از دارودسته‌ای اینسان هرزه پشتیبانی کند.

پرسی: سرورم، شاهزاده را دوروز قبل دیدم،
و از جشنهایی که قرار است در آکسفورد برپاشود[1]، بااو
سخن گفتم.

بالینبروک: و آن پهلوان[2] چه گفت؟

پرسی: پاسخش این‌بود، که به‌روسپی‌خانه‌ها خواهد رفت،
و از معمولی‌ترین موجودات دستکشی خواهد ربود،
و آنرا، همچون نشانه لطفی، به‌دست خواهدکرد؛[3]
و باآن، قوی‌ترین حریفانرا اززین بزیر خواهدکشید.

بالینبروک: همان اندازه که هرزه است بی‌پرواست! با اینهمه،
من‌ازخلال این هردونقص‌بارقهٔ امیدهای بهتررا می‌بینم،
که سنین بالاتر آنرا ببار خواهد نشاند.
اما کیست که بدینجا می‌آید؟

آومرل، مبهوت، وارد می‌شود.

آومرل: شاه کجاست؟

بالینبروک: عموزاده‌مان، باآن حالت مبهوتش، چه‌می‌خواهد؟

---

۱. مصرعهای ۱۲ـ۵: این‌اشارات، درنمایشنامه «هنری‌چهارم ـ بخش اول» به‌تفصیل آمده‌است. م.

۲. پهلوان: طنز آمیز.

۳. درمسابقه‌ها، شهسواران گاهی یادگاری یک‌بانورا باخود بدهمراه‌داشتند. باشکست‌دادن تمامی‌حریفان‌مدعی‌می‌شدند که این‌بانو زیباترین و پاکدامن‌ترین زن درمیان حاضران‌است (ه).

آومرل: خداوند نگهدار شهریار باشد؛ از اعلیحضرت استدعا دارم
که دمی با آنجناب به‌تنهایی مذاکره کنم.

بالینبروک: خارج شوید و مارا در اینجا تنها بگذارید.

[پرسی ولردها خارج می‌شوند]

اینك، پسرعمویمان از چه‌چیز برآشفته است؟

آومرل: (در برابر بالینبروک زانو می‌زند) زانوانم تا ابد به زمین چسبیده باد
و زبانم به‌سقف دهانم،
اگر پیش‌از عفوشدن برخیزم یا سخن بگویم.

بالینبروک: قصدارتکاب خطایی‌را داشته‌اید، یاآنرا مرتکب‌شده‌اید؟
اگر ازگونه نخست باشد، هراندازه‌هم که شرورانه،
برای بدست آوردن مهر بعدیت ترا می‌بخشم.

آومرل: پس اجازه فرمایید که در را قفل‌کنم،
که تا آنگاه‌که حکایتم به‌پایان نرسیده است کسی وارد نشود.

بالینبروک: آنگونه‌که مایلی عمل کن.

یورك: (از پشت در) سرورم هشدار، مراقب خود باش.
درآنجا خائنی‌را درحضور داری.

بالینبروک: ای فرومایه، ترا بی‌گزند[1] خواهم‌کرد.

---

۱. بی‌گزند: باکشتنت ترا بی‌خطر خواهم کرد (س).

[شمشیرش را می‌کشد]

آومرل: دست انتقام‌جویت‌را بازپس کش.
ترست یکسره بی‌جا است.

یورک: در بگشای، شاه زودباور،نادان!
باید از سرعشق در رویت خائنانه[1] سخن گویم؟
در بگشای، ورنه آنرا می‌شکنم و باز می‌کنم.

[بالینبروک در را باز می‌کند ویورک وارد می‌شود]

بالینبروک: موضوع چیست، عمو؟ سخن بگوی.

[در را مجدداً قفل می‌کند]

نفس تازه‌کن، بگو خطر تاچه‌اندازه نزدیک است،
تا خودرا برای مقابله باآن مسلح کنیم.

یورک: این نوشته‌را مرور کن، وآنوقت خیانتی را
که از نفس افتادگیم مانع از بساز نمودش می‌شود،
درخواهی یافت.

آومرل: همچنانکه می‌خوانی، قولی‌را که به‌من داده‌ای به‌خاطر
داشته باش:
من توبه می‌کنم، نام‌مرا در آنجا مخوان؛
قلبم با دستم هم‌پیمان نیست.

---

۱. آیا باید بخاطر علاقه ووفاداریم خائنانه‌سخن‌بگویم؛ یعنی «ابله» بنامت (ك)

یورک: ای‌فرومایه، پیش‌ازآنکه دستت امضاکند چنین بود.
شاها، این‌را ازآغوش این خائن بیرون کشیدم؛
ترس، و نه‌عشق، سرچشمه توبه اوست.
ترحم براورا از یادببر، مبادا ترحمت
ماری‌درآیدکه قلبت را نیش زند.

بالینبروک: آه، توطئه‌ای شرورانه، خطرناك، وجسورانه!
آه، ای‌پدر وفادار پسری خائن!
ای چشمه زلال، بی‌آلایش، وسیمگون
که این جویبار از درونش سرچشمه گرفته‌است،
و باگذشتن ازگذرگاههای‌گل‌آلود، خودرا آلوده‌کرده است،
خوبی مفرطت به‌بدی بدل‌گشته است:
همین خوبی وافر توست که این لکه مرگبار را
درپسر خطاکارت بخشوده خواهد داشت.

یورک: پس فضیلت من مایه رذیلت او خواهد بود؛
و او حیثیت مرا بابی‌آبرویی خویش برباد خواهد داد،
همچنانکه فرزندان اسرافکار طلاهای پدران صرفه‌جوی خود را.
شرف من آنگاه زندگی خواهد یافت که بی‌شرفی‌او بمیرد،[1]
ورنه بی‌شرفی او زندگی مرا ننگین خواهدکرد.

۱. بی‌شرفی‌او بمیرد: یعنی، آومرل اعدام شود (ه).

تو، با معاف کردن او از مرگ، مرا می کشی ـ با امان دادن به‌او
تو خائن‌را زندگی‌می‌بخشی، وانسان درستکاررا به‌مرگ محکوم می کنی.

دوشس: (ازپیرون) آهای‌سرورم، ازبرای‌خدا،بگذارداخل‌شوم!

بالینبروك: این آوای دلخراش چه‌تقاضایی را لابه می کند؟

دوشس: منم، یك‌زن، وعمه‌ات، شاه‌بزرگ!
بامن سخن بگوی، به‌من رحم‌کن، در بگشای،
گدایی که هرگز گدایی‌نکرده‌است به‌گدایی آمده‌است.

بالینبروك: صحنه‌مان اینك ازحالت جدی بدر آمده‌است،
و به «گدا و شاه»[1] بدل‌گشته است.
پسرعموی خطرناکم، دربگشای تا مادرت بدرون آید،
می‌دانم‌که به‌استدعای عفو گناه تبه‌کارانه‌ات‌آمده‌است.

یورك: هرکس که خواهش کند، اگر ببخشایی،
بخششت گناهانی بازهم بیشتر را تواند ببار آورد.
اگر این عضو چرکین بریده‌شود سایر اعضاء سالم‌می‌مانند،
و اگر آنرا دست‌نخورده بگذاری، سایر اعضاء یکسره خواهند مرد.

---

۱. گدا وشاه: اشاره بدعنوان، اما نه‌به‌محتوای، تصنیفی درباره شاه کوپهتوا و دخترك گدا، (س).
بالینبروك دراینجا همچون سطر ۸۰ لحنی شوخی‌آمیز دارد (ك).

دوشس وارد می‌شود

دوشس: شاها، گفته‌های این مرد سنگدل‌را باور مکن!
آنکس که خویشتن‌را دوست نمی‌دارد، دیگرانرا
دوست نتواند داشت.

یورک: ای‌زن دیوانه، اینجا چه‌می کنی؟
آیا پستانهای پیرت هنوز هم می‌خواهد این خائن را
پرورش دهد؟

دوشس: یورک‌عزیز، صبورباش.سرورمهربانم، به‌حرفهایم‌گوش
فرا دار!

[زانو می‌زند]

بالینبروک: عمه نازنینم، برخیزید.

دوشس: نه هنوز، ازتو استدعایی دارم:
تاابد برزانوانم راه خواهم رفت،[1]
و روزی که خوشبختان می‌بینند هرگز نخواهم‌دید.
تا آنگاه که تو باعفو فرزند خطاکارم، رااتلند،
به‌من شادمانی ببخشی، به‌من فرمان شادبودن دهی.

آومرل: دربرابر خواهشهای مادرم زانو می‌زنم

[زانو می‌زند]

یورک: هردو زانوی وفادارمن برعلیه آنها خم‌باد.

[زانو می‌زند]

---

۱. بر زانوانم ... رفت: شکل‌مرسوم توبه‌کردن (ه).

ناکام‌شوی اگر به‌آنها مرحمتی کنی!

دوشس: آیا به‌جد التماس می‌کند؟ چهره‌اش‌را بنگر.
چشمانش اشکی نمی‌افشانند، التماسهایش تمسخرآمیز است،
کلمات او ازدهانش برمی‌خیزند، کلمات‌ما ازقلبمان؛
التماسش سرسری است، و مایلست‌که پذیرفته نشود،
ما با جان ودل، و باتمام‌وجود التماس می‌کنیم؛
زانوان خسته‌اش شادمانه برخواهند خاست، می‌دانم،
زانوان‌ما همچنان برزمین چسبیده خواهند ماند تا ریشه بدوانند وسبز شوند،
التماسهای او آکنده از ریاکاری‌است،
خواهشهای ما سرشار از شور وشوق راستین‌وصداقتی ژرف،
التماسهای ما از التماسهای او بس فراترند—
پس بگذار از بخششی‌که درخور التماسهای راستینند، برخوردار شوند.

بالینبروک: برخیز، عمه نازنین.

دوشس: خیر، مگو «برخیز»
نخست بگو «بخشش»، وسپس بگو «برخیز».
اگر من دایه‌ات بودم، در آموزش زبان،
«بخشش» نخستین واژه گفتارت بود.
تاکنون هرگز اینچنین آرزومند شنیدن کلمه‌ای نبودم؛

شاها، بگو «بخشش»، بگذار ترحم بیاموزدت که چگونه
بگوئی؛
این واژه‌ایست کوتاه، اما باهمه کوتاهی سخت شیرین
است؛
هیچ حرفی اینسان زیبندهٔ دهان شهریاران نیست.

یورک: به‌فرانسه سخن گوی، شاها! بگو: «Pardonnez - moi»[1]

دوشس: به‌بخشش می آموزی که بخشش‌را نابود کند؟
آوخ! شوی سنگدلم، سرور قسی‌القلبم،
که کلام‌را در برابر کلام می‌گذاری!
«بخشش»را همانگونه که درسرزمین ما رایج است بر-
زبان آور،
این فرانسه‌کش‌دار را[2] ما ره نمی‌بریم.
چشمانت آغاز به‌سخن‌گفتن کرده است، زبانت را نیز
آنجا بگذار،
یا به‌قلب پرترحمت گوشی شنوا وام ده،
تا شکوه‌ها ولابه‌های نافذ ما را بشنود،
تا شایدترحم ترا برآن‌دارد که «بخشش»را برزبان‌آری!

---

۱. فرانسه، به‌معنی «مرا ببخشید»ـ شکلی‌مؤدبانه برای ردکردن یك‌درخواست، دراصل «Pardonne moy» آمده‌است، از moy بجای moi برای‌قافیه شدن با destroy مصرع قبلی، استفاده شده است، (آ).

۲. کش‌دار: دراصل chopping آمده‌است، به‌معنی: تغییردادن‌معانی‌کلمات، (آ). هوگو آنرا «طنزآمیز» وگریو به «مبهم» معنی‌کرده است، م.

بالینبروک: عمه نازنین، برخیزید.

دوشس: برخاستن نمی‌طلبم.
بخشش تنها عریضه‌ایست که در دست دارم.

بالینبروک: می‌بخشمش، تا پروردگار مرا ببخشاید.

دوشس: آه، ای‌پیروزی سعادتبار زانوی خم‌شده!
با اینهمه از ترس می‌لرزم ـ آنرا مکرر کن!
دوباره گفتن «بخشش»، بخشش دوباره نیست،
بل تنها مؤکد داشتن یك بخشش‌است.

بالینبروک: ازته دل، می‌بخشمش.

دوشس: (برمیخیزد) توخدایی در روی زمین هستی.[۱]

[یورك و آومرل برمیخیزند]

بالینبروک: و اما درمورد شوهر خواهر[۲]وفادارمان، رئیس دیر[۳]
و بقیه آن دار ودسته توطئه‌گر:
نابودی بیدرنگ درپی‌شان خواهد شتافت.
عموی مهربان، نیروهایی را به آکسفور، یا به هرجای دیگری

---

۱. خدایی ... زمین: فرانسیس بیکن گفته‌است «شاه خدایی میرا بر زمین است»، بنابراین نظریه،که‌دردوران‌تودورها متداول بود، قیام برعلیه‌شاهی قانونی قیام برعلیه خداونداست، این‌نظریه درآثارکالون‌نیز منعکس‌است. بالینبروك بابخشیدن آومرل به‌شاهانه‌ترین طرز رفتار می‌کند، (آ).

۲. شوهر خواهر: دوك‌اگزتر، برادر ناتنی‌ریچارد، که باخواهر بالینبروك‌ازدواج کرده بود (س).

۳. وفادارمان: طنزآمیز، (س).

که این خائنان در آنجا هستند گسیل دارید؛
سوگند می‌خورم، که یا در این جهان زنده نخواهند بود،
و یا به‌محض دانستن جایشان دستگیرشان خواهم کرد.
خداحافظ، عمو ... و خداحافظ پسر عمو:
مادرتان از ته دل خواهش کرد؛ وفاداریتان را به‌اثبات
برسانید.

دوشس: بیا فرزند پیرم، دعا می‌کنم پروردگار ترا نو کند.[۱]

[خارج میشوند]

---

۱. پیر ... نو: اشاره‌ای به‌دعای تعمید که ازخدا می‌خواهد «آدم‌پیر» رادر طفل چنان مدفون‌کندکه «انسان‌نو» بتواند برپا خیزد، (آ).

* این صحنه درحقیقت ادامه صحنه دو است، جز اینکه صحبت بالینبروك درباره پسرش برای مشخص کردن فاصله و گذار به‌ویندسور در میان آمده است. به‌علاوه، این صحبت (یچارد دوم) را با نمایشنامه «هنری چهارم ــ بخش اول» مرتبط می‌کند، و اعتقاد بالینبروك به‌پسرش‌را، برخلاف ظواهر امر،نشان‌می‌دهدکه درنقطه مقابل رفتار یورك به‌منزله یك‌پدر قرار می‌گیرد. صحنه، مانند صحنه قبلی، با ترکیبی از ملودرام وکمدی همراه است. بالینبروك قدرت خویش را هم در برخوردش با پسر خود وهم در رفتارش با یورك و آومرل به‌نمایش می‌گذارد، (ك).

صحنه چهارم

[قلعه وینسور]

اگزتون وخدمتگزاران وارد میشوند

اگزتون: توجه نکردی که شاه چه کلماتی برزبان‌راند؟
«آیادوستی‌ندارم که مرا ازاین‌هراس‌زنده‌رهائی‌بخشد؟»
آیا چنین نگفت؟

خدمتگزار: این‌ها عین کلمات او بودند.

اگزتون: اوگفت «آیا دوستی ندارم؟». دوبار آنرا تکرارکرد،
دوبار برآن تأکیدکرد؛ مگر چنین نبود؟

خدمتگزارش: آری، چنین کرد.

اگزتون: وبه‌هنگام گفتن آن، با حالتی معنی‌دار به‌من نگریست،
گویی می‌خواست بگوید: «ایکاش، توآنکس باشی،
که این وحشت‌را ازدل‌من می‌راند»
که منظورش شاهی بودکه در پمفرت‌است. بیابرویم
من دوست شاهم، واو را ازشر دشمنش رهایی خواهم
بخشید.

[خارج میشوند]

* توطئه آومرل می‌بایست به‌بالینبروك نشان داده باشد که تا آنگاه که ریچارد زنده است، او ایمن نخواهد بود. شکسپیر همین موضوع را در نمایشنامه «شاه جون» King John سوم، سه، ۶۰ به‌بعد، باقدرت دراماتیك بیشتری پرورش داده است (ك).

صحنه پنجم

[زندانی در قلعه پمفرت]

ریچارد به‌تنهایی وارد میشود

ریچارد: در اندیشه بوده‌ام که چه‌سان این زندان‌را
که در آن می‌زیم با جهان قیاس کنم؛
اما، از آنجا که جهان پرجمعیت است
و دراینجا آفریده‌ای جز من نیست،
قیاس نتوانم کرد. با اینهمه، به‌سختی خواهم کوشید.
از عقلم زنی برای روحم خواهم ساخت،
و روحم را همچون پدر: و این‌دو
نسلی از اندیشه‌های همواره زاینده[1] را می‌زایند،
و همین اندیشه‌ها این جهان کوچک[2] را مسکون‌خواهند کرد،

---

۱. اندیشه‌های همواره زاینده: که به‌زاییدن ادامه می‌دهند. (ك) ، غزالی در «کیمیای‌سعادت» زائیدن‌مداوم علوم واندیشه‌هارا از یکدیگر مطرح‌کرده است، م.

۲. جهان کوچک: احتمالاً زندان‌ریچارد، اما یحتمل ذهن‌او، بنا به‌اعتقادات کهن، انسان «جهان‌اصغر»، ومدلی کوچك از جهان بزرگ بود، بالنتیجه تصور می‌رفت‌که بخت‌اورا حرکت‌کواکب تعیین می‌کنند (ك).

اندیشه‌هایی[۱] که‌سرشتشان‌به‌مردمان‌این‌جهان‌مانند‌است:
چراکه اندیشه، نیز، خرسند نیست. بهترین نوعش،
همچون اندیشه‌های مربوط به‌امور الهی،[۲]
باتردید درآمیخته است، وخود کلام‌را
نقیض کلام[۳] قرار می‌دهد؛
چونان این‌گفتار: «بیائید، کوچولوها»،
که با این‌گفتار تناقض دارد: «آمدن دشوار است،
همچون برای شتری‌گذشتن ازسوراخ سوزنی.»[۴]
اندیشه‌های جاه‌طلب، شگفتیهای نامحتمل را
نقشه می‌ریزند: چه‌سان این ناخنهای ضعیف
می‌توانندگذری ازدیوارهای خارای‌این‌جهان نامطبوع،
گذری ازدیوارهای‌ناهموار زندانم، برکنند؛
و، از آنجا که نمی‌توانند، در عنفوان جوانی[۵] خویش
می‌میرند.
اندیشه‌های متمایل به‌خرسندی، خود را بدین دلخوش
می‌کنند

---

۱. ریچارد می‌گوید: اندیشه‌ها، مانند مردمان، همواره ناراضیند (ك).
۲. چون ... الهی: یعنی، اندیشه‌های مذهبی (ك).
۳. کلام‌را ... قرار میدهد: یعنی، کتب آسمانی‌را نقیض کتاب آسمانی قرار می‌دهند(عبارت‌مزبور دربرده‌پنجم، صحنه‌سوم، ۱۲۱هم آمده‌است)، (پ).
۴. متن‌مورد اشاره عبارتند ازانجیل‌متی نوزدهم، ۱۴، ونوزدهم ۲۴ (ك).
۵. عنفوان جوانی: در اصل Prime آمده است و هوگو و گریوله آنرا «غرور» ترجمه کرده‌اند، م.

که اولین بردگان تقدیر نیستند،
و آخرینشان هم نخواهند بود؛ همچون گدایانِ گولِ نشسته در بخو[1]
که ازسرشکستگی به‌این‌اندیشه پناه می‌برند
که بساکسا که در این‌جا نشسته‌اند، وبسا دیگر که باید بنشینند:
و دراین اندیشه، که بار سیه‌بختی خودرا بردوش آنانی بگذارند
که‌قبلاً وضعی مشابه داشته‌اند، نوعی آرامش می‌یابند.
بدینسان من به‌تنهایی نقش‌چندین کس‌را بازی می‌کنم،
که هیچ‌کدام خرسند نیستند: گاه شاهم،
آنگاه خیانتها[2] ناگزیرم می‌کنند آرزوی‌گدابودن کنم،
و ازهمین‌رو گدا می‌شوم: آنگاه تهیدستی خردکننده
قانعم می‌کندکه آنگاه که شاه بودم وضعم بهتربود؛
سپس دوباره شاه می‌شوم، وبیدرنگ می‌اندیشم
که بالینبروك خلعم کرده است،
و هم‌اینك هیچم: اما هرآنچه‌که باشم،
نه‌من، ونه هیچ انسانی ازنوع انسان،
از هیچ چیز دلخوش نتواند بود، الا اینکه خود باهیچ

---

۱. بخو: نوعی آلت شکنجه، م. گول: نادان.
۲. خیانتها: یعنی اندیشه خیانتهایی‌که برضدمن رخ داده‌است (ه).

بودن[1] آسوده شود.

[آوای موسیقی به‌گوش میرسد]

این آوای موسیقی است که می‌شنوم؟
آه، آه! ضرب[2] را رعایت کن- چه‌تلخ است موسیقی شیرین
آنگاه که از ضرب می‌افتد و هماهنگی‌ها رعایت نمی‌شود!

در آهنگ زندگی انسانها، نیز، چنین‌است.
اینك مرا گوشی نکته‌سنج است،
تا از دست رفتن ضرب را درسازی ناهماهنگ‌برنتابم،
لیکن درمورد هم‌آهنگی سلطنتم وزمانه‌ام
گوشی نداشتم تا ازدست رفتن ضرب واقعی را دریابم.
زمانرا برباد دادم، وزمان، اینك، بربادم می‌دهد؛
زیرا اکنون زمان مرا ساعت عقربه شمار[3] خویش کرده است،

---

۱. باهیچ بودن = بامرگ (آ). هیچ‌چیز نمی‌تواند انسانرا دلخوش کند، مگر مرگ، م.
۲. ضرب: در اصل time آمده است که به‌دو معنی است: (۱) فواصل زمانی درموسیقی، (۲) زمان درساعت (س).
۳. ساعت عقربه‌شمار: ساعتی که روی‌آن فواصل زمان شماره‌گذاری شده است، درمقابل ساعت‌شنی (ب).

افکارم دقایقند، و باآههایی که برمی‌انگیزندتیك‌تاك کنان
فواصل زمان را در چشمانم، که صفحه ساعت است،
نمایان می‌سازند،
و انگشتم، عقربه‌ای که،
با زدودن اشك، مدام بدانها اشاره می‌کند.
اکنون، قربان، صدایی که می‌گوید چه‌ساعتی است
ناله‌های پرغوغایی هستند که برقلبم فرود می‌آیند،
که خود زنگ ساعت است ـ بدینسان آهها، اشکها،
و ناله‌ها،
دقایق، ساعات، واوقات[1] را نشان می‌دهند؛ امازمان‌من
شتابان در شادمانی غرورآمیز بالینبروك تحلیل می‌رود،
هم بدان هنگام که من در اینجا برده‌وار آدمك زنگ‌ـ
نواز[2] او شده‌ام.
این آهنگ عقلم‌را زایل می‌کند؛ کاش دیگر ننوازد؛
زیرا گرچه بساکه دیوانگان‌رابرسرعقل آورد،

---

۱. اوقات: دراصل «زمانها» آمده‌است‌که‌به‌معنی ربعهاونیمساعتها میباشد(آ)، نیز به‌معنی دوره‌های کامل، هوگو ترجمه کرده است : «ثانیه‌ها ، دقایق و ساعات»، م.

۲. اما ... زمان شده‌اند: یعنی، زمان اینك برای بالینبروك باسرعتی‌نشاط‌آور می‌گذرد، درحالیکه ریچارد با تحلیل‌رفتن در زندان، گذشت ساعات را می‌شمرد، (ك).

۳. آدمك زنگ‌نواز: Jack o 'the clock (مجسمه کوچك آدمی که سر هربع یا ساعت زنگ ساعت‌را می‌زد)، (آ).

نزد من چنین می‌نماید که عاقلان‌را دیوانه خواهد کرد.
با اینهمه روحش‌شاد که‌این آهنگ‌را برای‌من می‌نوازد!
زیرا نشانه عشق‌است، وعشق نزد ریچارد
زیوری غریب در این دنیای سراسر نفرت است.

مهتر اصطبل شاهی وارد میشود

مهتر: سلام، شاهزاده شاهوار!

ریچارد: سپاس، همقطار شریف![1]
در میان ما، مرا که از همه ارزانترم، ده پشیز گرانتر خواندی.[2]
تو کیستی؟ وچگونه بدینجا آمده‌ای ـ
بدینجا که هیچ‌کس نمی‌آید، جز آن‌سگ شومی
که برایم غذا می‌آورد تا سیه‌بختیم را زنده نگه دارد؟

مهتر: شاها! آنزمان‌که تو شاه بودی،

---

۱. سطرهای ۷ـ۶۷: به‌نظر مترجم استحاله شخصیت ریچارد در اثر تحمل رنج او را به‌اندیشه‌های مساوات طلبانه وانساندوستانه سوق داده است، لیکن کلارونس‌دن آنرا پاسخی‌تمسخرآمیز درجواب نحوه خطاب‌مهتردانسته است، م.

۲. شاهوار ... شریف ... پشیز: دراصل groat, noble, royal که‌اسامی سکه‌هایی بوده‌اند. رویال معادل ۳۰ گروت ونوبل معادل ۲۰ گروت‌بوده است. تفاوت میان یك رویال ویك روبل دقیقاً ۱۰ گروت بوده است. ریچارد اظهار می‌داردکه اکنون‌که خلع شده‌است «رویال» (= شاهانه) نامیدن‌او به‌معنی «قیمت‌گذاری» ۱۰ گروت گرانتر اوست، زیرا اینك‌او بامهتر که «نوبل» وهمقطار ریچارد می‌باشد برابر است (ك وپ).

من مهتری فقیر در اصطبل تو بودم. به‌نزد یورك رفتم
و با کوشش بسیار توانستم سرانجام اجازه بگیرم
تا چهره شاهانه ارباب پیشینم را نظاره کنم.
آوخ! قلبم چگونه به‌درد آمد، آنگاه که در خیابانهای
لندن،
در آنروز تاجگذاری، بالینبروك‌را
سوار بر بربری[1] شبقگون دیدم،
همان اسبی که تو اغلب سوار می‌شدی،
و من با آن دقت تیمارش می‌کردم.

ریچارد: او سوار بربری بود! ای دوست مهربان،
بگو ببینم رفتار بربری در زیر او چگونه بود؟

مهتر: چنان مغرورانه که گویی برزمین فخر می‌فروشد.

ریچارد: چنان مغرور که بالینبروك برپشتش بود!
آن یابو از دست شاهانه من نان خورده است؛
این دست بانوازش کردنش به‌او غرور بخشیده است؛
آیا نباید سکندری می‌خورد؟ وازآنجاکه غرور سقوط
به‌همراه می‌آورد[2]
آیا نباید سقوط می‌کرد، و گردن آن مرد مغروری را
که پشت اورا غصب کرده بود می‌شکست؟

---

۱. بربری: اسم نژادی خاص از اسب است؛ اما در اینجا، و در سطر ۸۸، به‌صورت اسم‌خاص بکار رفته، (آ).

۲. غرور سقوط به‌همراه می‌آورد: ضرب‌المثل (آ).

به‌بخشای، ای‌اسب! چرا ملامت کنم ترا
که آفریده شده‌ای تا انسان مالکت باشد،
زاده شده‌ای تا حمل کنی؟
من اسب‌آفریده نشده‌ام، وبااینهمه چون‌خر بار می‌برم:
مهمیز خورده ، ناسور شده، و خسته ازدست بالینبروك
تا زنده‌ام.[۱]

یکنفر، که برای ریچارد غذا آورده‌است، وارد میشود

زندانبان: رفیق، اینجارا ترك کن، بیش‌از این دراینجا ممان.
ریچارد: اگر مرا دوست داری، زمان رفتنت فرا رسیده‌است.
مهتر: آنچه زبانم جرأت نمی‌کند، قلبم باز خواهدگفت.

[مهتر خارج میشود]

زندانبان: سرورم، میل می‌فرمائید؟
ریچارد: نخست آنرا بچش:[۲] آنچنانکه عادت توست.
زندانبان: سرورم، جرأت نمی‌کنم، سرپیرس اگزتون
که تازه از سوی شاه آمده است، خلاف اینرا دستور
می‌دهد.
ریچارد: لعنت برتو و لنکستر!
صبرم به‌سر آمده است، وخسته شده‌ام.[۳]

---

۱. تازنده: دراصل Jauncing (= بالا وپائین‌رفتن توسط حرکات اسب) آمده‌است، م.
۲. بچش: (بدخاطر وجود احتمالی‌سم)، (س).
۳. صبرم ... شده‌ام: دراصل «صبر بیات است، ومن از آن خسته‌ام»، م.

[زندانبان را میزند]

زندانبان: کمك، کمك، کمك!

(قاتلین ــ اگزتون و افرادش ــ بداخل هجوم میآورند)

ریچارد: هان! مرگ را ازاین هجوم وحشیانه چه‌قصدیست؟[1]
ای فرومایه، ابزار مرگ خودرا به‌دست گرفته‌ای.
(سلاحی ازدست یکی ازمهاجمان میگیرد واورا میکشد)[2]
تو هم برو وجایی دیگر را در دوزخ پرکن!
[دراینجا اگزتون با ضربه‌ای اورا ازپای درمیآورد]
آن دست، که اینسان شخص مرا ازپای درآورد
در آتش جاودانه شعله‌ور دوزخ خواهد سوخت.
اگزتون، دست درنده‌ات باخون شاه سرزمین خود شاه
را آلوده کرده است.[3]
عروج کن، عروج کن، روح من! جایگاه تو بر فراز
آسمان است،
همچنانکه جسم خاکیم فرو می‌غلطد، تا دراینجا بمیرد.

[میمیرد]

---

۱. این مصرع به‌شیوه‌های متفاوتی تفسیر شده‌است ــ معنایش مبهم‌است، م.
۲. ریچارد، بنابه‌نوشته هولینشد. اسلحه یکی‌از هشت‌قاتل خودرا ازدست‌او گرفته وچهارنفر ازآنان‌را کشته‌است، تاریخ‌نویسان جدید براین‌عقیده‌اند که ریچارد ازگرسنگی، درزندان، مرده است (آ).
۳. ریچارد شهریاری خودرامورد تأکید قرارمی‌دهد واگزتون‌نیزدرسطرهای بعدی آنرا می‌پذیرد (ه).

اگزتون: همانسان از دلاوری سرشار که از خون شاهانه!
هردو را برزمین ریخته‌ام؛ آه، کاش کار خوبی باشد!
زیرا شیطانی که به‌من گفت خوب کرده‌ام
اینک‌می‌گوید که این‌کار درسیاهنامه دوزخ ثبت‌شده‌است.
این شاه مرده‌را نزد شاه زنده خواهم برد.
مابقی‌را برگیرید، ودر همینجا به‌گور بسپارید.

[خارج میشوند]

* تك‌گفتار (که به‌نحو دل‌انگیزی باموسیقی درمی‌آمیزد) نشان می‌دهدکه ریچارد هنوز شاعراست، و دلباخته خـواب و خیال؛ و به‌همان‌سان کـه به‌هنگام شهریاریش می‌کوشید تا رعایایش‌را بازیچه هواوهوس خودکند، به‌عنوان شاعرهم می‌کوشد تا تخیل خویش را وادار به‌اختراع صور غیرطبیعی‌کند. مصاحبه‌اش با مهتر او را سرزنده وسرحال نشان می‌دهد؛ بوضوح می‌تواند جلب‌محبت‌کند. درپایان همچون‌هملت، ازخواب وخیال خویش به‌عمل‌کشانده می‌شود، اما شجاعت او شجاعت انسانی مأیوس است ونه شجاعت فردی مصمم (ك).

صحنه ششم

[قلعه ویندسور]

صدای شیپور. بالینبروک، یورک وسایراشراف وملازمان وارد میشوند.

بالینبروک: عموی مهربانم یورک، آخرین اخباری که شنیده‌ایم،
اینست که شورشیان شهر سیستر[1] ما درگلاستر شایررا
به‌آتش کشیده ونابود کرده‌اند؛
اما هنوز نشنیده‌ایم که دستگیر یا کشته شده باشند.

نورثامبرلند وارد میشود

خوش‌آمدید، لرد، چه‌خبر؟

نورثامبرلند: نخست، برای سلطنت مقدست[2] سراسر کامروایی آرزو
می‌کنم،
وسپس به‌عرض می‌رسانم که سرهای سالیسبری،
اسپنسر، بلانت، وکنت‌را به‌لندن فرستاده‌ام:

---

۱. سیستر (Cicester): شهرکنونی سیرینستر درگلاستر شایر، در برخی ازنسخه‌ها Zirenzester (تلفظ محلی) ضبط شده‌است (ا).

۲. مقدس: نورثامبرلندوقتی که مناسب می‌بیند، طرز برخوردیورک‌را درپیش می‌گیرد (ک).

شیوه دستگیریشان‌را این نامه
به‌تفصیل بازگفته است.

بالینبروک: زحماتت‌را سپاس می‌گوئیم، پرسی مهربان؛
و به‌شایستگیت پاداشهایی براستی شایسته افزوده‌خواهد شد.

فیتزواتر وارد میشود

فیتزواتر: سرهای بروکاس ولرد بنت‌لی ـ
دوتن از خیانتکاران توطئه‌گر خطرناکی
که در آکسفورد درپی واژگونی دهشتبار تو بودند ـ
را از آکسفورد به‌لندن‌فرستاده‌ام.

بالینبروک: فیتزواتر، زحمات‌تو ازیاد نخواهد رفت؛
من براستی آگاهم که قدر | تو سخت بلنداست.

پرسی واسقف کارلایل وارد میشوند

پرسی: توطئه‌گر بزرگ، رئیس دیر وسمینیستر،
از گرانباری وجدان‌وماخولیای جانگزای[1]
جسم خویش‌را تسلیم گور کرد.
اما اینك کارلایل زنده است، تا بشنود
حکم شاهانه ترا ومحکومیت غرور خویشتن‌را.

بالینبروک: کارلایل، حکم‌ما درمورد تو چنین است:
کنجی پنهان گزین کن، مأوایی مقدس‌را،

---

۱. ماخولیای‌جانگزای: دراصل«ماخولیای‌گزنده» آمده است، م.

بزرگتر از جایی که اکنون داری،[۱] و با آن از زندگی
کامروا شو؛
آنسانکه، به‌آرامش عمر بگذاری، وفارغ ازکشمکش
بمیری:
زیرا گرچه مرا دشمن بوده‌ای،
اما من فروغ شرف‌را درتو دیده‌ام.

اگزتون با تابوت وارد میشود

اگزتون: شاه‌کبیر، در درون این‌تابوت ترس مدفون شده‌ات[۲]را
به‌توپیشکش می‌کنم.نیرومندترین وبزرگترین‌دشمنانت،
ریچارد بوردوئی،[۳] را
که‌در درون‌این‌تابوت بی‌نفس آرمیده، بدینجاآورده‌ام.

بالینبروک: اگزتون، ترا سپاس نمی‌گویم،
زیرا تو بادست مرگبارت عملی ننگ‌بار را
برجبین‌من‌وتمامی این سرزمین بلندآوازه نوشته‌ای.

اگزتون: سخن خودشما، سرورم، مرا بدینکار واداشت.

بالینبروک: آنان‌که نیازمند زهرند، زهر را دوست نمی‌دارند،[۴]

---

۱. مأوایی مقدس ... داری: مبهم، یا (۱) خانه‌ای مذهبی، آنسان کـه تو، باسیاسی‌بودنت، زیاد به‌آنجا رفت‌وآمد نکرده باشی، (۲) محلی که در آنجا از عزت واحترامی بیش‌از محل فعلیت، برخوردار باشی (ك).

۲. ترس‌مدفون‌شده: با«ترس‌زنده» (پرده‌پنجم،صفحه‌چهار،۲)مقایسه‌کنید(ك).

۳. بوردویی: محل تولد ریچارد (س).

۴. آنان ... نمیدارند: ضرب‌المثل: «شاه دوستدار خیانت است اما ازخائن متنفر است» (پ).

و من، نیز، ترا دوست نمی‌دارم. هر چند آرزومند مرگش بودم،
با اینهمه، از کشنده‌اش نفرت دارم، و دوستدار کشته ـ شدنش هستم.
عذاب وجدان پاداش زحماتت باد،
نه تمجیدمن و نه مرحمتی شاهوار؛
همراه با قابیل درسایه‌های شب آواره باش،
و هرگز چهره خویش در روشنایی روز آشکار مکن.
سروران، بدانید که روحم سخت محزون است
از اینکه برای بالیدنم باید خون برمن افشانده شود.
بیائید بامن به‌سوگ آنچه که می‌مویم بنشینید،
و بیدرنگ رخت سیاه بپوشید.
برای شستن این‌خون از دستهای خطاکارم[1]
سفری به‌سرزمین قدس خواهم کرد.[2]
غمگنامه از پس من گام بردارید؛ و با گریستن بر این تابوت نابهنگام
مویه‌هایم‌را تکریم نمائید.

[خارج میشوند]

پایان

---

۱. به‌انجیل مراجعه کنید، م.
۱. اشاره مجدد به‌تم «پیلات»، م.
۲. شکسپیر موضوع کفاره‌دادن ازطریق براه‌انداختن یك‌جنگ صلیبی‌را در نمایشنامهٔ «هنری‌چهارم، بخش‌اول‌وبخش دوم» مجدداً مطرح می‌کند (ه).

* شکسپیر نمایشنامه خود را باصحنه دیگری که مجموعه‌ای از اعلام خبرهایی است که به‌یك اوج می‌رسد پایان می‌دهد. تمامی دشمنان بالینبروك به کیفر رسیده‌اند؛ ورود جسد ریچارد که باید نشانگر اوج پیروزی او باشد، تقریباً نمایشنامه‌را تبدیل به‌تراژدی می‌کند. پایان نمایشنامه، پایان شومیست (ك).

قیمت ۸۵۰ ریال